معارف قرآن در المیزان

جلد هشتم

بررسی قصص قرآن در المیزان
(۴- عیسی و پیروانش)

تالیف: سید مهدی امین

بسم الله الرحمن الرحیم

معارف قرآن در المیزان

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

سازمان تبلیغات اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

معارف قرآن در المیزان جلد ۸

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، مرتضی، ۱۳۳۴ -

عنوان قراردادی : المیزان فی تفسیر القرآن. فارسی. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : معارف قرآن در المیزان/ تالیف مهدی امین[برای] سازمان تبلیغات اسلامی، معاونت فرهنگی.

مشخصات نشر : [تهران]: سازمان تبلیغات اسلامی، مرکز چاپ و نشر، -۱۳۷۰

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ۱۳۰۰ریال ؛ ۲۰۰۰ ریال (ج.۲، چاپ اول) ؛ ۳۰۰۰ ریال (ج.۳، چاپ اول)

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۷۳).

یادداشت : ج.۳ (چاپ اول: ۱۳۷۳).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. ۱. معارف قرآن در شناخت خدا

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : اسلام -- بررسی و شناخت

شناسه افزوده : طباطبائی، محمدحسین، ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰ . المیزان فی تفسیر القرآن

شناسه افزوده : سازمان تبلیغات اسلامی. مرکز چاپ و نشر

شناسه افزوده : سازمان تبلیغات اسلامی. معاونت فرهنگی

رده بندی کنگره : BP۹۸/ط۲۵م ۹۰۴۲۱۲ ۱۳۷۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۱-۱۷۴۳

اشاره

مقدمه مؤلف

اِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَریمٌ

فی کِتابٍ مَکْنُونٍ

لا یَمَسُّهُ اِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ

« این قرآنی است کریم! »

« در کتابی مکنون! »

« که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد! »

(۷۷ ۷۹/ واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یا فرهنگ معارف قرآن است

که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص، و بر حسب موضوع، طبقه بندی شده است.

در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن کریم در تفسیر المیزان قریب ۷۷ عنوان انتخاب شد که هر یک یا چند موضوع، عنوانی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هرفصل نیز به سرفصل هایی تقسیم شد. در این سرفصل ها، آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی طبقه بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد.

تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است. آخرین مجلد منتخبی خلاصه از ۲۱ جلد قبلی است.

در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار سرفصل بالغ گردید. کار انتخاب مطالب، تلخیص، عنوان بندی و نگارش، قریب ۳۰ سال دوام داشته و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵ پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به ۲۲ رسید. در قطع جیبی هر عنوان موضوع یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به ۷۷ جلد رسید.

از این مجلدات تاکنون ۳ جلد به قطع وزیری با عنوان « معارف قرآن در المیزان» شامل عناوین: معارف قرآن در شناخت خدا، نظام آفرینش، ملائکه و جن و شیطان (از انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی،) و ۵ جلد به قطع جیبی با عنوان « تفسیر علامه- تفسیر موضوعی المیزان » شامل عناوین: قضا و قدر در نظام آفرینش، خانواده، جنگ و صلح، جن و شیطان، غذا و تغذیه انسان (از انتشارات موسسه قرآنی تفسیر جوان - مفتاح دانش و بیان جوان - آستان قدس رضوی،) چاپ و منتشر گردیده است.

مجلدات حاضر بدون امتیاز تالیف است!

هر ناشری می تواند در اشاعه معارف آسمانی قرآن نسبت به چاپ و نشر آنها (با عناوین مناسب و مربوط) اقدام نماید و هر موسسه یا فردی آنها را در سایت اینترنتی خود قرار دهد!

هدف تألیف این کتاب

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصا محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیه اللّه طباطبایی دریافت کنند و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند!

ضرورت تألیف این کتاب

سال های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین مان قرار می گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید جواب می دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس اللّه سرّه الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتمادِ فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود.

این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائره المعارف در دسترس همه دین دوستان قرارگیرد. این همان انگیزه ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره ها و آیات الهی قرآن نمی شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار به

شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در « تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می تواند برای پی گیری آن ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است. (ذکراین نکته لازم است که ترجمه تفسیرالمیزان در اوایل انتشار از دهه ۵۰ به بعد به صورت مجموعه ۴۰ جلدی و از دهه ۶۰ به بعد به صورت مجموعه ۲۰ جلدی منتشر شده و یا در لوح های فشرده یا در اینترنت قرار گرفته است، به تبع آن نیز در تهیه مجلدات اولیه این کتابها (تا پایان تاریخ ادیان) از ترجمه ۴۰ جلدی اولیه و در تهیه مجلدات بعدی از ترجمه ۲۰ جلدی آن و یا از لوح های فشرده استفاده شده است، لذا بهتراست درصورت نیاز به مراجعه به ترجمه المیزان، علاوه برشماره مجلدات، ترتیب عددی آیات نیز، لحاظ شود.)

... و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست و آنچه انجام شده و می شود، همه از جانب اوست !

و صلوات خدا بر محمّد مصطفی (صلی الله علیه و آله) و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این وظیفه الهی بودند و بر علامه فقید آیه اللّه طباطبایی و اجداد او،

و بر همه وظیفه داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد،

که مسلمان شایسته ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت

اسلام واقعی پرورش دادند ...!

فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّی فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ تَوَفَّنی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنی بِالصَّالِحینَ!

لیله القدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی (حبیبی) امین

اظهار نظرها درباره چاپ های نخست

پس از چاپ اول ۳ جلد از « معارف قرآن در المیزان » در سالهای ۷۰، استقبال محققین و دانشمندان به جائی رسید که ما را بر آن داشت تـا قبـل از آغـاز مطـالعه این کتاب، سـری بزنیم به سایت های اینترنتی و جرایـد کشور، نقـد و اظهار نظر هائی را که درباره چاپ قبلی این مجموعه با ارزش از طرف پژوهشگران محترم اظهار شده است، درج کنیم:

۱-« درسایت روزنامه جمهوری اسلامی ...www.magiran.com/npview » در صفحه عقیدتی در تاریخ ۰۳/۰۷/۱۳۸۵ درباره مجموعه «معارف قرآن در المیزان» چنین آمده است:

« معـارف قرآن در المیزان نـام کتـابی است که به کوشـش سـید مهـدی امین تنظیم گردیـده و توسط سازمان تبلیغات اسـلامی منتشـر شده است. این کتاب با دقت تمام معارف مختلف قرآن کریم را که در تفسیر المیزان شرح و تبیین یافته است انتخاب و تلخیص کرده و با یک طبقه بندی ارزشـمند موضوعی شـیفتگان فرهنگ و معارف قرآنی را برای دست یابی سریع به آن یاری و مساعدت نموده است .

تنظیم کننـده این معارف غنی در مقـدمه ای که بر جلـد اول و دوم این کتاب نگاشـته است درباره این اثر که در حکم کتاب « مرجع» برای آشـنایی بـا فرهنـگ و معـارف قرآنی است، چنین می نویسـد: (... نویسـنده محترم روزنـامه جمهوری، کلیـاتی از مقدمه مولف را از جلد اول و دوم کتاب نقل کرده است.)

۲-« در سـایت گودریـدز www.goodreads.com/book/show/۸۵۵۳۱۲۶ » کـه در آن از همـه جـای دنیـا افراد علاقمنـد به کتاب می تواننـد بهترین کتابهائی را که خوانـده انـد معرفی کننـد، آقای محمـد رضا ملائی از شـهر مقدس مشـهد مشخصاتی از جلد اول « معارف قرآن در المیزان» را همراه با کتابهای مورد علاقه اش معرفی کرده و چنین اظهار نموده است:

« ... تو تهران تو کتابخونه پیـدا کردم، صـد صـفحه اش رو خونـدم، ولی مشـهد هیچ جا پیداش نکردم، آیات سـنگین قرآن رو برداشـته بود تفسـیر علامه رو آورده بود. حیف شـد واقعا، این کتاب رو هر کی داره، دو برابر قیمت ازش می خرم، بهم اطلاع بدین ...!»

۳-« روانشـاد حجت الاسـلام دکتر کبیری اسـتاد دانشـگاه » در یکی از سـخنرانی هـای خود در مسـجد شـفا درباره « جلـد دوم معارف قرآن در المیزان» اظهار داشت:

« ... این کتاب را اول شب باز کردم عناوین چنان جذبم می کردند که دیدم همان شب تا آخر کتاب را خوانده ام!»

۴-« سایت موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی

www.tebyan.net» در موارد عدیده از کتاب « معارف قرآن در المیزان» مطالب زیادی نقل کرده، از جمله در سال ۱۳۸۲ شرح کامل « اسماء و صفات الهی» را نقل کرده که مورد استقبال و اقتباس سایت های دیگر هم قرار گرفته است و تعداد بازدید کنندگان آن، در تاریخ مراجعه، به ۲۹۱۸۵ نفر رسیده بود.

۵-« سایت دارالقرآن کریم www.telavat.com » نیز به معرفی « معارف قرآن در المیزان » پرداخته و می نویسد:

« این کتاب فرهنگ معارف قرآن است که از تفسیر شریف المیزان انتخاب و تلخیص و بر حسب موضوع طبقه بندی شده است. طرح این منبع در ۹ جلد به شرح زیر است:

۱- معارف قرآن در شناخت خداوند؛ ۲ . معارف قرآن در شناخت جهان و نظام آفرینش؛ ۳. آفرینش انسان و موجودات قبل از او؛ ۴. فطرت انسان؛ ۵. تاریخ انسان و جریان مدنیّت و ادیان الهی؛ ۶. اسلام، حرکت نهایی و وراثت زمین؛ ۷. تمدن و قوانین جامعه صالح و موعود اسلامی؛ ۸. اصول تربیت و خانواده اسلامی؛ ۹. مراحل بعدی حیات تا لقاء الله. ظاهراً تاکنون ۳ جلد اول آن انتشار یافته و بقیه مجلدات آن آماده نشده است.»

۶-« سایت شهر مجازی قرآن www.quranct.com » از جلد اول « معارف قرآن در المیزان» مطالبی بطور مفصل در چند صفحه درباره « اسماء و صفات الهی» با سر فصل های زیر نقل کرده است: اسماء و صفات الهی. تقسیم بندی صفات الهی. تعداد اسماء حسنی.

۷-« سایت Islamquest» در پاسخ پرسش های خوانندگان خود در موارد عدیده از « معارف قرآن در المیزان» استفاده کرده است.

۸-« سایت حوزه www.hawzah.net » تحت عنوان « جوانه های جاوید» بررسی هایی درباره: «سبک های تفسیری علامه طباطبائی ره و شناخت نامه المیزان،» انجام داده، منابع تفسیر و کتابهای مربوط به المیزان را شمارش کرده است و در باره « معارف قرآن در المیزان» می نویسد:

« مجموعه معارف قرآن در المیزان که به منزله مرجع یا فرهنگ معارف قرآن است، توسط سید مهدی امین از تفسیرالمیزان انتخاب و تلخیص گردیده که بر حسب موضوع طبقه بندی شده است از این اثر تا کنون سه جلد با عنوان معارف قرآن در شناخت خدا، معارف قرآن در شناخت جهان و معارف قرآن در شناخت ملائکه، جنّ و شیطان تدوین و توسط سازمان تبلیغات اسلامی به چاپ رسیده است.» « سایت حوزه» همچنین به عنوان منابع پژوهش مقطع دبیرستان، موضوع: کنش و واکنش (عمل ها و عکس العمل ها) از « معارف قرآن در المیزان» نام برده است.

۹-« سایت اسلام پدیا – اصطلاحات قرآنی islampedia.ir » در شرح اصطلاحات «آسمان های هفت گانه در قرآن» و «

الحی القیوم در آیات قرآن» همچنین «رطب و یابس و کتاب مبین در قرآن» مطالب مفصلی از « معارف قرآن در المیزان» را نقل کرده است.

علاوه بر سایت های فوق الذکر قریب به ۵۰ سایت دیگر نیز از مجلدات « معارف قرآن در

المیزان» استفاده کرده و یا آنها را به عنوان منابع تحقیق و مطالعه به خوانندگان خود معرفی کرده اند که برای رعایت اختصار از شرح آنها صرف نظر می شود.

در حال حاضر هم –

مولف همه این ۲۲ جلد را در سایت خود تحت عنوان « معارف قرآن در المیزان» در دو نسخه PDF و WORD در اینترنت جهت مطالعه و دانلود و کپی برداری قرار داده که با جستجو در «گوگل» این سایت قابل مشاهده است.

در سال های اخیر موسسه قرآنی تفسیر جوان نسخه های جیبی آن را که در ۷۷ جلد تحت عنوان « تفسیر علامه یا تفسیر موضوعی المیزان» تهیه شده در سایت «www.Tafsirejavan.com » خود قرارداده تا همگان سریعا به آن دسترسی داشته باشند.

اخیرا نیز موسسه قرآنی قائمیه «www.Ghaemiyeh.com » در شهر اصفهان از ۷۷ جلد مزبور در سایت خود با شیوه بسیار جامع و با فهرست دیجیتالی استفاده کرده که علاوه بر نسخه PDF از چند فرمت دیگر نیز امکاناتی برای سهولت دانلود و کپی برداری فراهم آورده است!)

برخی افراد یا هیئت هائی علمی نیز در پژوهش های خود به « معارف قرآن در المیزان» مراجعه داشتند، بانوان دانشمندی که به تأیید خود متجاوز از ۲۵ سال در المیزان تحقیق می کردند، پس از دسترسی به این کتاب، تحقیقات خود را بر اساس عناوین آن، از متن اصلی المیزان دنبال می کنند.

حضرت آیت الله حاج سید رضی شیرازی « دامه افاضاته » در روزهای آغازین که مولف فهرست عناوین جلد اول این مجموعه را تهیه و به محضر معظم له ارائه نمود، پس از مطالعه کامل، توصیه فرمودند: « برخی عناوین بسیار جذاب بود و من چند بار دنبال این بودم که اصل مطالب را بخوانم، لذا بهتر است برای این عناوین به صورت مختصر هم شده، مطالب متن نوشته شود...!» معظم له نامی که برای کتاب پیشنهاد فرمودند همان نام پر معنای « معارف قرآن در المیزان » بود که ۳ جلد اول آن در سال های ۱۳۷۰ با همان نام انتشار یافت. از آنجائی که مولف در تمام مدت تألیف کتابها از انفاس قدسی و راهنمائی های ارزشمند آن معلم الهی بهره مند بوده است، به عنوان سپاس، تالیف این مجموعه را به محضر مبارک ایشان تقدیم می نماید!

سید مهدی حبیبی امین

رمضان مبارک ۱۳۹۲

زکریا و یحیی «ع»

زکریای نبی "ع"

اشاره

(۱)

زکریا "ع" و کفالت مریم

از زندگی زکریای زکریای پیامبر غیر از مورد کفالت مریم "س" و تولد یحیی علیه السلام ذکری در قرآن مجید نرفته است. اما تکرار بندهای مختلف شرح زندگی این پیامبر عظیم الشأن در سوره های مختلف با نشان دادن وضعیت تولد یحیی، در برگیرنده بسیاری از نکات مهم تاریخ حیات آن بزرگوار، و در عین حال نشانگر زمینه سازی خدای متعال برای به دنیا آوردن پیامبری اولواالعزم چون عیسی از مادری باکره و کرامت ها و اعجاز مشهور آن حضرت بوده است.

قسمتی عمده از شرح زندگی این پیامبر الهی مربوط می شود به زمانی که کفالت مریم را به عهده داشت. و این تکفل بر اساس قرعه کشی بین کسانی اتفاق افتاده بود که بر سر کفالت " مریم دختر عمران " باهم مخاصمه می کردند.

چنانکه از روایات اسلامی برمی آید، عمران پدر مریم نیز از پیامبرانی بوده که بر قوم خود مبعوث شده بود.

مرحله حساس زندگی این پیامبر بزرگوار از آنجائی شروع می شود که برای سرکشی به مریم به محراب کلیسا رفت و نزد مریم رزق شگفت انگیزی مشاهده کرد، و موقعی که از مریم پرسید این روزی از کجاست؟

پاسخ شنید:

-از نزد خدای متعال و روزی رسان!

در اینجا بود که زکریا از خدا فرزندی برای خود خواست و خداوند سبحان نیز

۱- مستند:آیه ۳۸ تا ۴۱ سوره آل عمران " هُنالِکَ دَعا زَکَرِیّا رَبَّهُ ...." المیزان ج ۵ ص۳۱۴

دعای او را اجابت کرد و یحیی را به او بخشید.

مطالب مربوط به تولد یحیی"ع" را در قسمت های دیگر مطالعه خواهید فرمود، اینجا آن قسمت از این سرگذشت را به نقل از قرآن شریف پی گیری می کنیم که بیشتر نمایشگر شرح حال زکریا علیه السلام می باشد:

« زکریا، در آن هنگام که کرامت مریم را مشاهده کرد، گفت:

-پروردگارا !

مرا به لطف خویش فرزندی پاک سرشت و ذریه ای طیبه عطا فرما !

همانا، توئی مستجاب کننده دعا !

پس زکریا را هنگامی که در محراب عبادت به نماز ایستاده بود،

ملائکه ندا دادند:

-همانا خداوند تو را به ولادت یحیی بشارت می دهد،

در حالی که او نبوت عیسی " کلمه خدا" را تصدیق کند،

و خود هم پیشوای مردم و پارسا و پیغمبری از شایستگان باشد!

زکریا عرض کرد:

-پروردگارا !

چگونه مرا پسری تواند باشد،

در حالتی که مرا سن پیری فرارسیده و عیالم نیز عجوزی نازاست؟

گفت:

-چنین است کار خدا، هرچه بخواهد می کند !

عرض کرد:

-پروردگارا ! مرا نشانه ای مرحمت فرما !

گفت:

-نشانه تو آن است که تا سه روز با کسی سخن گفتن نتوانی و جز با رمز چیزی نگوئی،

پیوسته به یاد خدا باش،

و او را در صبحگاه و شامگاهان تسبیح گوی ! »

سؤال زکریا از خدا در این آیات سؤال تعجب است، برای فهمیدن حقیقت مطلب، نه این که سؤال استبعاد باشد. زیرا از طرفی تصریح به بشارت او - و اینکه خدا دعایش

را اجابت فرموده و به زودی فرزندی به او عطا می شود - و از طرف دیگر خود این جهات که منشأ تعجب و پرسش اوست در ضمن دعا و درخواستش بوده است.

قسمتی از این صحنه را در سوره مریم چنین می خوانیم:

« خدایا ! من استخوانم سست شده،

سرم از پیری سفید گردیده،

و در دعا و خواندنت خدایا تیره بخت نبوده ام،

من بعد از خویش از وارثان می ترسم،

و زنم نازاست،

مرا از نزد خویش فرزندی ببخشای ! »

به نظر می رسد که جهت ذکر نمودن پیری خود و نازا بودن عیالش در این مقام روی جریان دیگری می باشد.

توضیح اینکه : زکریا چون کرامت الهی را در حق مریم مشاهده کرد، و متذکر انقطاع نسل خود هم گردید، حالش منقلب شد و بدون درنگ از خدای متعال درخواست چنان ذریه ای کرد.

از طرف دیگر هم در دعا و خواستنش چیزهائی را که بیشتر موجب تأثرش می شد، یعنی رسیدنش به سن پیری و نازا بودن عیالش را از باب غمگین بودنش ذکر کرد. چون خدای متعال دعای او را مستجاب نمود و به او بشارت فرزند را داد، گوئی از آن حال انقلاب به خویش آمد و از آن بشارت - با در نظر گرفتن پیری خود و نازائی عیالش - اظهار تعجب نمود، چون چیزی که در سابق وسیله یأس و حزن او شده بود اکنون وسیله تعجب توأم با مسرت برایش می شود!

علاوه بر این می توان گفت: این که پس از بشارت، جهات نقص مطلب را متذکر می شود، و کیفیت رفع آن موانع را یک یک استعلام می کند برای لذتی است که از فهمیدن خصوصیات افاضه آن نعمت می برد.

آری ! هنگامی که " سید " به بنده خود اقبال کرد، و بنده از آن اقبال قرب و انس مولی را درک نمود، چهره اش باز می شود و یک نحو خوشحالی او را فرا می گیرد که مایل است از هر حدیثی لذتی ببرد، و از هر بابی تمتعی بگیرد!

جمله « وَ قَد بَلَغَنی الْکِبرَ ُ » کنایه از نداشتن شهوت نکاح به واسطه شیخوخت و پیری است. از این جمله مراعات ادب شده و زکریا "ع" نداشتن شهوت نکاح در خودش را در حضور الهی در لباس کنایه عرضه داشته است.

آنچه از ظاهر آیه « وَ کانَت اِمرَأَتی عاقِراً » فهمیده می شود، آن است که در عیالش پیری و نازائی هردو بوده است، زیرا اگر تنها نازائی بود نه پیری، باید می گفت: زنم نازاست، و نمی گفت: زنم نازای بود .

-قالَ کَذالِکَ اللهُ یَفعَلُ مایَشاء !

پاسخش داده شد، که – چنین است کار خدا، هرچه بخواهد می کند!

از ظاهر آیه استفاده می شود که این مطلب به واسطه " ملك " گفته شده است. زکریا صوت گوینده را از همانجا شنید که بار اول شنیده بود.

گوینده تصریح کرد آنچه به تو بشارت دادم از موهبت هائی است که حتماً واقع می شود. در آن اشاره شده که موضوع مورد نظر از قضایای محتوم است که بدون شك واقع خواهد شد.

« زکریا عرض کرد:

-خدایا، برای من آیت و نشانه ای مرحمت فرما ! فرمود:

-نشانه تو آن است که تا سه روز با کسی سخن گفتن نتوانی الاّ به رمز و اشاره ...! »

پیش آمدن این آیه و نشانه، یعنی قدرت نداشتن زکریا به سخن گفتن تا سه روز، از وجوه تشابهی است که ولادت یحیی با عیسی دارد. زیرا در داستان عیسی هم ذکر شده که عیسی به مادرش گفت:

« اگر از جنس بشر کسی را دیدی بگو من برای خدا نذر سکوت کرده ام، و با کسی امروز تکلم نمی کنم! »

زکریا در ابتداء اطمینان پیدا کرد که نداء بشارت یك نداء رحمانی است، سپس کیفیت ولادت بچه را با همان جریان تعجب آمیز سؤال نمود و به او هم جوابی اطمینان بخش دادند. در مرتبه آخر آیه و علامتی خواست تا از مرتبه اطمینان به " یقین " برسد و به رحمانی بودن " نداء " قطع حاصل نماید.

در سوره مریم کیفیت این نداء روشن تر بیان گردیده است، آنجا که می فرماید:

« اِذ نادیٰ رَبَّهُ نِداءً خَفِیّاً – آن دم که زکریا خدایش را ندا داد، ندای پنهانی!»

در اینجا بر تکلم زکریا " نداء " اطلاق شده، به عنایت آن فروتنی و خواری که زکریا در پیشگاه عظمت و جلال حضرتش به خود گرفته و سپس ندایش به خفا و پنهانی توصیف شده است، و از آن فهمیده می شود که زکریا "ملکی" را که واسطه بشارت بوده،

ندیده است، بلکه تنها صوتی را شنیده که هاتفی به آن سخن می گوید، لذا درخواست آیه و علامت را نمود.

(۱)

زکریا "ع" و تولد یحییٰ نبی

سوره مریم در قرآن مجیـد با ذکر رحمت پروردگار بر بنـده خود زکریا آغاز می گردد، و قسـمتی از تاریـخ زندگی این پیامبر خدا را زمانی که درخواست فرزند از خدا می کرد، بیان می کند، و آنگاه به شرح تولد یحیی می پردازد:

« ... آندم که پروردگارش را ندا داد، ندائی نهانی،

گفت: پروردگارا !

من از پیری استخوانم سست و سرم سفید شده است،

و در خواندن تو ای پروردگار بی بهره نبوده ام،

من از بعد خویش از وارثانم بیم دارم،

و زنم نازاست،

مرا از نزد خود فرزندی عطاکن!

تا از من و از خاندان یعقوب ارث برد،

و اورا، پروردگارا، پسندیده گردان ! »

زکریا سابقه استجابت دعاهای خود را پیش می کشد و می گوید:

– پروردگـارا، من هیچوقت در دعـای خود از نـاحیه تو محروم و خائب نبوده ام، مرا به اجابت کردنت عادت داده ای، هر وقت تو را می خواندم قبول می نمودی، بدون اینکه مرا شقی و محروم سازی !

حضـرت زکریا می ترسیده از این که از دنیا برود و نسلی که از او ارث ببرند نداشته باشد. همسر او علاوه بر این که تا آن روز که این دعا را می کرده، فرزندی نیاورده بود، و از سن فرزنددار شدن نیز گذشته بود.

مجموع زمینه چینی هائی که آن جناب برای دعای خود کرد، به دو فصل تقسیم می شود:

اول، اینکه خدای عزوجل او را در طول زندگانی اش و تا امروزی که پیری

۱- مستند: آیه ۲ تا ۱۵ سوره مریم " ذِکرُ رَحمَهِ رَبِّکَ عَبدَهُ زَکَریّا...." المیزان ج ۲۷ص۱۲

سالخورده شده، به استجابت دعا عادت داده است. و این سرّ در آیه زیبا و به یاد ماندنی « وَلَم اَکُن بِدُعائِکَ رَبِّ شَقِیّا ! » نهفته است. در این آیه چنان بلاغتی است که ممکن نیست با هیچ مقیاسی اندازه گیری کرد!

دوم، اینکه او از ورثه بعد از مرگش می ترسد، چون همسرش عاقر و نازاست!

طرز دعای زکریا "ع"

زکریا "ع" چنین دعا کرد:

« فَهَب لی مِن لَدُنکَ وَلِیّاً ... مرا از نزد خود فرزندی عطا کن!

تا از من و از آل یعقوب ارث ببرد! »

این همان دعائی است که برای ادای آن زمینه چینی کرد، و در آن موهبت الهیه ای را که درخواست کرد، مقید به قید " مِن لَدُنکَ – از جانب خودت" کرد، چون از اسباب عادی مأیوس شده بود. او استعداد فرزنددار شدن را به خاطر پیری از دست داده بود و همسرش نیز استعداد باردار شدن را نداشت، زیرا از جوانی عاقر بود چه رسد به امروز که پیر و سالخورده است.

او اگر از خدا ولیّی درخواست کرد بدین جهت بود که ولیّ هرکس عبارت است از آن شخصی که متولی و عهده دار کار او باشد.

ارتباط کرامات مریم با دعای زکریا "ع"

خدای عزوجل در سوره آل عمران در ارتباط مریم با زکریا، که شوهر خواهر مریم بود، و سرپرستی مریم را نیز به عهده داشت، اشاره به مطلبی می فرماید که مبنای این دعای زکریاست:

« پروردگارش دختر او را قبول کرد، (اشاره به مریم دختر عمران است،)

و او را به طرز نیکوئی نمو داد،

و زکریا سرپرست او شد،

هر وقت زکریا بر او در محرابش وارد می شد،

نزد او رزقی (خوردنی) می یافت، و می پرسید:

–ای مریم، این از کجا برایت فراهم شده است؟

مریم می گفت:

-از نزد خداست،

خدا هر که را بخواهد بی حساب رزق می بخشد!

اینجا بود که (امید زکریا به لطف خدا به جوشش در آمد،)

و پروردگار خود را ندا کرد:

-ای پروردگار من ! مرا از نزد خودت ذریه پاکی عطا فرما !

که تو شنوای دعائی ! »

کسی که در این دو آیه دقت کند جای شکی برایش باقی نمی ماند که تنها چیزی که زکریا را به سوی دعایش تشویق کرد و آن دعای مشهور را نمود، همان کرامتی بود که از طرف خدا نسبت به مریم مشاهده کرد، و عبودیت و خلوصی بود که مریم نسبت به خدایش داشت!

زکریا از مشاهده این وضع لذت برد، و دوست داشت که ای کاش او هم فرزندی این چنین و دارای قرب و کرامتی این چنین می داشت، و لکن از سوی دیگر متوجه سالخوردگی و ناتوانی خود و پیری و نازائی همسرش، و وارثش که هیچ یک حال و وضع چون مریم را ندارند، افتاده و دچار وجد و عشقی سوزان گردید، و ناگهان جرقه ای در دلش شعله زد و به یاد این معنایش انداخت که خدای تعالی تا آن روز از زندگی اش وی را عادت داده بود به استجابت دعا و کفایت همه مهمات، لذا دست به دعا بلند کرد و با دلی سرشار از امید ذریه ای طیب درخواست کرد!

(۱)

شرح دعای زکریا "ع"

« قرآن مشتمل است بر داستان رحمتی که پروردگارت به عبد خود زکریا نمود، موقعی که پروردگار خود را به طور خفی ندا کرد و گفت:

-پروردگارا !

ضعف تا مغز استخوانم را سست کرده،

و سفیدی موی همه سرم را فراگرفته،

و تاکنون سابقه ندارد که در دعاها و درخواستهایم از درگاه تو نومید

۱- مستند:آیات مندرج در متن المیزان ج ۱۲ص۱۵۸

و تهی دست بر گشته باشم،

من به درستی که از بنی اعمام خود و سایر وراث دور می ترسم،

همسرم هم زنی نازاست،

پس از درگاه رحمت خود فرزندی ارزانیم بدار،

تا وارث من باشد،

و از من و از آل یعقوب ارث برد،

و او را ای پروردگار مرضئ وفرمانبر خود قرار ده ! » (مریم ۶)

تنها چیزی که آن جناب را وادار و ترغیب کرد تا چنین دعائی بکند و از پروردگار خود فرزندی بخواهد مشاهده وضع مریم دختر عمران و زهد و عبادت او بود، و همچنین ادب عبودیت و رزق غیبی آسمانی بود که خداوند سبحان به مریم کرامت کرده بود.

« زکریا مریم را تحت تکفل گرفت، و هروقت که بر محراب او وارد می شد نزد او رزقی می یافت، می پرسید:

-ای مریم این غذا از کجا به تو رسیده است؟ می گفت:

-این از ناحیه خداست،

زیرا خداوند به هرکه بخواهد بدون حساب روزی می دهد!

اینجا بود که زکریا پروردگار خود را خوانده و گفت:

-پروردگارا ! از ناحیه خود ذریه طیبه ای ارزانیم دار،

تو شنوای دعائی ! » (آل عمران ۳۸)

وقتی زکریا مژده استجابت دعایش را شنید از خود بیخود شد و از غرابت درخواستی که کرده بود و جوابی که شنیده بود به حیرت فرورفت تا حدی که به صورت استبعاد از این استجابت پرسش نمود و برای اطمینان خاطر درخواست نشانه و دلیلی برآن نمود که آنهم به استجابت رسید.

ادبی که آن جناب در دعای خود به کار برده همان بیان حالی است که از اندوه درونی اش و حزنی که عنان را از کفش ربوده بود، کرده است. برای اینکه خود را در موقفی قرار دهد که هر بیننده دلسوزی بر او رقت کند مقدم بر دعا این جهت را ذکر کرد که حالش در راه عبادت به کجا انجامیده است، و چطور تمامی عمر خود را در سلوك طریقه انابه و مسئلت سپری کرده است، آنگاه درخواست فرزند نمود، و آن را به اینکه

پروردگارش شنوای دعاست موجه کرد!

غرضش از این مقدمه دعا این بود، نه این که خواسته باشد با عبادتهای سالیان دراز خود بر خدا منت گذارد - حاشا از مقام نبوت او - لذا عرض کرد:

- پروردگارا تو شنوای دعای بندگانت هستی،

و پذیرای دعوت سائلین مضطر !

و اینک از ترس خویشاوندان بازمانده ام،

و همچنین علاقه شدیدم به داشتن ذریه ای طیب،

که تورا بندگی کند، مرا به چنین درخواستی واداشت!

(۱)

داستان زکریا در قرآن و تحلیل آن

خدای تعالی زکریا علیه السلام را در کلام خود به صفت نبوت و وحی توصیف فرموده، و نیز در اول سوره مریم او را به عبودیت، و در سوره انعام در عداد انبیاء خود شمرده و از صالحین و مجتبین خوانده است، که عبارتند از مُخلَصون، و همچنین او را از مهدیون دانسته است.

قرآن کریم از تاریخ زندگی آن حضرت غیر از دعای او در طلب فرزند و استجابت دعای او و تولد فرزندش یحیی علیه السلام، چیزی نیاورده است.

این قسمت از زندگی آن جناب را بعد از نقل سرگذشتش با مریم که چگونه عبادت می کند و چگونه خدا کرامت ها به او داده، نقل کرده است.

در این قسمت فرموده که زکریا متکفل امر مریم شد، و چون مریم پدرش عمران را از دست داده بود، و وقتی بزرگ شد از مردم کناره گیری کرد و در محرابی که در مسجد به خود اختصاص داده بود، مشغول عبادت شد، و تنها زکریا به او سر می زد، و هر وقت به محراب او می رفت می دید نزد او رزقی آماده است، و می پرسید: این غذا را چه کسی برایت آورده است؟ می گفت:

-این از ناحیه خدای تعالی است،

که خدای تعالی به هر که خواهد بدون حساب روزی می دهد!

در این لحظه بود که طمع زکریا به رحمت خدای مهربان تحریک شد، و خدای خود را خواند، و از او فرزندی از همسرش درخواست کرد، و ذریه ای مسئلت نمود، با اینکه او خود مردی سالخورده، و همسرش زنی نازا بود، دعایش مستجاب شد، و در حالی

۱- مستند:بحث تحلیلی و تاریخی المیزان ج ۲۷ص۴۲

که در محراب نماز ایستاده بود، ملائکه ندایش دادند:

-ای زکریا ! خدای تعالی تو را به فرزندی که اسمش یحیی است بشارت می دهد!

زکریا برای اینکه قلبش اطمینان یابد و بفهمد این ندا از ناحیه خدا بوده و یا از جای دیگر پرسید: پروردگارا، آیتی به من ده که بفهمم این ندا از جانب تو بود !

خطاب آمد: آیت و نشانه تو این است که سه روز زبانت از تکلم با مردم می بندد، و سه روز جز با اشاره و رمز نمی توانی سخن گوئی! و همینطور هم شد. از محراب خود بیرون شد و نزد مردم آمد و به ایشان اشاره کرد که صبح و شام تسبیح خدا گوئید! خدا همسر او را اصلاح نمود و یحیی را بزائید.

قرآن کریم درباره مآل کار و چگونگی درگذشت زکریا "ع" چیزی نفرموده است، ولی در اخبار بسیاری از طریق شیعه و سنی آمده که قومش او را به قتل رساندند، بدین صورت که وقتی تصمیم گرفتند او را بکشند، او فرار کرد و به درختی پناهنده شد، و درخت شکافته شد و او داخل درخت قرار گرفت، و درخت به حال اولش برگشت. شیطان ایشان را از نهانگاه وی خبر داد و گفت که باید درخت را اره کنید و ایشان همین همین کار را کردند و آن جناب را با اره دو نیم کردند و بدین وسیله از دنیا رفت.

در بعضی روایات آمده که سبب کشتن وی این بود که او را متهم کردند که (نعوذ بالله!) با حضرت مریم عمل منافی عفت انجام داده و از این راه مریم به عیسی علیه السلام حامله شده است، و دلیلشان این بود که غیر از زکریا کسی به مریم سر نمی زد. جهات دیگری نیز روایت شده که از نقل آن صرف نظر می شود.

(۱)

همزمانی پیامبری زکریا و یحیی و عیسی"ع"

در کافی به سند خود از برید کناسی روایت کرده که گفت: من از امام جعفر الصادق"ع" پرسیدم: آیا عیسی بن مریم در آن هنگامی که در گهواره بود با مردم سخن گفت حجت خدا بر مردم زمان خود بود؟

فرمود: آن روز نبی و حجت خدا بود، ولی هنوز مرسل نبود، مگر کلام خود او را نشنیده ای که می گوید:

۱- مستند: بحث روایتی المیزان ج ۲۷ص۷۸

« من بنـده خـدایم، به من کتـاب داده و نبی ام کرده، و مبـارکم گردانیـده، هرجـا که باشم؛ و به نماز و زکات، مادام که زنـده باشم، سفارشم فرموده است. »

عرض کردم: بنابراین، در همان کودکی و در آن حال، حجت خدا بر زکریا نیز بوده است؟

فرمود: عیسی در آن حال آیت خدا و رحمتی از او بر مریم بود، آنگاه که سخن گفت و از مریم دفاع کرد، و نسبت به هرکس که کلام او را می شـنید نبی و حجت بود. البته تا سـخن می گفت حجت بود، و بعد از سکوت او تا مدت دو سال که زبان باز کرد زکریا "ع" حجت بر مردم بود.

بعـد از درگـذشت زکریـا، فرزنـدش یحیی کتـاب و حکمت را از او به ارث برد، در حـالی که او نیز کـودکی صـغیر بود. مگر نشنیده ای کلام خدای تعالی را که می فرماید:

« یا یَحییٰ خُذُالکِتابَ بِقُوَّةٍ و آتَیناهُ الحُکمَ صَبِیّاً ! »

و بعد از آنکه به هفت سالگی رسید به نبوت و رسالت سخن گفت، چون در آن هنگام خداوند بر وی وحی فرستاد، و بنابراین عیسی علیه ا لسلام حتی بر یحیی هم حجت بود، و در حقیقت بر همه مردم حجت بود.

-ای اباخالد!

از آغاز خلقت که خدا آدم را در روی زمین جای داد،

(۱)زمین حتی یکروز هم از حجت خدا بر مردم خالی نبود...!

تاریخ زکریا و عیسی در انجیل

انجیل لوقا در اصحاح اول می گوید: - در ایام سلطنت هرودوس پادشاه یهودیان کاهنی بود به نام زکریا، و از فرقه ابیا، وهمسر او زنی بود از دختران هارون به نام الیصابات. این زن و شوهر هر دو نسبت به خـدای تعالی فرمانبر و هردو اهل عبادت و عمل به سـفارشات رب و احکام او بودنـد، و در عبادت خـدا گوش به ملامت های مردم نمی دادند، و از فرزند محروم بودند، چون الیصابات زنی نازا بود، علاوه بر اینکه عمری طولانی پشت سر گذاشته بودند.

روزی که سرگرم کهانت برای فرقه خود بود بر حسب عادت کاهنان قرعه بنامش

۱- مستند:بحث تحلیلی المیزان ج ۲۷ص۴۵

اصابت کرد که آن روز بخوردادن هیکل رب (کلیسا) را عهده بگیرد. رسم مردم این بود که در موقع بخوردادن تمامی نمازگزاران از هیکل بیرون می آمدند. وقتی زکریا داخل هیکل شد، فرشته پروردگار در حالی که طرف دست راست قربانگاه بخور ایستاده بود، برایش ظاهر شد. زکریا از دیدن او وحشت کرد و مضطرب شد. فرشته گفت: ای زکریا مترس که من خواهش تو و همسرت الیصابات را شنیدم، به زودی فرزندی برایت می آورد و باید او را " یوحنا" بنامی و از ولادت او فرحی و مسرتی به تو دست می دهد، و بسیاری از ولادت او خوشحال می شوند، زیرا او در برابر پروردگار مردی عظیم خواهد بود، نه خمری می نوشد، و نه مسکری، و از همان شکم مادر پر از روح القدس به دنیا می آید، و بسیاری از بنی اسرائیل را به درگاه رب معبودشان بر می گرداند، و پیشاپیش او روح "ایلیا" و نیروی او در حرکت است، تا دلهای پدران را به فرزندان، و عاصیان را به فکرت ابرار و نیکان برگرداند، تا حزبی مستعد و قوی برای رب فراهم شود.

زکریا به فرشته گفت:

-چگونه اطمینان پیدا کنم؟ چون من مردی سالخورده و همسرم زنی

نازا و پیر است.

فرشته پاسخش داد:

-من جبرئیلم که همواره در برابر خدا گوش به فرمانم، خدا مرا فرستاده تا با تو گفتگو کنم و تو را بدین مژده نوید دهم، و تو از همین الان لال می شوی و تا روزی که این فرزند متولد شود نمی توانی با کسی سخن گوئی، و این شکنجه به خاطر این است که تو کلام مرا که به زودی صورت می بندد تصدیق ننمودی!

مردم بیرون هیکل منتظر آمدن زکریا بودند و از دیرکردنش تعجب می کردند، و وقتی بیرون آمد، دیدند که نمی تواند حرف بزند، فهمیدند که در هیکل خوابش برده و خوابی دیده است. زکریا با اشاره با ایشان حرف می زد و همچنین ساکت بود.

پس از آنکه ایام خدمتش در هیکل تمام شد و به خانه اش رفت، چیزی نگذشت که همسرش الیصابات حامله شد، و مدت پنج ماه خود را پنهان می کرد و با خود می گفت: پروردگار من اینطور با من رفتار کرد، و در ایامی که نظری به من داشت مرا از عار و ننگ که در مردم داشتم نجات داد.

انجیل سپس می گوید:

مدت حمل الیصابات تمام شد و پسری آورد. همسایگان و خویشان وقتی شنیدند که خدا رحمتش را نسبت به او فراوان کرده با او در مسرت شرکت کردند، و در همانروز

دلاـک آوردنـد تا او را ختنه کننـد، و او را به اسم پـدرش زکریا نامیدنـد، ولی مادرش قبول نکرد و گفت: نه، بایـد " یوحنا " نامیـده شود. گفتنـد: در میـان قبیله و عشـیره تو چنین نـامی نیست. لـذا از پـدرش زکریا پرسـیدند که میل دارد چه اسـمی بر او بگـذارد؟ او که تا آن روز قادر به حرف زدن نبود لوحی خواست تا در آن بنویسد. لوح را آوردند و در آن نوشت: " یوحنا " ! همه تعجب کردند و در همان حال زبان زکریا باز شد و خدای را شکر گفت.

همسایگـان همـه و همه دچـار دهشت و ترس شدنـد، و همه عجـایبی را که دیـده بودنـد به یکـدیگر می گفتنـد تـا در تمـامی کوههـای یهودی نشـین پر شـد، و همه در دل می گفتنـد تـا عـاقبت این بچه چه باشـد! و قطعاً دست پروردگار با اوست، چون زکریا هم پر از روح القدس بود و ادعای نبوت می کرد....

و بـاز در انجیـل لوقا اصـحاح سوم آمـده که در سال پانزدهم از سـلطنت طیبریوس قیصـر که بیلاطس نبطی والی بر یهودیان، و هیرودس رئیس بر ربع جلیل، و فیلپس برادرش رئیس بر ربع ایطوریه و کوره تراخوتینیس، و لیسانیوس رئیس بر ربع ابلیه بودند و در ایام ریاست حنان و قیافا بر کاهنان کلمه خدا بر یوحنا فرزند زکریا در صحرا صورت گرفت.

و به همین مناسبت فرمانی به تمامی شهرهای پیرامون اردن رسید که مردم معمودیه توبه و مغفرت گناهان را انجام دهند، و این قصه در سـفر اقوال اشـعیاء پیغمبر نیز آمـده که (آوازی از صـحرا برآمـد که آماده راه خدا باشـید، و راه او را هموار سازید، و بدانیـد که همه بیابان ها پر می شود و همه کوهها و تل ها به فرمان در می آیـد، و همه کجی ها راست می شود، و همه دره ها راه هموار می گردد، و بشر خلاصی خدای را به چشم می بیند....)

در همان موقعی که مردم منتظر و همه در دلهایشان درباره یوحنا فکر می کردنـد که نکنـد او همان مسـیح باشد، یوحنا به همه چنین جواب گفت:

–من شما را به آب تعمید می دهم، ولکن بعد از من کسی نزد شما می آید که از من قوی تر است، کسی است که من خود را قابل آن نمی دانم که بند کفشش را باز کنم.

– او به زودی شـما را به روح القـدس و آتش غسـل خواهـد داد که طبقش در دست اوست، و به زودی خرمن خود را پـاکیزه کرده و گنـدم هـا را در انبـار خود جمع کنیـد و کاه را به آتشـی که هرگز خاموش نشود و به چیزهای دیگر آتش می زنـد. او همین طور مردم را موعظه می کرد و بشارت می داد.

و اما هیرودس رئیس ربع به خاطر اینکه آبرویش در میان مردم در مسئله هیرودیا همسر برادر فیلپس و نیز به خاطر شرارتهائی که داشت، به مخاطره افتاده بود، یک خطائی بزرگتر از همه مرتکب شد و آن این بود که یوحنا را به زندان افکند.

در انجیل مرقس اصحاح ششم آمده که هیرودس خودش به دست خود یوحنا را به زندان می برد و بند بر او می نهاد و این کار را به خاطر هیرودیا همسر برادرش فیلپس می کرد. چون خودش با او ازدواج کرده بود، و یوحنا با این عمل وی مخالفت می کرد که ازدواج تو با همسر برادرت حلال نیست. از همین روی هیرودیا کینه او را در دل داشت و می خواست او را بکشد و نمی توانست. چون هیرودس از یوحنا حساب می برد و می دانست که او مردی نیکوکار و مقدس است و همواره او را محافظت می کرد، و کلامش را شنیده و اعمال بسیاری به جا می آورد و سخنش را به خوشی می شنید، تا آنکه روزی چنین اتفاق افتاد که هیرودس برای جشن میلادش شامی تهیه کرده و بزرگان مملکت و افسران ارتش و هزاره های لشکر را دعوت کرده بود. موقعی که همه جمع شده بودند دختر هیرودیا وارد شده و در مجلس رقصی کرد که هیرودس و کرسی نشینان او همه خوشحال شدند، شاه به او گفت: هرچه می خواهی بخواه تا به تو بدهم، و سوگند یاد کرد که هرچه از من بخواهی می دهم هرچند نصف مملکتم باشد!

دختر بیرون آمد و به مادرش گفت چه بخواهم؟ گفت: سر بریده یوحنا معمدان را بخواه! دختر در همان لحظه نزد شاه شد و سر بریده یوحنا معمدان را خواست و شاه در اندوه شد ولی زود جلادی را فرستاد تا سر از بدن جدا شده یوحنا را بیاورد. او رفت و در زندان سر یوحنا را از بدن جدا کرد و در طبقی گذاشت و آورد نزد دختره و او هم آن را به مادرش داد. شاگردان یوحنا این بشنیدند و آمدند و بدن بی سر او را برداشته و دفن کردند.(۱)

حضرت یحیی "ع" معجزه ای مقدمه تولد عیسی"ع"

اشاره

۱- این بود آنچه که در انجیل آمده است و البته در انجیل ها اخبار دیگری نیز راجع به یحیی علیه السلام هست که از نقل آن خودداری می شود و خواننده متدبر خود می تواند این نقل ها را با آنچه قبلاً ما گفتیم تطبیق کند و موارد اختلاف را به دست آورد.

(۱)

خلاصه تاریخ زندگی یحیی"ع" در قرآن

تاریخ حضرت یحیی در قرآن از لحاظ شخصی و شخصیتی او، همراه با شرح مختصری از زندگی و نحوه تولدش بیان گردیده است.

خدای عزوجل یحیی علیه السلام را در چند جای قرآن کریم یاد فرموده و او را به ثنای جمیلی ستوده است، از آن جمله او را « تصدیق کننده کلمه ای از خدا، » (نبوت مسیح "ع") خوانده، و او را « سید » و « مایه آبروی قوم » و « حصور» (بدون همسر) معرفی کرده و همچنین او را « پیغمبری از صالحین» ذکر فرموده است.

در جای دیگر قرآن، یحیی "ع" را از « مُخبتین » یعنی مُخلَصین و راه یافتگان خوانده و نام او را خودش انتخاب کرده و او را « یحیی » نامیده است، که قبل از وی هیچ کس بدین نام مسمی نشده بود، و او را مأمور به « اخذ کتاب به قوت » کرده، و در کودکی به او « حکم » داده است.

خداوند متعال بر یحیی علیه السلام در سه روز از زندگی اش سلام فرستاده:

۱-روزی که متولد شد،

۲-روزی که از دنیا می رود،

۳-و روزی که دوباره زنده می شود!

قرآن مجید به طور کلی دودمان زکریا علیه السلام را مدح کرده و فرموده: « آنها افرادی بودند که در خیرات پیش دستی می کردند و ما را به رغبت و از رهبت و

۱- مستند:بحث تاریخی و قرآنی المیزان ج ۲۷ ص۴۳

خشوع می خواندند....»(۱)

شرح زندگی و مرگ یحیی "ع" در روایات

یحیی علیه السلام به طور معجزه آسا و خارق العاده برای پدر و مادرش متولد شد. چون پدرش پیری فرتوت و مادرش زنی نازا بود، و هردو از فرزنددار شدن مأیوس بودند. در چنین حالی خدای تعالی یحیی را به ایشان ارزانی داشت، و یحیی از همان کودکی مشغول عبادت شد. خدای تعالی از کودکی او را حکمت داده بود. او تمام عمر خود را به زهد و انقطاع گذرانید، و هرگز با زنان آمیزش نکرد و هیچ یک از لذایذ دنیا او را از خدا به خود مشغول نساخت.

یحیی علیه السلام معاصر حضرت عیسی بن مریم علیه السلام بود، و نبوت او را تصدیق کرد. او در میان قوم خود سید و شریف بود، به طوری که دلها همه به او توجه نمود و به سویش میل می کرد. مردم پیرامون او جمع می شدند، و او ایشان را موعظه می کرد، و به توبه از گناهان دعوت می نمود، و به تقوی دستور می داد تا روزی که کشته شد.

در قرآن کریم درباره کشته شدن یحیی چیزی نیامده است، ولی در اخبار آمده که سبب شهادت او این بود که زنی زناکار در عهد او می زیست و پادشاه بنی اسرائیل مفتون او شد و با او مراوده کرد و یحیی "ع" وی را از این کار نهی نمود و ملامتش کرد، و چون او در قلب شاه عظیم و محترم بود، لذا پادشاه ناگزیر از اطاعتش بود.

این معنا باعث شد که زن زانیه نسبت به آن جناب کینه توزی کند، و از آن به بعد به پادشاه اعتنا نمی کرد مگر بعد از آنکه سر یحیی را از بدنش جدا نموده و برایش هدیه بفرستد.. پادشاه نیز چنین کرد و آن جناب را به قتل رسانید و سر مقدسش را برای زن هدیه فرستاد.

در بعض دیگر اخبار آمده که سبب قتل او این بود که پادشاه عاشق برادر زاده خود شد و می خواست که با او ازدواج کند یحیی علیه السلام او را نهی می کرد و مخالفت می نمود، تا آنکه وقتی همسر برادرش دختر را آن چنان آرایش کرد که تمام قلب شاه را مسخر کند و با چنین وضعی دخترش را نزد پادشاه فرستاد. زن به او گفته بود که چون شاه خواست از تو کام بگیرد مخالفت کن و بگو شرطش این است که سر یحیی را برایم حاضر کنی . او نیز بی درنگ سر یحیی را از بدن جدا نمود و در طشتی طلا گذاشت و برای دختر برادر حاضر ساخت.

۱- مقصود از آنها - یحیی و پدر و مادر اوست.

در روایات احادیث بسیاری درباره زهد و عبادت و گریه یحیی"ع" از ترس خدا، و همچنین در مواعظ و حکمت های او وارد شده است.

(۱)

یحیی پیامبر و اعجاز زندگی او

« ای زکریا ! ما تو را مژده پسری می دهیم که نامش یحیی است، واز پیش همنامی برای وی قرار نداده ایم! »

خداوند دعای زکریا را مستجاب کرد و او را ندا داد که ای زکریا....

این زمانی بود که زکریا از داشتن فرزند ناامید و از نازائی و پیری زنش آگاه بود، ولی با دیدن کیفیت اداره زندگی مریم به دست خدا و کرامات او دلش به وجد آمد و برای خود نیز پسری از خدا درخواست کرد و خداوند پاسخش را با مژده تولد یحیی و شرح شخصیت و اعجاز زندگی او داد.

آیه مورد بحث دلالت دارد که خدای تعالی خودش فرزند زکریا را به نام یحیی نام نهاد و فرمود: «اسمش یحیی است و ما قبل از او احدی را بدین نام ننامیده ایم، و کسی در این نام شریک او نیست.»

اوصافی که خداوند سبحان در کلام خود برای یحیی شمرده اوصافی است که در هیچ پیغمبری قبل از او نظیرش نیست، مثل: دارا شدن حکم در کودکی و سیادت، ترک ازدواج (سیداً و حصوراً،) سلام کردن خدا بر او در روز ولادت و روز مرگ و روز قیامت !

حضرت مسیح علیه السلام پسر خاله حضرت یحیی بود و او هرچند در این اوصاف با او شریک است لکن او بعد از یحیی متولد شده است، پس تا روز بشارت به ولادت یحیی هیچ پیغمبری در این اوصاف نظیر او نبوده است.

اعجاز تولد در غیر موقع

زکریا با شنیدن مژده الهی مبنی بر تولد یحیی"ع" با تعجبی که ناشی از خاصیت بشر است، عرض کرد:

-پروردگارا ! کجا دیگر توانم پسری داشته باشم،

با این که همسرم نازاست، و خودم از پیری به فرتوتی رسیده ام؟

۱- مستند:آیه ۷ سوره مریم " یا زَکَرِیّا اِنّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ اسمُهُ یَحییٰ ...! " المیزان ج ۲۷ ص۲۵

با اینکه زکریا از همان اول یقین داشت که این بشارت راست است، شروع کرد به پرسش از خصوصیات آن تا بدین وسیله آن اضطراب درونی را ساکن و آرام سازد.

پاسخ شنید:

-پروردگار تو چنین است، و در این بشارت هیچ شکی نیست!

همو فرموده که این بر من آسان است،

از پیش نیز تو را که چیزی نبودی خلق کرده ام !

نشانه ای که زکریا از خدا خواست؟

زکریا درخواست نشانه ای کرد تا حق را از باطل تمیز دهد و بفهمد که ندائی که شنیده وحی ملائکه بوده نه القائات شیطانی، و لذا در جواب به او گفته شد:

-نشانه الهی بودن آن که شیطان در آن راهی ندارد، این است که:

سه روز زبانت جز به ذکر خدا به چیز دیگر باز نشود!

چون انبیاء معصوم به عصمت الهی هستند، دیگر شیطان نمی تواند در نفوس آنان تصرفی بکند.

اینکه گفت: « خدایا برایم نشانه ای قرار بده! » درخواست نشانه ای است برای تمیز و جمله: « نشانه تو این است که سه روز تمام با مردم حرف نزنی! » اجابت آن درخواست است، که سه روز هرچه جز ذکر خدا بخواهد بگوید زبانش به کار نیفتد، در عین اینکه زبانش سالم است و به مرضی مبتلا نشده است.

مراد به حرف نزدن این است که نتواند حرف بزند.

زکریا در این سه شبانه روز سرگرم عبادت و ذکر خدا بود ولی نمی توانست با مردم حرف بزند مگر با رمز و اشاره.

« پس از عبادتگاه نزد قوم خود شد،

و با اشاره به آنان دستور داد که -

صبح و شام خدا را تسبیح بگوئید ! »

دستور الهی اخذ کتاب

« بعد از آن که یحیی را به زکریا دادیم به وی گفتیم:

- ای یحیی! کتاب را در دو ناحیه علم و عمل محکم بگیر! »

منظور از « اخذ کتاب به قوت » تحقق دادن به معارف آن و عمل به دستورات و احکام آن است، با عنایت و اهتمام ! و مراد به کتاب، تورات است و یا تورات و سایر کتب انبیاء، زیرا کتابی که در آن روز مشتمل بر شریعت بوده همان تورات بوده است.

علم یحیی در سن کودکی

خداوند تعالی می فرماید:

« و آتَینا هُ الحُکمَ صَبِیّا وَ حَناناً مِن لَدُنّا و زَکاهً !

ما به یحیی علم به معارف حقیقی دادیم،

در حالی که او کودکی نابالغ بود.

خدا به او لطف و عنایت دارد، و امور او را خودش اصلاح می کند،

و به شأن او عنایت می ورزد،

و او هم در زیر سایه عنایت خدا رشد می کند،

او نسبت به خدا عشق می ورزد، و مجذوب پروردگار خویش است! »

بر همین اساس جذبه و عشق رشد و نمو می کند، و این نمو، نمو روح است. می بینیم خداوند متعال کلمه " حنان" را مقید به " مِن لدنا " کرده است. با درنظر گرفتن این که این کلمه به کار نمی رود جز در مواردی که اسباب طبیعی و عادی مؤثر نیست ویا در نظر گرفته نشده است، لذا مراد از " حنان" یک نوع عطف الهی و انجذاب مخصوصی است بین یحیی و پروردگارش، که در غیر او سابقه و مانند ندارد!

تقوی یحیی و صفات عالیه او

خداوند متعال در ادامه توصیف یحیی علیه السلام می فرماید:

« وَ کانَ تَقِیّاً وَ بَرّاً بِوالِدَیهِ وَ لَم یَکُن جَبّاراً عَصِیّاً ! »

این سه عبارت بیان کلیات احوال یحیی"ع" است نسبت به خالق و مخلوق:

-عبارت " وَ کانَ تَقِیّاً ،" حال او را نسبت به پروردگارش بیان می کند،

-عبارت " بَرّاً بِوالِدَیهِ، " وضع او را نسبت به پدر و مادرش حکایت می کند،

–و عبارت " وَ لَم یَکَن جَبّاراً عَصِیّاً ، " رفتار او را نسبت به سایر مردم شرح می دهد.

حاصل معنای جمله این است که آن جناب رؤف و رحیم به مردم، و خیرخواه و

متواضع نسبت به آنها بوده است. او ضعفای آنها را یاری می کرده و آنهائی را که آمادگی هدایت و رشد داشته اند، هدایت می نموده است.

سلام خدا بر یحیی"ع"

خدای سبحان برای یحیی علیه السلام چنین سلام می کند:

« سلام بر او روزی که تولد یافت،

و روزی که مرد،

و روزی که زنده بر انگیخته می شود! »

در این سه روز، خداوند سبحان سلامی فخیم و عظیم بر او می فرستد، در این ایام که هرکدامش ابتداءِ یکی از عوالم است، و آدمی در آن زندگی می کند، از هر مکروهی قرین سلامت باشد، روزی که متولد می شود به هیچ مکروهی که با سعادت زندگی اش ناسازگار باشد دچار نگردد، و روزی که می میرد و زندگی برزخی اش را شروع می کند قرین سلامت باشد، و روزی که دوباره زنده می شود و به حقیقت حیات می رسد، سلامت باشد، و دچار تعب و خستگی نگردد!

اختلاف تعبیر قرآن مجید در بیان " ولد، یموت و یبعث،" که اولی را در صیغه ماضی و دومی را در صیغه آینده آورده برای این بوده که بفهماند این سلام را خداوند در حال حیات دنیوی یحیی به او فرستاده است نه این که در عصر رسول الله"ص" و زمان نزول قرآن.

(۱)

جزئیات تولد یحیی در قرآن

یکی از معجزات درتاریخ ادیان، تولد یحیی"ع" و مشابهت همه جانبه تولد و نامگذاری و زندگی او نسبت به عیسی "ع" است.

ظاهراً تولد یحیی"ع" قبل از تولد عیسی"ع" بوده و این پیامبر الهی در خانواده زکریا"ع" پیامبر گرامی خدا، در سن پیری و فرتوتی او به دنیا می آید، در حالی که تا آن زمان مادر او به سن پیری رسیده بود و در عین حال نیز زنی عاقر و نازا بوده است.

یحیی از زمره اتباع و پیروان " عیسی بن مریم " و از اوصیاء و جانشینان آن

۱- مستند:آیه ۳۸تا۴۱ سوره آل عمران " هُنالِکَ دَعا زَکَرِیّارَبَّهُ فَقالَ رَبِّ هَب لی مِن لَدُنکَ ذُرِّیَّهً طَیِّبَهً ...!" المیزان ج۵ص۳۱۴

حضرت بوده است.

به نظر می رسد معجزات تولد یحیی"ع" و شخصیت و کیفیت رشد او زمینه ساز تولد اعجاب انگیز عیسی "ع" بوده است، و مشاهده معجزاتی مشابه اعجاز تولد عیسی"ع" ذهن مردم زمان آن حضرت را آماده قبول تولد اعجاز آمیز عیسی"ع" نموده است.

آیات قرآنی در سوره فوق تولد یحیی"ع" را چنین توصیف می کند:

« زکریا مریم را کفالت می کرد،

او هر وقت وارد محراب عبادت مریم می شد،

در نزد او رزق شگفت انگیزی می یافت،

گفت: - ای مریم ! این روزی از کجا به تو رسیده است؟

پاسخ داد: - از جانب خداست، که خدا به هر که خواهد روزی بی حساب دهد! »

در آن هنگام که زکریا کرامت مریم را مشاهده کرد، گفت:

« پروردگارا ! مرا به لطف خود ذریه ای طیبه عطا فرما !

همانا توئی مستجاب کننده دعا ! »

پس زکریا را هنگامی که در محراب عبادت به نماز ایستاده بود، ملائکه ندا دادند:

« همانا خداوند تو را به ولادت یحیی بشارت می دهد!

تا او کلمه خدا (نبوت عیسی"ع") را تصدیق کننده باشد،

و همو پیشوای مردم، پارسا، و پیغمبری از شایستگان باشد ! »

زکریا عرض کرد:

« پروردگارا ! چگونه مرا پسری تواند شد در حالتی که مرا سن پیری فرارسیده و عیالم نیز عجوزی نازاست ؟

گفت: - چنین است کار خدا ! هرچه بخواهد می کند !

عرض کرد: – پروردگارا، مرا نشانه ای مرحمت فرما !

گفت: – نشانه تو آن است که تا سه روز با کسی سخن گفتن نتوانی، و جز با رمز چیزی نگوئی، و پیوسته به یاد خدا باش، و او را صبح و شام تسبیح گوی ! »

ارتباط زندگی مریم با تولد یحیی"ع"

سبب اصلی دعای زکریا و گفتن « پروردگارا از جانب خودت ذریه ای طیبه به من عطا فرما ! » دیدن کرامت و عظمت " مریم" در نزد خدای تعالی بود.

" طیب بودن ذریه" اش در آن است که برای فرزند او هم همان مقامات و کراماتی که برای مریم مشاهده می کرد، باشد. لذا خداوند متعال هم به او "یحیی" را داد، که شبیه ترین انبیاء بود نسبت به عیسی"ع" و از هر جهت در صفات کمالیه شباهت تام و تمامی به " مریم" و فرزندش " عیسی" داشت.

لذا خداوند سبحان او را به نام "یحیی" نامید و او را " مصدق" و تصدیق کننده کلمه و آیت خدا و " آقا" و "حصور- بدون اهل" و " پیغمبری" از شایستگان قرار داد.

اینها خود بالاترین چیزی است که ممکن است یک انسان در آنها مریم و عیسی"ع" را شباهت داشته باشد.

نامگذاری یحیی"ع"

از فرمایش خداوندی که می فرماید:

« اِنَّ اللهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحیی ! » استفاده می شود که نامگذاری فرزند زکریا به "یحیی" از طرف خداوند متعال بوده است. چنانکه از آیات سوره مریم استفاده می شود، که در آن سوره خدای سبحان می فرماید:

« ای زکریا ! ما تو را به فرزندی که نامش یحیی است بشارت می دهیم که قبلاً کسی به این نام نبوده است، » و اینکه نام آن مولود " یحیی" نهاده شده، و بشارت به آن هم قبل از خلقتش بوده است.

شباهت های یحیی و عیسی "ع"

آن چه در حق مریم و عیسی "ع" رعایت شده، در حق یحیی"ع" هم رعایت شده است. روشن است که آنچه خداوند متعال از صفات کمالیه و فضایل برای مریم قرار داده، شبیه و نظیر آن را عیناً برای عیسی "ع" مقرر داشته است. پس بنابراین شباهت و محاذات کامل بین یحیی و عیسی وجود دارد، و در آنچه ممکن بوده به یکدیگر شباهت

رسانیده اند.

ناگفته نماند که در همه اوصاف، حق تقدم با عیسی است، زیرا وجود آن حضرت پیش از دعای زکریا مقدر شده بود، لذا او را فضایل بخصوصی است که در آنها یحیی را حظی نیست، مانند آنکه عیسی از پیغمبران اولواالعزم شده و دارای کتاب آسمانی است.

تدبر در آیات وارده در قرآن کریم در سوره های زیر مطالب بالا را بیشتر روشن می کند:

سوره مریم آیه ۱۵ درباره یحیی"ع" :

-ای زکریا ! ما تورا به فرزندی که نامش یحیی است بشارت می دهیم که همنامی در سابق نداشته ... ای یحیی ! تو کتاب الهی را به قوت فراگیر !

-ما به یحیی در سن کودکی مقام نبوت بخشیدیم،

-و به او از نزد خود برکت و طهارت عطا کردیم، و او شخصی پرهیزکار بود،

-او را به پدر و مادرش مهربان نمودیم،

-او اصلاً به کسی ستم نکرد، و معصیت خدا را مرتکب نشد،

-سلام حق بر او باد در روز ولادت، در روز رحلت، و در روز بعثت !

سوره مریم آیه ۳۳ درباره عیسی"ع" :

-ما روح القدس را به سوی مریم فرستادیم ...

-روح القدس به مریم گفت:

« من فرستاده پروردگار توام که به فرمان او برای بخشیدن فرزندی پاک به تو آمده ام!

... پروردگارت فرمود: - این کار بر من آسان است!

ما آن فرزند را نشانه ای برای مردم،

و رحمتی از جانب خود قرار می دهیم ! »

... مریم اشاره به طفل کرد و به ملامتگران فهماند که با طفل سخن گویند:

گفتند: « چگونه با طفل گهواره ای سخن گوئیم ؟ »

در این هنگام طفل (به امر خدا گفت:)

-« همانا من بنده خاص خدایم، که مرا کتاب آسمانی و شرف نبوت عطا فرمود !

هر کجا باشم مرا " مبارک " قرار داده است، و تا زنده ام به نماز و زکات دستور داده است،

همچنین به نیکوئی با مادرم مرا سفارش فرموده است،

مرا ستمکار و شقی قرار نداده است،

درود حق در روز ولادت و در روز مرگ و در روز قیامت بر من است!»

چنانکه از آیات بالا استفاده می شود:

۱-خداوند سبحان نام فرزند زکریا"ع" را " یحیی" نهاده، و در مقابل فرزند مریم را " عیسی" که به معنای " زندگی می کند" است، نامگذاری کرده است.

۲-به یحیی در عهد صباوت و بچگی مقام نبوت و علم کتاب کرامت فرمود، چنانکه " عیسی" را هم در کوچکی و طفولیت مقام نبوت کرامت فرمود.

۳-خدا یحیی را از نزد خود " برکت و طهارت" داد و او را به پدر و مادرش نیکوکار قرار داد، چنانکه به عیسی هم " برکت و طهارت" بخشید و او را نسبت به مادرش نیکوکار مقرر فرمود.

۴-خدای سبحان در مواطن و مراحل سه گانه به یحیی سلام و درود فرستاد - روز تولد، روز وفات، و روز قیامت - چنانکه به عیسی هم در همان مواطن سه گانه درود و سلام فرستاد.

۵-خداوند متعال یحیی را " سید" یعنی بزرگ قوم و " حصور" یعنی کسی که از روی زهد زن اختیار ننماید، و " پیغمبر" قرار داد، چنانکه تمام آنها را به عیسی "ع" هم مرحمت فرمود.

تمام این شباهت هائی که یحیی"ع" به عیسی "ع" داشت برای اجابت نمودن دعای زکریا بوده است، در آنجا که دریه طیبه و خلف پسندیده و شایسته ای طلب کرد، در آن هنگامی که از مشاهده وضع مریم و کرامتی که در پیشگاه خدا پیدا کرده بود، دلش لبریز گشت.

۶-از اینکه خدای تعالی درباره یحیی می فرماید: « مُصَدِّقاً بِکَلِمَهٍ مِنَ اللهِ! » روشن می شود که یحیی از زمره اتباع و پیروان عیسی بن مریم "ع" و از اوصیاء و جانشینان آن حضرت بوده، زیرا کلمه ای را که یحیی مصدق اوست، همانا عیسی بن مریم، می باشد :

« یا مَریَمُ اِنَّ اللهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَهٍ مِنهُ اِسمُهُ المَسیحُ عیسی اِبنُ مَریَمَ ... ! »

حضرت مریم و حضرت عیسی «ع»

حضرت مریم"س"صدّیقه قانته

اشاره

(۱)

خلاصه تاریخ زندگی مریم "س" در قرآن

آیـات سوره هـای آل عمران، مریم، انبیـاء و تحریم شامـل مطـالبی است درباره تاریـخ زنـدگی مریم "س" که مشـروح آن در مباحث زیرین نقل خواهد شد، و خلاصه آنها به شرح زیر است:

مادر عیسـی علیه السـلام " مریم" دختر عمران است. هنگامی که مادر مریم به او حامله شد، به خیال اینکه آنچه در شکم دارد پسر است، نذر کرد که او را پس از به دنیا آمدن در راه خدا آزاد کند، تا پسرش به خدمت مسجد مشغول شود.

چون بار خود را به زمین نهاد و روشن شد که او دختر است، غم و حزن او را فراگرفت، لیکن دخترش را به نام " مریم" که به معنی " خادمه" است، نامید، تا او را به خدمت مسجد وادارد.

"عمران" پدر مریم پیش از ولادت او از دنیا رخت بر بسته بود. مادرش او را به مسجد آورد تا به کاهنان آن که " زکریا " هم جزو آنـان بود، تسـلیم کنـد. کاهنان راجع به کفالت مریم با یکـدیگر نزاع و گفتگو کردنـد، تا بالاخره بنا را بر قرعه نهادنـد و قرعه به نام " زکریا " اصابت کرد. زکریا کفالت مریم را به عهده گرفت، و او هم به خدمت مسجد مشغول بود، تا هنگامی که مریم به سن بلوغ رسید. آن زمان زکریا برای مریم حجابی برپا کرد تا مریم در میان آن مشغول عبادت خداوند شود. جز زکریا کس دیگری داخل آن حجاب نمی شـد. هروقت زکریا وارد محراب مریم می شد، رزق حاضـری در محراب او می دید، از او پرسید: ای مریم این روزی از کجاست؟ مریم گفت: از نزد خدائی

۱- مستند:آیات و روایات مندرج در متن المیزان ج ۶ ص۱۴۷

است که بدون حساب به هرکه خواهد روزی بخشد!

مریم علیها السلام " صدیقه" و " معصومه" و "طاهره" و "برگزیده" بود. او " محدثه" ای است که ملائکه با او سخن گفتند و به او خبر دادند که :

« – خدا وی را برگزیده و پاکیزه نموده، و از عبادتکاران قرار داده،

و او را برای جهانیان از آیات و نشانه های خود مقرر داشته است. »

سپس خدای متعال " روح " را به سوی مریم – در حالی که در حجاب مستور بود – فرستاد. " روح" به صورت بشر کاملی برای مریم مجسم شد، و به او گفت: من فرستاده پروردگار توام، و برای بخشیدن پسری که پدر ندارد به اذن الهی به سوی تو آمده ام. به او بشارت داد که به زودی از فرزندش معجزات باهره ای ظاهر خواهد شد، و خداوند او را به " روح القدس" تأئید می کند. و همچنین " کتاب و حکمت و تورات و انجیل" را به او می آموزد، و او را با آیات و نشانه های آشکار به سوی " بنی اسرائیل" خواهد فرستاد.

" روح" داستان عیسی را برای مریم گفت و سپس در او " دمید" و مریم در حال مانند سایر زنانی که حامله می شوند، به فرزند خود حامله شد.

مریم در مکانی دور خلوت گزید، و چون او را درد زائیدن فرارسید زیر شاخ درخت خرمائی رفت و از شدت حزن و اندوه با خود می گفت: کاش پیش از این مرده بودم، و از صفحه دلها نامم فراموش شده بود. در آن حال (روح القدس یا فرزندش عیسی) او را ندا داد: غمگین مباش که خدا از زیر قدمت چشمه آبی جاری نمود، و تو خود تنه درخت را تکان بده تا از آن برایت رطب تازه فروریزد. از این رطب تناول کن و از آن چشمه بیاشام، و چشم خود به " عیسی" روشن دار، و اگر از جنس بشر کسی را دیدی به " اشاره" به او بگو: من برای خدا نذر " روزه سکوت " کرده ام، و با هیچ کس تا روزه هستم سخن نمی گویم !

مریم فرزند خود را گرفته و به سوی قومش روان شد. (موضوع "حمل" و " بارنهادن" و " سخن گفتن" و سایر شئون وجودی او، تماماً از سنخ آنچه نزد دیگران یافت می شود، بوده است.) چون قومش او را بدان حال دیدند مشغول طعن و سرزنش او شدند و گفتند: ای مریم عجب کار منکر و شگفت آوری کردی! ای خواهر هارون تو را نه پدر ناصالح و نه مادر بدکار بود، (که خودت چنین کاری را مرتکب شدی؟!)

مریم پاسخ آنان را به اشاره حواله طفل کرد. آنها گفتند:

- ما چگونه با طفل گهواره ای سخن گوئیم؟

طفل به امر خدا به زبان آمد و گفت:

-من بنده خاص خدایم، که مرا کتاب آسمانی و شرف نبوت عطاء فرموده است، من هرکجا که باشم، مرا مبارک گردانیده، و تا زنده ام به نماز و زکات سفارش نموده، و همچنین به نیکوئی با مادرم توصیه فرموده، و مرا ستمکار و شقی نگردانیده است. روز ولادت و مرگ و همچنین روزی که برانگیخته شوم، سلام و درود حق بر من است!

این جملات خود اشاره ای بود به آینده عیسی که علیه بیدادگریها و ستمکاریها قیام می کند، و برای زنده کردن دین موسی و از بین بردن کجی ها که در آن پدید آمده و تجدید معارف و حقایقش و برافکندن اختلافات و مشاجرات، بپا می خیزد.

عیسی رشد و نمو کرد تا به سن جوانی رسید. او و مادرش مریم هردو روی عادت جاری در زندگی بشر - از خوردن و آشامیدن و سایر عوارض وجودی- تا آخر عمرشان زندگی می کردند.

سپس عیسی مبعوث به رسالت شد.(۱)

(۲)

شرح ولادت حضرت مریم در قرآن

« یاد کن زمانی را که زوجه عمران گفت:

- پروردگارا عهد کردم فرزندی را که در رحم دارم در راه تو آزاد گردانم!

- نذر مرا بپذیر! که تو دعای بندگان بشنوی و به اسرار و احوال همه آگاهی !

چون فرزند بزاد، از روی حسرت گفت:

-پروردگارا ! فرزندی که زاده ام دختر است!؟

خدا به آنچه زائیده داناتر است،

و می داند که چه حکمتها در وجود آن دختر نهان است!؟

۱- جزئیات زندگی عیسی"ع" بعد از رسیدن به رسالت را در مباحث بعدی خواهیم آورد.

۲- مستند:آیه ۳۵تا۳۷سوره آل عمران " اِذ قالَتِ امرأةُ عِمرانَ رَبِّ اِنّی نَذَرتُ لَکَ مافی بَطنی مُحَرَّراً !" المیزان ج ۵ ص۳۰۶

و پسری که او می خواست مثل این دختر نیست.

سپس زن عمران گفت:

-من این دختر را " مریم" نام نهادم!

و "او" و " فرزندش" را از شر شیطان رجیم در پناه تو آوردم !

پس خداوند او را به نیکوئی پذیرفت،

و او را به ترتیبی نیکو پرورش داد .... »

پدر و مادر مریم

اولین عبارتی که "همسرعمران" بیان کرد - پروردگارا عهد کردم فرزندی را که در رحم دارم در راه تو آزاد گردانم! - دلالت دارد که آن سخن را زمانی گفته که حامله بوده، و حملش هم از "عمران" بوده است.

آن سخن اشعاری بر وفات " عمران" و رحلت او دارد، زیرا اگر " عمران" در قید حیات بود، زوجه اش چنین استقلالی در آزاد نمودن بچه داخل شکمش را نداشت. دلیل دیگر بر وفات " عمران" قبل از تولد "مریم" مطلبی است که قرآن کریم می فرماید: « زمانی برای کفالت مریم قرعه می کشیدند...» نشان می دهد که مریم قبل از تولد خود پدرش را از دست داده بود و نیاز به کفالت داشت.

در قرآن مجید اسم پدر مریم " عمران" در چند جا ذکر شده و اسم مادر اورا روایات اسلامی " حنّه " و برخی آن را " مرثار" ذکر کرده اند. براساس این روایات " عمران" پیغمبری بوده که به قوم خود مبعوث شده بود.

مفهوم " تحریر یا آزاد سازی" مریم

در عصر تولد مریم، وقتی پدر و مادری فرزند خود را " آزاد" می کرد، بدین معنی نبود که او را از قید بندگی آزاد می کردند بلکه منظور آزاد نمودن از " قید سرپرستی و ولایت خود پدر و مادر،" بود که نسبت به اولاد خود داشتند.

پس اورا به واسطه " تحریر و آزاد سازی" از تحت ولایت خود خارج می کردند. این آزادگی اگر برای خدا بود به معنی این بود که او را تحت ولایت خداوندی وارد می کردند، یعنی او را مخصوص بندگی و پرستش خدا و خدمت نمودن کنیسه ها و پرستشگاه ها می کردند.

گوینـد آنان وقتی فرزند خود را در راه خدای تعالی آزاد می کردند، دیگر او را در منافع خودشان وادار به کار نمی کردند، و از فرزندان خود استفاده شخصی نمی بردند، بلکه آنها به خدمت و تمیز کردن " کنیسه" و امثال آن مشغول می شدند.

این کـار ادامه داشت تـا آنکه آنها به مرحله بلوغ می رسـیدند و اختیار با بچه بود که اگر می خواست به کار خودش ادامه می داد و گرنه از آن دست برداشته و به کاری که دلخواه خودش بود، مشغول می شد.

چگونه انتظار تولد پسر تبدیل به دختر شد؟

از عبـارتی که مـادر مریم گفت: - پروردگـارا نـذر کردم که فرزنـدی که در رحم دارم در راه تو آزاد گردانم! — این نکته نیز برمی آید که او به طور قطع عقیده داشت که بچه ای که در شکم دارد " پسر" است!

آیه شـریفه سـخن زوجه عمران را بـدون قیـد و شـرط و تعلیـق ذکر فرموده است. از اینکه خـدای متعـال سـخنی را که " زوجه عمران" از روی قطـع به پیشـگاه خداونـدی عرضه داشـته، حکـایت فرموده است، روشن می شود، که اعتقـاد او از روی قرائنی حدسـی که به ذهن مـادران - به وسـیله تجربه و امثال آن - می رسـد، نبوده است، زیرا از آن حدسـیات جز " گمان" حاصـل نخواهد شد، و پر واضح است که کلام الهی از اشتمال بر این گونه حدسیات دور می باشد.

اعتقـادی که زوجه عمران راجع به " پسـر بودن" جنین خود داشـته از جهتی منتهی به " وحی" بوده است، و لـذا پس از وضـع حمل و روشن شدن مطلب باز مأیوس از " پسر" نشده و با کمال صراحت و قطعیت می گوید:

« - او و فرزندش را از شر شیطان رجیم در پناه تو می آورم ! »

بـدین ترتیب، برای آن دختر " ذریه" ثـابت می نمایـد، با این که به حسب ظاهر راهی برای علم و دانائی بـدان نبوده است. در این کلام که زوجه عمران بـدون هیچ قید و شـرطی به خداوند متعال می گوید، (با این که موضوع فرزند پیدا کردن آن دختر داخل در علم غیب و مربوط به آینده بوده،) روشن می شود که او به وجهی از روی " وحی" می دانست که از " عمران" خدا به او پسـری کرامت می کند. "عمران" وفات کرد و او از عمران حمل داشت، روی آن حساب قطعیت پیدا کرد که حتمـاً آنچه در شـکم دارد، همـان پسـر است، لکن پس از وضع حمـل و فهمیـدن اشـتباه خود، دانست که حتمـاً آن پسـر از نسل این دختر است، لذا بدون تردید و قید و شرط برای آن دختر " ذریه" و فرزند ثابت

نمود و آن را به خدای متعال سپرد!

این بود آنچه که از تدبر در کلام الهی به دست آمد.

امتیازات مریم "س"

قرآن کریم با عبارت - خدا به آنچه زوجه عمران زائیده داناتر است، و پسری که او می خواست چون این دختر نیست - از قول خدای تعالی نکات ظریفی را بیان فرموده که شامل امتیازات مریم بر دیگران و حتی بر پسر خود "عیسی" علیه السلام نیز می باشد.

آنجا که جمله - خدایا فرزندی که زاده ام دختر است!؟ - را زوجه عمران برای اظهار تحسر به پیشگاه خداوندی عرضه داشت، خداوند متعال با فرمودن جمله - خدا داناتر است به آنچه او زائیده ! - می خواهد بیان دارد که ما هم می دانستیم که او دختر است لکن خواستیم آرزوی او را به وجه احسن و طریق بهتری عملی سازیم، و اگر زوجه عمران منظور ما را در آن قسمت می دانست، ابداً اظهار تحسر و حزن نمی نمود، با اینکه پسری که او آرزویش را می داشت، ممکن نبود که چون این دختر، و آنچه بر وجود او مترتب است، باشد.

زیرا بالاترین چیزی که در حق آن پسر امکان داشت، آن بود که چون عیسی پسری شود که کور مادرزاد را بینا و کر مادرزاد را شنوا سازد، و مرده را زنده نماید.

لکن بر وجود این دختر آثار بالاتر از آن مترتب است:

۱-وجود این دختر وسیله ای است که از او پسری بدون پدر به وجود آید،

۲- خود مریم و پسرش دو " آیت" الهی برای جهانیان باشند،

۳-کودک او در گهواره با مردم تکلم کند،

۴-کودک او " روح الله " و " کلمه الله " باشد، و مَثَل او در نزد خدا مثل آدم شود!

اینها و سایر آیات و علامات، همان قسمت هائی است که بر وجود این دختر و فرزند مبارکش "عیسی" علیه السلام مترتب شده است.

نام گذاری مریم

" مریم" در لغت عبری به معنی " عابده و خادمه" است. از اینجا روشن می شود که به چه دلیل زوجه عمران اسم دختر خودش را مریم گذاشت.

او وقتی وضع حمل نمود، و از پسر بودن حمل خود مأیوس شد، فوراً این نام را به دختر نوزاد خود نهاد، تا او را به کاری که از پسر انتظار داشت، وادارد.

پس جمله " اِنِی سَمَّیتُها مَریَمَ ! " به منزله آن است که گفته باشد من دختر خود را " محرره" نمودم، یعنی نذر کردم که این دختر را در راه خدا آزاد نمایم، که به عبادت و بندگی حق مخصوص شود.

روشن ترین دلیلی که می رساند سخن او افاده " نذر" می کند، عبارت قرآن مجید است که می فرماید: " خداوند او را به نیکوئی پذیرفت و او را به تربیتی نیکو پرورش داد. "

سپس دختر و ذریه اش را به خداوند متعال سپرد تا از شر شیطان در امان و در کار عبادت و خدمت ثابت قدم باشند و اسم با مسمی مطابق باشد.

عبارت اول یعنی " خداوند او را به نیکوئی پذیرفت، " قبول و پذیرفتن سخن اول زوجه عمران است که گفت: " من او را مریم نام نهادم،" و عبارت دوم، یعنی: " او را به پرورشی نیکو پرورش داد، " قبول و اجابت نمودن سخن دوم اوست که گفت: " من او و ذریه اش را از شر شیطان رجیم، در پناه تو آوردم." در عبارت اول منظور پذیرفتن و قبول کردن خود آن دختر یعنی " مریم" می باشد، زیرا قرآن نسبت " قبول" را به دختر داده نه به " نذر".

بنابراین، قبول نمودن " مریم" عبارت است از " اصطفاء" و اختیار نمودن او. و مراد از " اَنبَتَها نَباتاً حَسَناً " بخشیدن رشد و طهارت به او و ذریه او، و افاضه نمودن یک رقم حیات و زندگی است که وسوسه شیطان در آن راه پیدا نکند، و آن عبارت است از " طهارت ."

این دو، یعنی " اصطفاء" و " طهارت" همان است که در آیه شریفه دیگر خداوند متعال می فرماید:

-وَ اِذ قالَت المَلاءِکَهُ یا مَریَمَ اِنَّ اللهَ اصطَفاکَ وَ طَهَّرَکَ....

از بیانان بالا روشن می شود که " اصطفاء" و برگزیدن مریم، و همچنین "

تطهیر" و پاک نمودن او از پلیدی معصیت، هر دو اجابت و پذیرفتن دعای مادر او می باشد. چنانکه در برگزیدن مریم بر زنان عـالم از نظر ولادت عیسی "ع" از او و آیت شـدن این مـادر و فرزنـد برای عالمیـان، تصـدیق قول خـدای تعالی است که می فرماید: - پسر مانند دختر نیست !

(۱)

زندگی مریم قبل از تولد عیسی "ع"

قرآن مجید دوران اولیه زندگی مریم"س"، از زمان تولد خودش تا زمان تولد پسرش عیسی"ع" را، در چند جمله بیان فرموده است. با همین جمله های کوتاه، عظمت و امتیازی را برای این بانو نشان داده که حتی پسرش عیسی"ع" به آن امتیازات مفتخر نشده است.

قسمتی از این مطالب را در مورد " نام گذاری" و " امتیازات مریم" ذکر کردیم. اینک آن قسمت از زندگی این بانوی عظیم الشأن را که در آیات فوق بدان اشاره شده، شرح می دهیم، و خاطرنشان می سازیم که از زندگی مریم بعد از تولد عیسی"ع" در قرآن ذکری نرفته است، زیرا آنچه لازمه ذکر این تاریخ ممتاز حیات بشری است، در همان حیات قبل از تولد و زمان تولد فرزند گرانمایه اش، نهفته است.

آیات قرآنی در این سوره در این زمینه به شرح زیر است:

« ... پس خداوند او را به نیکوئی پذیرفت،

و او را به تربیتی نیکو پرورش داد.

زکریا اورا کفالت کرد.

هر وقت زکریا وارد محراب عبادت مریم می شد نزد او رزق شگفت آوری می یافت.

گفت:

-ای مریم این روزی از کجا به تو می رسد؟ پاسخ داد:

-از جانب خداست! که خداوند به هرکه خواهد روزی بی حساب دهد!»

۱- مستند:آیه ۳۷ سوره آل عمران " وَ اَنبَتَها نَباتاً حَسَناً وَ کَفَّلَها زَکَرِّیا...." المیزان ج ۵ ص۳۱۲

مراد از " تربیتی نیکو" که خداوند با عبارت " وَ اَنبَتَها نَباتاً حَسَناً " از آن یاد می کند، بخشیدن رشد و "طهارت" به او ذریه او، و افاضه نمودن یک نوع زندگی است که وسوسه شیطان در آن راه پیدا نکند... و "پذیرفتن به نیکوئی،" همانا " اصطفاء " و برگزیدن و انتخاب نمودن او بوده که در قرآن کریم از آن با عبارت " فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولِ حَسَن! " یاد می کند.

زندگی مریم تحت تکفل زکریا "ع"

از آیه زیر استفاده می شود که کفالت " زکریا " از مریم به واسطه اصابت نمودن قرعه به نام او بوده است:

« تو حاضر نبودی زمانی که آنان برای کفالت و نگهداری مریم قرعه می کشیدند؟

و نبودی که چگونه با یکدیگر مخاصمه می کردند؟ »

آنان در موضوع تکفل و نگهداری مریم با یکدیگر مخاصمه کردند تا آنکه بنا را به قرعه کشیدن گذاشتند و قرعه به نام " زکریا " اصابت نمود.

در روایات اسلامی آمده که :

« مریم طبق نذر مادرش آزاد شده بود. آن زمان رسم بر این بود که فرزندی که آزاد می شد در " کنیسه" یعنی کلیسا بود و از آن خارج نمی شد. و همین بود که زوجه عمران پس از وضع حمل گفت: خدایا فرزند من دختر است، و پسر چون دختر نیست، زیرا دختر وقتی حائض می شود از مسجد بیرون می آید....

زوجه عمران فرزندش را نذر کنیسه نمود تا در آنجا خدمت " عابدان" را نماید... مریم خدمت آنها را می کرد تا به سن بلوغ رسید. در آن هنگام زکریا دستور داد تا برایش حجابی قرار دادند تا از " عابدان" جدا شود.... » (نقل از امام باقر و صادق "ع" در تفسیر عیاشی و قمی)

محراب عبادت مریم، محل نزول مائده آسمانی

روایات اسلامی چنین نقل می کنند که:

« چون مریم بالغ شد به محراب رفت و حجابی بر خود انداخت، دیگر کسی او را نمی دید.

زکریا به محرابش وارد می شد و در نزد او میوه تابستانی را در زمستان و میوه زمستانی را در تابستان می دید، به او گفت:

-ای مریم این از کجاست؟

مریم گفت:

-از نزد خداست! خدا به هرکه خواهد روزی بی حساب دهد. »

(نقل از امام باقر و صادق "ع" در تفسیر عیاشی و قمی)

ذکر عبارت " رزقاً " در قرآن مجید (به صورت نکره) دلیل بر آن است که آن "رزق" رزق غیرمعهودی بوده است. چنانکه در روایات دیدیم زکریا نزد مریم میوه تابستانی را در زمستان و میوه زمستانی را در تابستان می دید، اگر این رزق یک رزق معمولی بود قطعاً زکریا به جوابی که مریم به او داد و گفت " این از نزد خداست!" قناعت نمی کرد، زیرا ممکن بود که آن را برخی از مردمی که به مسجد می آمدند برایش آورده باشند.

علاوه بر این، آیه شریفه بعدی دلالت دارد براینکه زکریا وجود آن رزق را در نزد مریم از کرامات الهی و خارق عادت تلقی کرده بود، لذا از خدای تعالی برای خودش نیز درخواست ذریه طیبه ای نمود که مقامش چون مقام مریم باشد.

ضمناً از سیاق آیه فهمیده می شود که زکریا آن پرسش را از مریم بیش از یک بار ننموده است، و به همان جوابی که از او شنید قانع شد و یقین به صدق گفتارش پیدا کرد.

جائی که مریم در کلیسا اتخاذ کرده بود، یعنی " محراب" همان است که اهل کتاب به آن " مذبح" گویند، و آن " مقصوره" یعنی خانه کوچکی است که در مقّدم معبدشان درست می کنند، و دارای دری است که به وسیله نردبان کوچکی وارد آن می شوند. کسی که در آن باشد اهالی میان معبد او را نمی بینند.

(۱)

مریم، مادرعیسی مسیح "ع"

سوره مریم با ذکر جریانهای مهم زندگی دو تن از پیامبران بزرگ بنی اسرائیل، یعنی زکریا و یحیی"ع" آغاز شده و سپس شرح روزهائی را می دهد که مریم (سلام الله علیها) از اهل خود کناره می گیرد و در مکان شرقی اعتزال می جوید و سپس به عیسی

۱- مستند:آیه ۱۶ تا ۴۰ سوره مریم "وَ اذکُر فی الکِتابِ مَریَمَ ...!" المیزان ج ۲۷ ص۵۱

علیه السلام حامله می شود، و عیسی متولد می شود.

میان دو داستان تولد یحیی و عیسی "ع" شباهت تمامی هست، چون ولادت هردو بزرگوار به طور خارق العاده صورت گرفته است، و این هردو در کودکی حکم و نبوت داده شدند، آن یکی خبر داد که مأمور به احسان به مادر شده و جبار و شقی نیست، و برخود در روز ولادتش و روز مرگش و روز مبعوث شدنش سلام داده است؛ این یکی نیز همین مطالب را گفته و قرآن هم از آن دو نقل کرده است. شباهت های دیگری نیز آن دو داشته اند.

یحیی علیه السلام نبوت عیسی علیه السلام را تصدیق کرده و به او ایمان آورده است. در این سوره خداوند سبحان به رسول گرامی خود حضرت محمد "ص" می فرماید:

« - ای محمد!

در این کتاب ذکر کن: داستان مریم را در آن زمان که از مردم اهل خود کناره گرفت و در مکان شرقی (که گویا همان سمت شرقی مسجد باشد،) اعتزال جست.

مریم در مقابل آنان حجابی آویخت،

پس ما روح خود نزد او فرستادیم که به صورت انسانی تمام عیار بر او مجسم گشت. »

از این آیه چنین برمی آید که گویا مریم خود را از اهل خویش پوشیده داشت تا قلبش فارغ تر برای اعتکاف و عبادت باشد. این مطلب را آیه دیگر تأکید می کند که می فرماید: « هر وقت که زکریا وارد محراب او می شد می دید نزد او رزقی هست.»

روحی که به سوی مریم فرستاده شده بود به صورت بشر ممثل شد. معنای تمثل و تجسم به صورت بشر این است که در حواس بینائی مریم به این صورت محسوس شود، وگرنه در واقع باز همان روح است نه بشر !

روحی که به سوی مریم فرستاده شده بود از جنس بشر و جن نبود بلکه از جنس ملك و نوع سوم مخلوقات صاحب شعور بود که خدا او را در کتابش وصف نموده، و " ملك" نامیده است. آن فردی را که مأمور وحی است " جبرئیل" خوانده است، و جای دیگر قرآن او را روح " روح القدس یا روح الامین" خوانده، و در یك جا نیز او را " رسول" نامیده است.

لذا از همه اینها می توان فهمید که آن روحی که برای مریم مجسم شد همان " جبرئیل" بوده است. اگر در آیه فوق روح را به خدا نسبت داده و فرموده:" روح ما " به

منظور تشریف و احترام بوده است.

کلمه " تمثل" در قرآن کریم جز در داستان مریم در جای دیگر نیامده است، و آیات بعدی که در آن جبرئیل خود را برای مریم معرفی می کند بهترین شاهد است بر این که وی در همان حال هم که به صورت بشر مجسم شده بود، باز فرشته بود، نه این که بشر شده باشد، بلکه فرشته ای بود به صورت بشر و مریم او را به صورت بشر دید، یعنی در حاسه و ادراک مریم به آن صورت محسوس شد، ولی در خارج از ادراک وی صورتی غیر صورت بشر داشت.

برخورد اولیه مریم با فرشته وحی و رسول پروردگار

مریم همینکه ملک را بدید بترسید و گفت:

-اگر مردی پرهیزکاری من از سوء قصد تو به خدای رحمان پناه می برم!

مریم "س" از شدت وحشتی که از حضور جبرئیل عارضش شده بود مبادرت به سخن کرد. او خیال می کرد که وی بشری است که به قصد سوء بدانجا شده است، لذا خود را به پناه رحمان سپرد تا رحمت عام الهی را که هدف نهائی منقطعین عباد است متوجه خود سازد!

و اگر این پناهندگی خود را مشروط به تقوای طرف نمود بدین دلیل بود که هر انسانی کراهت دارد از این که وصف جمیل تقوی را از خود نفی کند و بر هر انسانی گران است که به نداشتن آن اعتراف نماید! مریم نیز خواست بگوید که اگر تو تقوی داشته باشی من از تو به رحمن پناه می برم، و چون باید با تقوی باشی، پس همان تقوایت باید تو را از سوء قصد به من و متعرض من شدنت باز دارد!

روح به مریم جواب داد:

-من رسول پروردگار تو هستم،

تا فرزند شایسته ای را به تو عطا نمایم !

(از لطافت هائی که در سوره مریم در نقل داستانهای زکریا و مریم و ابراهیم و موسی به کار رفته، همه جا فرموده: « وَهَبَ » یعنی یحیی را به زکریا، عیسی را به مریم، اسحاق و یعقوب را به ابراهیم، و هارون را به موسی « عطاء » کردیم!)

مریم گفت:

-چگونه برای من فرزندی آید که قبل از این با هیچ مردی نیامیخته ام، نه از

راه حلال و ازدواج، و نه از راه حرام !؟

سیاق آیه این معنا را می رساند که مریم از کلام جبرئیل که گفت: " تا به تو پسری ببخشم! " فهمیده بود که این پسر را در همین حالا- می بخشد، و لذا گفت: "هیچ بشری با من تماس نگرفته و زناکار هم نبوده ام ! " و در این جمله فهمانده که فرزنددار شدن من در الان منوط به این است که چند ماه قبل از نکاح و یا نصاحی صورت گرفته باشد، و حال این که نگرفته است:

روح بدو گفت:

- مطلب از همین قرار است، که به تو گفتم!

پروردگارت گفته: که آن برای من آسان است،

تا آن را برای مردم از جانب خویش آیتی و رحمتی کنیم،

و کاری است مقرر شده !

این جمله، بدین وسیله، بعضی از اغراض خلقت مسیح "ع" را به این طرز خارق العاده خاطر نشان می سازد، و معنایش این است که ما او را با نفخ روح، و بدون پدر، به خاطر این منظور، خلق کردیم، و نیز به خاطر این که آیتی باشد برای مردم، و رحمتی باشد از ما، با خلقتش آیتی باشد، و با رسالتش و معجزاتش رحمتی!

این تعبیرها اشاره به این معناست که غرض های الهی اموری نیست که فهم بشر بدان احاطه یابد و الفاظ گنجایش همه آنها را داشته باشد.

« وَ کانَ اَمراً مَقضِیّا - کاری است مقرر شده ! »

این عبارت اشاره به حتمی بودن قضائی است که خدا درباره ولادت این غلام زکی رانده، و دیگر نه امتناع مریم جلو آن را می گیرد و نه دعایش !

باردار شدن مریم

سپس قرآن کریم بیان می کند که:

« مریم باردار شد به فرزند،

پس انفراد و اعتزال جست،

و اورا به محل دوری از خانواده اش برد. »

بعـد از آنکه از اهل خود اعتزال جست و به محل دوری آمـد، درد زائیدن او را مجبور نمود، و به کنار تنه درخت خرمائی آمد تا در آنجا حمل خود را بزاید.

بود،

به سخن در آمدن عیسیِ نوزاد مریم در مقابل تهمت مردم

« فَناداها مِن تَحتِها اَن لا تَحزَنی !

عیسیِ نوزاد از طرف پائین مریم را ندا داد که غم مخور !

که پروردگارت جلوی تو نهری جاری ساخت،

تنه درخت را به سوی خود تکان بده که خرمای تازه بر تو افکند،

بخور و بنوش، و چشمت را روشن دار !

اگر از آدمیان کسی را دیدی، بگو !

-من برای خدا روزه (کلام) نذر کرده ام،

و امروز با بشری سخن نکنم ! »

عبارت " غم مخور" تسلیتی است به مادرش، از آن اندوه و غم شدیدی که به وی دست داده بود. آری برای زنی عابد و زاهد هیچ مصیبتی تلخ تر و سخت تر از این نیست که او را در ناموسش متهم کنند، آن هم زنی باکره، آنهم از خاندانی که در گذشته و حال معروف به عفت و پاکی است، و مخصوصاً تهمتی که بچسبد، و هیچ راهی برای انکار نباشد، بلکه حجت و دلیل همه در دست خصم باشد، لذا عیسی"ع" به اشاره سفارش کرد که با احدی حرف نزن و در مقام دفاع برنیا، چون حجت خصم آن قدر سست نبود که چیزی بتواند آن را دفع کند.

یکی از معجزات تولد عیسی در عبارت " تنه درخت را به سوی خود تکان بده که خرمای تازه بر تو افکند، " می باشد، که در آن تکان دادن را به ساقه درخت، و خرما ریختن را به نخله نسبت داده است. و این خود خالی از اشعار به این نکته نیست که نخله خشک بوده، و در همان ساعت سبز شده و برگ و بار آورده و رطب داده است که خرمای پخته و رسیده از آن ریخته است.

عیسی"ع" به مادرش چشم روشنی می دهد و می گوید:

-از رطب تازه بخور، و از جوی آبی که زیر پایت جاری شده بیاشام، و

بدون اینکه اندوهی به خود راه دهی، خوشنود باش!

(اگر عیسی"ع" مادرش را به خوردن و آشامیدن سفارش کرد بدین جهت بوده که این دو از نشانه های مسرت و خوشوقتی است، و کسی که گرفتار مصیبت است دیگر نمی تواند از غذای لذیذ و آب گوارا لذت ببرد، و مصیبت شاغل او از این کارهاست.)

عیسی گفت:

-اما این که می ترسی مردم به تو تهمت بزنند و از تو بازخواست کنند که این فرزند را از کجا آورده ای، در پاسخ آنها سکوت کن و با احدی حرف مزن، و من جوابشان را می دهم !

(در آن دوره روزه سکوت مرسوم بوده است و مریم نیز این را پذیرفت.)

مریم در مقابل تهمت مردم

مریم مولود را در بغل گرفته بود و نزد کسان خود آورد.

گفتند: - ای مریم حقا که چیزی شگفت انگیز آورده ای!؟

ای خواهر هارون! آخر پدرت مرد بدی نبود و مادرت زناکار نبود!

مریم به مولود اشاره کرد:

گفتند: - چگونه با کسی که در گهواره و نوزاد است، سخن کنیم ؟

در اینجا عکس العمل مردم را نشان می دهد که به مریم می گویند چیز نوظهور و عظیمی آورده ای؟ مردم در نظر خود کار مریم را تقبیح می کردند و منشأ آن همان امر عجیبی است که با آن سابقه زهد و محجوبی، از مریم دختر عمران و آل هارون قدیس مشاهده کردند.

(این هارون که قرآن کریم از او اسم می برد و مردم مریم را " خواهرهارون" می خوانند به قولی مردی صالح در بین بنی اسرائیل بوده که هر صالح دیگری را به او نسبت می دادند، و به قول دیگر، مریم برادر تنی پدری داشته به نام هارون. دو قول دیگر نیز گفته اند که مراد به او همان هارون برادر موسی "ع" است، و این نامیدن صرف انتساب بوده است، نه خواهر واقعی، و قول آخر این که مردی در آن زمان بوده که معروف به فساد و زنا بوده است.)

ولی مریم همچنانکه عیسی به او یاد داده بود، مردم را اشاره به عیسی کرد تا جواب خود را از او بگیرند، و او حقیقت امر را

برایشـان روشن نمایـد. مردم نیز تعجب زده پرسـیدند: چگونه با کودکی که در گهواره است یعنی واقعاً کودک و نوزاد اسـت گفتگو

کنیم ؟!

گواهی عیسیِ نوزاد به پیامبری خود

در اینجا عیسیِ نوزاد به پاسخ در می آید و بدون اینکه متعرض مسئله ولادت خود شود، سخن خود را با عبارت:

« اِنّی عَبدُ الله – منم بنده خدا ! »

آغاز می کند، تا به عبودیت خود برای خدا اعتراف کند و از غلو غلوکنندگان جلوگیری نماید، و حجت را برآنان تمام سازد.

بـا اینکه مشـکل مردم مسـئله تولـد او بود آن جناب بـدان جهت به آن موضوع اشاره نکرد که سـخن گفتن مولود خود معجزه است، و معجزه ای که هرچه بگویـد جای تردیدی نمی گذارد در اینکه حق است. در آخر کلامش بر خود سـلام کرد یعنی بر نزاهت و ایمنی خود از هر قذارت و خباثتی شهادت داد و از پاکی و طهارت مولود خبر داد:

« گفت:

-من بنده خدایم !

مرا کتاب داده،

و پیغمبر کرده است،

هرجا که باشم با برکتم کرده است،

و به نماز و زکات، مادام که زنده باشم، سفارشم فرموده است،

نسبت به مادرم نیکوکارم کرده، و گردنکش و نافرمان نکرده است،

سلام بر من روزی که تولد یافته ام و روزی که بمیرم،

و روزی که زنده برانگیخته شوم ! »

عیسـی در این آیـات، اول از " کتاب" دادن خـدا به خود خبر داد که ظاهراً همان انجیل است، و سـپس به " نبوت" خود تأئید کرد.

(عیسـی "ع" در آن روز فقط نبی بوده که نبوتش در همان روز به او داده شـده بود و بعـدها خداونـد سـبحان او را به رسالت برگزید.)

آنگـاه عیسـی ادامه داد که: " من هرجـا که باشم خـدای تعالی آنجا را با برکت کرده است." معنای مبارک بودنش، هرجا که باشـد، این است که محل برای هر برکتی باشـد. برکت به معنای نمو خیر است، یعنی او برای مردم بسـیار منافع دارد و علم نافع به ایشان می آموزد، و به عمل صالحشان دعوت می کند، و به ادبی پاکیزه تربیتشان می

کند، و کور و پیس را شفا می دهد، و اقویا را اصلاح و ضعفا را تقویت و یاری می نماید.

عبارت "اَوصانی بِالصَّلوهِ وَ الزَّکوهِ! " اشاره به این است که در شریعت او نماز و زکات تشریع شده است. نماز عبارت است از: توجه بندگی مخصوص به سوی خدای سبحان. زکات عبارت است از: انفاق مالی. و این دو حکم در بیست و چند جای قرآن مجید قرین هم ذکر شده است.

عیسی"ع" در سه موطن تکون و هستی اش به خودش سلام کرده است. بر یحیی نیز در این مواطن سلام شده است، ولی سلام عیسی دلالت بر نوعی سلام خاص ندارد و سلام عمومی است. در داستان یحیی "ع" سلام کننده خدای سبحان بود، ولی در این داستان خود عیسی بوده است.

« ذلِکَ عیسیَ بنُ مَریَمَ قَوْلَ الحَقِّ الَّذی فیهِ یَمتَرونَ ! »

اینجا اشاره به سراپای داستانی است که قرآن کریم از سرگذشت و اوصاف عیسی آورده است، و می گوید:

-این شخصی که ما درباره ولادتش سخن گفتیم،

او خود را به عبودیت و نبوت و کتاب معرفی کرد،

همان عیسی بن مریم است!

این همان عیسی بن مریم است که درباره اش شک و نزاع می کنند،

نشاید که خداوند فرزندی بگیرد!

او منزه است، چون کاری را اراده فرماید،

فقط به او گوید: باش ! و وجود یابد !

خدای یکتا، پروردگار من و پروردگار شماست!

اورا بپرستید ! راه راست این است !

در این آیات گفتار نصاری راجع به فرزند بودن مسیح برای خدا ابطال و نفی شده است.

(۱)

دیدار و گفتگوی مریم با ملک

« آنگاه که فرشتگان گفتند:

- ای مریم...! »

۱- مستند:آیه ۴۲ سوره آل عمران " وَ اذ قا لَت ِا لمَلائِکَهُ یا مَریَم ...!" المیزان ج ۶ ص۳

آیه شریفه فوق در قرآن مجید دلالت بر آن دارد که مریم سلام الله علیها " محدّثه " بوده است، یعنی " کلام ملائکه " را می شنیده است. در سوره مریم در همین قسمت، گوینده کلام با مریم « روح » نامیده شده است، و گفتگوی زیر بین آنان در قرآن مجید نقل شده است:

« گفت:

–من رسول پروردگارت هستم که برای بخشیدن فرزندی پاک به سوی تو نازل شده ام !

مریم گفت:

–کجا مرا پسری پدید آید با آن که دست بشری به من نرسیده است، و من کار ناشایسته ای نکرده ام !؟

روح القدس گفت:

–این کار خواهد شد!

پروردگارت فرموده: این کار بر من آسان است ! »

همانگونه که ملاحظه می شود، مریم علاوه بر شنیدن صدای روح القدس با او صحبت نیز کرده است.

از آیه شریفه زیر در سوره مریم نیز بر می آید که مریم علاوه بر گفتگو با ملک، خود آن را هم مشاهده نموده است.

قرآن مجید چگونگی این رؤیت را بدین شرح بیان می فرماید:

« پس، ما روح خود را بر او فرستادیم،

که به صورت بشر کاملی برای او متمثل گردید. »

وظایف و مقامات مریم "س"

قبل از نقل واقعه تولد عیسی"ع" در قرآن مجید، خداوند متعال مقام و وظایف مریم را از طریق ملائکه به شرح زیر به او تذکر می دهد:

« آنگاه که فرشتگان گفتند:

ای مریم!

-خدای تعالی تورا برگزید!

-پاکیزه گردانید!

-و بر زنان جهان برتری بخشید!

ای مریم!

-ملازم اطاعت خدایت باش!

-سجده نما !

-و نماز را با اهل طاعت به جای آر ! »

ملائکه با این بیان، اخباری را که به مریم داده اند، مقام و منزلت و وظایف او را در قبال خدای تعالی شرح داده اند:

" برگزیدن" عبارت از قبول نمودن او برای عبادت است.

" تطهیر" عبارت از داشتن عصمت، و معصومه بودن اوست.

برگزیدن و اصطفاء و اختیار نمودن مریم بر زنان عالم، تقدمی است که او بر آنان پیدا کرده است. اینک در مقابل، این سؤال پیش می آید که " آیا تقدم مریم بر زنان جهان در جمیع جهات بوده یا در بعض آن؟ " آنچه از آیات مربوط به ولادت حضرت عیسی ظاهر می شود، این " تقدم" در شأن عجیبی است، که راجع به ولادت عیسی"ع" نصیب او شده است، زیرا آیات مزبور از موضوعات راجع به زنان، غیر از آن قسمت و مطلب را ذکر نکرده است.

اما موضوعات دیگری که در ضمن آیات مربوطه ذکر گردیده، مانند: پاک بودن، تصدیق کلمات الهی و کتب آسمانی، و همچنین محدثه بودن و غیره، اموری است که اختصاصی به مریم ندارد بلکه برای غیر او هم پیدا شده است.

اینکه می گویند، مریم بر زنان جهان عصر خود تقدم پیدا کرده بود، مطلق بودن آیه آن را دفع می کند.

اما، وظایف مریم را در قبال این مقام و درجه ای که از طرف الهی اعطاء شده، آیات چنین شرح می کنند:

« ای مریم!

اکنون که خدا چنین مقامی به تو کرامت کرده است،

تو هم " قنوت" و " سجده" و " رکوع" برای خداوند را ترک مکن ! »

بعید نیست که هر یک از این سه نحوه عمل به ترتیب در برابر یکی از آن سه منزلتی است که خدایش ارزانی داشته است. یعنی:

–چون خدایت برگزید، ملازم عبودیت و بندگی او باش !

–و چون تو را پاک گردانید، سجده اش کن !

-و چون بر زنان جهان برتری دادت، با راکعان رکوعش کن !

(۱)

مریم، و نام و ذکر او در قرآن

از زنانی که خداوند سبحان در قرآن شریف مثل می زند، به خاطر ایمان خالص شان به خدا و رسول و قنوتشان و حسن اطاعتشان، در تاریخ، دو زن هستند: یکی آسیه زن فرعون، و دومی مریم دختر عمران.

مریم، صدیقه و قانته بود، که خدا به کرامت خود گرامی اش داشت، و از روح خود در او دمید:

« وَ ضَرَبَ اَللّهُ مَثَلاً لِلَّذینَ آمَنوُا ... مریم است دختر عمران،

که بانوئی پاک بود،

ما در رحم او از روح خود بدمیدیم،

و او کلمات پروردگار خودرا،

و کتب او را تصدیق داشت،

و از خاشعان بود! »

در خصوص مریم علیها سلام می بینیم که به نام مبارکش در آیه فوق تصریح فرموده است. اصولاً در قرآن کریم جز " مریم" نام هیچ زنی برده نشده است، و تنها آن صدیقه قانته است که در حدود بیست و چند سوره و در سی و چند آیه نام او را برده است.

خداوند سبحان مریم را به خاطر عفتش می ستاید و می فرماید:

« اَلَّتی اَحصَنَتْ فَرجَها ! »

ستایش مریم علیها سلام در قرآن مکرر آمده است، و شاید این به خاطر رفتار ناپسندی باشد که یهودیان نسبت به آن جناب روا داشته اند، و تهمتی باشد که به وی زده اند، و قرآن کریم در حکایت آن می فرماید:

« وَ قَولَهُم عَلی مَریَمَ بُهتاناً عَظیماً ! »

سپس، قرآن مجید از تصدیق او به کلمات پروردگارش ستایش می کند و می

۱- مستند:آیه ۱۲ سوره تحریم " وَ مَریَمُ ابنَتَ عِمرانَ اَلّتی اَحصَنَتْ فَرجَها فَنَفَخنا فیهِ مِن روُحِنا...." المیزان ج ۳۸ص ۳۴۰

فرماید: « وَ صَدَقَتْ بِکَلِماتِ رَبِّها ! »

یعنی مریم کلمات پروردگار خود را که به قول بعضی همان وحی انبیاء باشد، تصدیق کرد. بعضی دیگر گفته اند که مراد به کلمات خدای تعالی در اینجا وعده و تهدید و امر و نهی خداست، ولی این وجه درست نیست زیرا بنابراین دیگر احتیاج نبود نام کتب خدا را ببرد، چون کتب آسمانی همان وعد و وعید و امر و نهی است.

سپس، قرآن مجید از تصدیق مریم نسبت به کتب الهی یاد و ستایش می کند. منظور از کتب الهی همان کتب است که شرایع خدای تعالی در آنهاست، شرایعی که از آسمان نازل شده است، مانند: کتاب تورات و انجیل، و در اصطلاح قرآن کریم هم کتب آسمانی همین است، و شاید منظور از تصدیق کلمات پروردگارش و تصدیق کتب الهی این باشد که مریم "س" صدیقه بوده است، که در آیه دیگر قرآن (مائده ۷۵) می فرماید:

« مسیح پسر مریم غیر از فرستاده ای نبود،

فرستاده ای که قبل از او هم فرستادگانی بودند،

و مادرش صدیقه و راستگو بود. »

یکی دیگر از تعریف هائی که قرآن مجید از مریم علیها سلام می فرماید، قانت بودن اوست، یعنی مریم از زمره مردمی بود که مطیع خدا و خاضع در برابر اویند، و دائماً بر این حال هستند.

اگر مریم علیها سلام را با این که زن بود فردی از قانتین خواند (با اینکه کلمه قانتین جمع مذکر است،) بدین جهت بود که بیشتر قانتین مردان هستند.

در جای دیگر قرآن (آل عمران۴۳) آمده که ملائکه به مریم ندا دادند و گفتند:

« ای مریم ! برای پروردگارت قنوت و سجده کن، و با راکعان رکوع نما ! »

در مجمع البیان از ابی موسی از رسول خدا "ص" روایت شده که فرمود:

– از مردان بسیاری به حد کمال رسیدند ولی از زنان به جز چهارنفر به حد کمال نرسیدند: اول آنها آسیه زن فرعون بود، دومی مریم دختر عمران، سومی خدیجه دختر خویلد، چهارمی فاطمه دختر محمد"ص" !

در درّ منثور این روایت از طریق ابن عباس به نحو دیگر نقل شده که در آنجا از رسول خدا "ص" نقل می کند که افضل زنان اهل بهشت این چهار زن هستند.

(۱)

آل عمران کیستند؟

آیه مبارکه فوق می فرماید:

« خدا، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید! »

به حسب ظاهر به نظر می رسد که منظور از عمران، همان پدر مریم است، نه پدر موسی علیه السلام. چنانکه ذکر نمودن داستان " زن عمران" و " مریم دختر عمران" پس از دو آیه فوق الذکر در سوره آل عمران در قرآن مجید اشعار به آن دارد.

در قرآن شریف چند جا که نام " عمران" برده شده، همه اش منظور "عمران پدر مریم" است ولی حتی در یک مورد هم صراحتاً نام " عمران پدر موسی" ذکر نگردیده است.

اینها خود مؤید این است که: مقصود از " آل عمران" عبارتند از " مریم" و "عیسی" و یا آن دو با " زوجه عمران".

(اما این که گفته می شود، نصاری معترف به این که پدر مریم "عمران" باشد، نشده اند، لزومی ندارد که قرآن شریف تابع هوس ها و گفته های بی پایه آنها باشد.)

(۲)

هدف سوره مریم، و سرگذشت های مذکوردرآن

شرح زندگی مریم در سوره مریم از آنجا آغاز می شود که زکریا از خدا درخواست فرزندی کرد که از او و از خاندان یعقوب ارث ببرد و خداوند متعال یحیی را به او داد.

هدف کلی سوره مریم، به طوری که در آخرش بدان اشاره شده، عبارت است از بشارت و انذار:

-« این قرآن را به زبان تو جاری ساختیم،

تا پرهیزکاران را نوید دهی و سخت سران را انذار نمائی! »

چیزی که هست این است که همین غرض را در سیاقی بدیع و بسیار جالب ریخته است. نخست به داستان زکریا و یحیی، قصه مریم و عیسی، سرگذشت ابراهیم و

۱- مستند:آیه ۳۳ سوره آل عمران " اِنَّ اَللّهَ اصطَفیٰ آدَمَ وَ نوُحاً وَ آلَ اِبراهیمَ و آلَ عِمرانَ عَلَی العالَمینَ." المیزان ج ۵ ص۳۰۳

۲- مستند:آیه ۳۵تا۳۷سوره آل عمران " اِذ قالَتِ امراَهُ عِمرانَ رَبِّ اِنّی نَذَرتُ لَکَ مافی بَطنی مُحَرَّراً !" المیزان ج ۵ ص۳۰۶

اسحاق و یعقوب، ماجرای موسی و هارون، داستان اسماعیل و حکایت ادریس علیهم السلام پرداخته و سهمی را که به هریک از ایشان از نعمت ولایت داده - که یا نبوت بوده و یا صدق و اخلاص - خاطرنشان ساخته، و آنگاه علت این عنایت را چنین تبیین فرموده است که این بزرگواران خصلت های برجسته ای داشته اند، از آن جمله: نسبت به پروردگار خود خاضع و خاشع بودند !

ولی متأسفانه اخلاف ایشان از یاد خدا اعراض نمودند، و به مسئله توجه به پروردگار به کلی بی اعتناء شدند، و به جای آن دنبال شهوت را گرفتند، و به همین جهت به زودی حالت " غی" را که همان از دست دادن رشد بوده باشد، دیدار می کنند، مگر آنکه کسی از ایشان توبه کند و به پروردگار خود بازگشت داشته باشد، که او سرانجام به " اهل نعمت" می پیوندد.

سپس نمونه هائی از لغزشهای اهل غی و زورگوئی های آنان و آراء خارج از منطق شان را از قبیل: نفی معاد، و نسبت داشتن فرزند به خدا دادن، و بت پرستی، و آنچه که از لوازم این لغزش هاست از نکبت و عذاب، خاطر نشان می سازد.

این سوره مردم را به سه طائفه تقسیم می کند:

۱-آنهائی که خداوند انعامشان کرد، که یا انبیاء بودند و یا اهل اجتباء و هدایت،

۲-اهل غی، یعنی آنهائی که مایه و استعداد رشد خود را از دست دادند،

۳-آن کسانی که توبه نموده و ایمان آوردند، و عمل صالح کردند، که به زودی به اهل نعمت و رشد می پیوندند.

(۱)

اعتقاد به الوهیت مریم در فرق مسیحی

اعتقاد به الوهیت مریم از نیاکان مسیحیت به اخلاف آنان رسیده و اینک در میان آنان مشهور است. خدای متعال در قرآن شریف می فرماید:

« - ای عیسی !

آیا تو به مردم گفته ای که مرا و مادرم را به غیر از خدا دو معبود دیگر اتخاذ کنید؟ »

از برخی از نصاری حکایت کرده اند که در قرون گذشته قومی بودند به نام " مریمیه" که معتقد بودند به الوهیت حضرت مریم"س" (نقل از روح المعانی)

۱- مستند:آیه ۱۱۶ تا ۱۲۰ سوره مائده و بررسی های تاریخی المیزان ج ۱۲ ص۸۵

اینکه مسیحیان حضرت مسیح را خدا اتخاذ کرده اند در آیات قرآنی به وفور بیان گردیده است، اما پرستش مادر مسیح، در کلیساهای شرقی و غربی بعد از قسطنطنین متفق علیه بوده است. تنها فرقه پروتستان، که پس از چند قرن بعد از اسلام پیدا شده است، این موضوع را انکار کرده است. کما اینکه در این اواخر اعتقاد به " رسالت" مسیح و اینکه او " خدا" نیست، روز به روز در میان مسیحیان آمریکا رو به انتشار و توسعه است.

" اچ. جی. ولز" نویسنده مشهور انگیسی در " مجمل التاریخ" می نویسد: این عبادتی که امروزه عامه مسیحیان برای مسیح و مادرش انجام می دهند، با تعلیمات خود مسیح مغایر است، برای این که خود مسیح در انجیل " مرقس" نهی کرده از این که غیر خدای یکتا را عبادت و پرستش کنند.(۱)

این عبادت که گفتیم مسیحیان نسبت به مریم مادر عیسی "ع" انجام می دهند چند قسم است:

۱-بعضی از آنها نمازی است مشتمل بر دعا و ثنا و استغاثه و استشفاء

۲-بعض دیگر عبارت است از روزه ای که آن را نسبت می دهند به خود مریم، و به نام وی نامیده می شود.

همه این عبادات توأم با خضوع و خشوع در برابر صورت و مجسمه و بلکه صورت خیالی مریم انجام می شود.

معتقدند به این که مریم دارای سلطنتی است غیبی که با داشتن این قدرت می تواند(البته به اعتقاد آنان) خودش، بدون وساطت فرزندش، نسبت به امور دنیا و آخرت مردم نفع و ضرر برساند.

آنان تصریح کرده اند به این که پرستش مریم واجب است.

لازم به تذکر است که از هیچ یک از فرق آنها دیده نشده که کلمه " اله" را بر مریم اطلاق کنند، بلکه همه از مریم تعبیر می کنند به: " مادر اله" !؟

و بعضی از فرقه هایشان تصریح دارند به اینکه این اطلاق" مادر خدا" اطلاق مجازی و از باب " مبالغه در تعظیم" نیست، بلکه اطلاقی است حقیقی!؟

البته، اگر چه هم مریم را " اله" ننامند به طور قطع در عمل با مریم معامله " اله" می کنند.

و همچنین است که آنها در حلال و حرام پیروی " احبار" و " رهبان" خود می کنند، و طوری عمل می نمایند که با آنان عملاً معامله " ارباب – خدایان" می نمایند،

۱- رجوع شود به صفحه ۵۲۶ و صفحه ۵۳۹ کتاب نامبرده.

هرچند که آنان را " ارباب" نخوانند.

صریح ترین مطلبی که از علمای مسیحیت راجع به این مطلب که نصاری به حقیقت مریم را می پرستند، دیده شده، عبارتی است در کتاب " السواعی" از کتابهای روم ارتدکس، که در " دیر تلمید" نگهداری می شود.

البته، طوائف کاتولیک هم به این معنی تصریح دارند و به آن افتخار می کنند.

در شماره نهم سال هفتم مجله " المشرق" چاپ بیروت، عکس مریم را با نقش و نگارهای رنگارنگ زینت داده و آن را یادبودی برای پنجاهمین سالی که پاپ " پیوس نهم" عصمت مریم را اعلام کرده بود، قرار دادند - وی گفته بود که " آبستنی مریم بدون هیچ خطا و تبهکاری صورت گرفته است! "

علاوه بر احترام وی، عبادت های کلیساهای مریم را در شرق مانند کلیساهای غرب در عدد " پنجاه" تثبیت نموده اند.

("پیوس" نام عده ای از پاپ هاست، و یکی از یادگارهای نهمین " پاپ پیوس" برای مسحیت این بود که " روم" را عاصمه مملکت ایتالیا اعلام نمود، و همین باعث شد که در عهد پاپ پیوس یازدهم، روحانیت مسیح به طور کلی و در تمامی شئون استقلال یافته و " واتیکان" را عاصمه روحانیت اعلام نمودند. یکی از یادگارهای همین پاپ پیوس نهم " اعلام عصمت مریم" است)

" پدر لوئیز شنچو" ضمن مقاله ای که راجع به کلیساهای شرقی نوشته، چنین می گوید: « عبادتی که در کلیساهای ارمنی برای بتول طاهره (مادر خدا) انجام می شود، معروف است. »

و نیز می گوید: « کلیساهای قبطیه به همین امتیاز که در آنها برای آن بتوله مغبوطه(مادر خدا) عبادتهائی انجام می شود، ممتاز می گردد.»

" پدر انستاس کرملی" در شماره چهاردهم سال پنجم مجله " المشرق الکاتولیکیه البیروتیه" تحت عنوان (پرستش عذرا عباداتی است قدیمی) عباداتی را ذکر کرده و پس از نقل عبارتی از "سفر تکوین" درباره دشمنی مارها با زن و نسل زن، و اینکه مراد از زن در این کتاب " مریم عذرا" است، گفته است:

« - مگر نمی بینی که قبل از ظهور " ایلیا" که هنوز هم زنده است، در هیچ جا از کتاب آسمانی اشاره و تصریحی به این که مقصود از زن "مریم" است، دیده نمی شود. و تنها پس از ظهور این نبی اعظم پرده از روی این راز نهانی برداشته شد و او بود که این معنا را صریح و روشن بیان نمود ؟! »

سپس " پدر انستاس" صاحب مقاله مزبور، این پرده برداری را عبارت دانسته از

مطلبی که در " سـفر ملوک سوم(برحسب تقسیم کاتولیکها)" است، و بـا آن تطبیق نموده، و آن این است که : « ایلیا موقعی که بـا غلامش در بالای کرمل ایستاده بود، هفت مرتبه به غلامش گفت: به دریا مشرف شو، و نگاه کن ببین در دریا چه می بینی؟ در مرتبه هفتم، غلام پس از آنکه به دریا مشرف شد و به آنجا نگریست، خبر داد: اینک لکه ابری می بینم به قدر کف دست، یک مرد که از دریا طلوع کرده است. »

سپس صاحب مقاله گفته است: « همین " پاره ابر" صورت مریم بود. کمااینکه مفسرین هم این حدس ما را محقق دانسته اند، بلکه هم صورت مریم بوده، و هم صورت طناب پاکیزه از پلیدی های اصلی.» آنگاه گفت: « سبب اصلی پرستش مریم در شرق عزیز همین مطلب بوده است. و این حادثه تقریباً در حدود ده قرن قبل از میلاد مسیح رخ داده است. و برگشت این فضیلت در حقیقت به این پیغمبر عظیم یعنی " ایلیا" است.»

آنگاه گفته: « و از همین جهت، اجداد "کرملی ها" اولین طایفه ای بوده انـد که بعـد از پیغمبران و شاگردان آنها به الوهیت مسیح ایمان آورده اند؟! و اولین طایفه ای بودند که برای مریم بعد از عروج جان و تنش به آسمان معبد ها به پا کردند.» (نقل از کتاب المنار)

این بود شواهدی از کلمات علمای مسیحیت بر اینکه بسیاری از ایشان مریم را نیز می پرستند، و این چنین در دین به گزافه گوئی مبتلا شده اند!!!

حضرت عیسی"ع"از تولد تا رسالت

اشاره

(۱)

عیسیِ قرآن کیست؟

– عیسی " بنده خدا " و هم " پیغمبر " بود.

– او از جانب خدای تعالی به سوی " بنی اسرائیل " " مبعوث " شد.

–او یکی از پیامبران پنجگانه است که " اولواالعزم " و " صاحب شریعت و کتاب " بودند. کتاب او " انجیل " نام دارد.

–خدای تعالی او را به " مسیح عیسی " نامیده است.

–او " کلمه الله " و " روح الله " می باشد.

–او " امام و پیشوا " و از " شهدای اعمال " است.

–عیسی علیه السلام آمدن رسول گرامی اسلام را " بشارت " داده است.

–او در دنیا و آخرت " وجیه " و آبرومند است.

–او از " مقربین " و از " برگزیدگان " است.

–خدا او را " اختیار " نمود، و از " صالحین " است.

–او در هر حال " مبارک " و همچنین از " پاکیزگان " است.

–خدا او را " نشانه ای " برای مردم قرار داد، و او " رحمتی " از جانب خدای سبحان است.

–عیسی نسبت به مادرش " نیکوکار " بود، و همچنین خدا بر او " درود "

۱– مستند: آیات سوره های مریم، آل عمران، احزاب، شوری، مائده، نساء، صف و انعام المیزان ج ۶ ص ۱۵۰

فرستاده است.

-او از کسانی است که خدا به او " کتاب و حکمت" آموخت.

این ها بیست و دو وصف از مقامات " ولایت " است که خدای تعالی در قرآن شریف پیغمبر مکرمش "عیسی" را به آنها توصیف فرموده است. چنانکه ملاحظه می شود صفات فوق الذکر بر دو دسته اند:

۱-صفات اکتسابی: مانند " بندگی خدا " و " قرب حق" و " نیکوکارشدن".

۲-صفات اختصاصی که در قسمتی از لیست بالا آنها را شرح دادیم.

(۱)

خلاصه تاریخ زندگی عیسی"ع" در قرآن

آیات سوره های مریم، آل عمران، احزاب، شوری، مائده، نساء، صف، انعام، انبیاء و تحریم شامل مطالبی است درباره تاریخ زندگی مریم "س" و فرزندش عیسی"ع" که مشروح آن در مباحث بعدی نقل خواهد شد. خلاصه ای از این مطالب که مربوط به زندگی مریم بود در اول فصل سوم همین بخش ذکر گردید، و ذیلاً خلاصه قسمتی که مربوط به زندگی عیسی علیه السلام است با تکرار مواردی از مبحث قبلی دنبال می شود:

خلاصه زندگی عیسی علیه السلام را از لحظه تولد او ذکر می کنیم، زمانی که مریم طفل نوزاد را به خانه آورد، و مردم از شنیدن اینکه دختر عمران دارای نوزادی شده او را مورد شماتت قرار دادند، و مریم بدون اینکه حرف بزند اشاره به کودکی کرد که در گهواره بود، و در این لحظه . . .

طفل به امر خدا به زبان آمد و گفت:

-من بنده خاص خدایم، که مرا کتاب آسمانی و شرف نبوت عطاء فرموده است، من هرکجا که باشم، مرا مبارک گردانیده، و تا زنده ام به نماز و زکات سفارش نموده، و همچنین به نیکوئی با مادرم توصیه فرموده، و مرا ستمکار و شقی نگردانیده است. روز ولادت و مرگ و همچنین روزی که برانگیخته شوم، سلام و درود حق بر من است!

این جملات خود اشاره ای بود به آینده عیسی که علیه بیدادگریها و ستمکاریها قیام می کند، و برای زنده کردن دین موسی و از بین بردن کجی ها که در آن پدید آمده

۱- مستند:آیات و روایات مندرج در متن المیزان ج ۶ ص۱۴۷

و تجدید معارف و حقایقش و برافکندن اختلافات و مشاجرات، بپا می خیزد.

عیسی رشد و نمو کرد تا به سن جوانی رسید. او و مادرش مریم هردو روی عادت جاری در زندگی بشر - از خوردن و آشامیدن و سایر عوارض وجودی- تا آخر عمرشان زندگی می کردند.

سپس عیسی علیه السلام مبعوث به رسالت شد.

عیسی بنی اسرائیل را به دین توحید دعوت می نمود، و به آنان می گفت:

« - من از طرف خدای تعالی معجزه ای آورده ام، و آن معجزه این است که: از گِل مجسمه مرغی می سازم و در آن می دمم تا به امر خدای سبحان مرغی گردد. من کر مادرزاد و مبتلای به پیسی را به امر خدا شفا می دهم، و مردگان را به امر خدا زنده می کنم، و به شما از غیب خبر می دهم که در خانه هایتان چه می خورید و چه ذخیره می کنید.

این معجزات برای شما حجت و نشانه حقانیت من است.

همانا پروردگار من و شما خداست، پس او را بپرستید! »

عیسی "ع" آنان را به شریعت جدید خود - که عبارت از تصدیق شریعت موسی "ع" بود، و تنها بعضی از چیزهائی را که بر یهود در تورات حرام شده بود، حلال فرمود - دعوت می کرد، و به بنی اسرائیل می فرمود:

« من برای شما حکمت آورده ام. آمده ام تا بعض چیزهائی که در آنها با یکدیگر اختلاف دارید، رفع اختلاف نمایم. »

همچنین به آنان می گفت:

« ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شمایم.

تورات را تصدیق می نمایم،

و به رسولی که بعد از من می آید، و نامش " احمد" است، بشارت می دهم! »

عیسی علیه السلام معجزاتی را که بر آنان ذکر نمود، (از آفریدن پرنده، زنده کردن مردگان، بینا کردن کوران مادرزاد، شفا دادن مبتلایان به پیسی و خبر دادن از غیب،) همه را به اذن الهی برایشان عملی کرد.

او پیوسته آنان را به یگانگی خدا و شریعت جدید خود دعوت می کرد، تا در اثر دشمنی بنی اسرائیل و تکبر ورزیدن علمای آنان، از ایمان آوردنشان مأیوس شد، و پس از

مأیوس شـدن، از عـده کمی که به او ایمان آورده بودنـد (حواریون) را انتخاب کرد تا در راه خدا و دعوت به دین یار و انصار او باشند.

سرانجام، یهود بر آن حضرت هجوم آورده و خواستند او را به قتل برسانند، خداوند سبحان او را از دست یهودیان نجات داد و به آسمان بالا برد.

موضوع او برای یهودیان مشتبه شد. بعضی گمان کردند او را کشته اند، و برخی دیگر گمان بردند که او را به دار آویخته اند.

این بود خلاصه مطالبی که قرآن شـریف در آیات سوره های مبارک خود درباره داسـتان حیات و زندگی عیسـی علیه السـلام بیان فرموده است، و مشروح آنها در مباحث بعدی شرح داده خواهد شد.

(۱)

جزئیات تولد عیسی"ع" به نقل قرآن

« آنگاه که ملائکه به مریم گفتند:

- ای مریم! خدا تو را به کلمه ای از خود، که نامش مسیح، عیسی بن مریم است، بشارت می دهد.

او در دنیا و آخرت دارای وجاهت است،

و از مقربان درگاه الهی است.

فرزند تو در گهواره، و در سن کهولت، با مردم سخن گوید،

و او از جمله صالحین است!

مریم عرض کرد:

-پروردگارا !

چگونه مرا فرزندی تواند بود،

با این که دست بشری به من نرسیده است!؟

گفت:

–چنین است کار خدا !

که او هرچه را بخواهد می آفریند،

و چون مشیتش به خلقت چیزی تعلق گیرد،

۱– مستند:آیه۴۵تا۵۱ سوره آل عمران " اِذقالَتِ المَلائِکهُ یا مَریَمُ اِنَّ اللهَ یُبَشِّرُکَ بِکَلِمَهٍ مِنهُ اِسمُهُ المَسیحُ عیسیَ بنُ مَریَمَ !" المیزان ج ۵ ص۷

به محض گفتن: موجود باش!

همانـدم موجود می شود! »

شرح این گفتگوی مریم با ملائکه در سوره مریم آمـده که، متعاقباً شـرح داده خواهد شد، اما نکته ای که اینجا قابل ذکراست، این است که در سوره مریم خدای تعالی می فرماید:

« ما روح خود را بر او فرستادیم، که به صورت بشر کاملی برای او مجسم شد.

مریم گفت:

–من از تو به خدای رحمان پناه می برم، اگر پرهیزکارباشی!

روح القدس گفت:

–من رسول پروردگارت هستم، که برای بخشیدن فرزندی پاک به سوی تو نازل شده ام! »

از اینکه "ملائکه" و "روح" با مریم تکلم نموده انـد روشن می شود که مریم " محـدثه " بوده و از آن بالاتر ملک به صورت انسانی کامل عیار بر مریم متمثل شده، و مریم او را دیده است.

اینکه مریم"س" پروردگارش را مخاطب قرار داده و سخنش را با او چنین گفت:

« پروردگارا ! چگونه مرا فرزندی تواند بود،

با اینکه دست بشری به من نرسیده است !؟»

بـا اینکه متکلم بـا او به حسب ظـاهر " روحی" است که به صورت انسـان مجسم شـده، و اگر چه از نـاحیه روح خطاب متوجه مریم شـده، لکن چون کلاـم ملائکه و روح و جبرئیل تماماً کلام خـدای تعالی است، حضـرت مریم می دانست کسـی که با او سخن می گوید در واقع خداست، لذا رسماً خطاب را به حضرت او متوجه نمود و گفت: - پروردگارا ... !

(۱)

نام، و نام گذاری عیسی "ع"

اشاره

« - ای مریم ! خدا تو را به " کلمه ای " از خود،

۱- مستند:آیه۴۵ سوره آل عمران " ...بِکَلِمَهٍ مِنهُ اِسمُهُ المَسیحُ عیسیَ بنُ مَریَمَ...!" المیزان ج ۶ ص۱۰

که نامش " مسیح، عیسی بن مریم " است،

بشارت می دهد! »

۱-کلمه

" کلمه" در اصطلاح قرآن، کلمه ای است که منسوب به خداست، و آن عبارت است از چیزی که اراده الهی با آن ظاهر می شود. مانند: " کلمه ایجاد" و " کلمه وحی ."

مراد از " کلمه" در این آیه خود " عیسی" است، از آن جهت که عیسی " کلمه ایجاد" می باشد.

و اینکه تنها عیسی را به کلمه ایجاد اختصاص داده، با اینکه هر انسان، بلکه هر شئ دیگر در عالم "کلمه ایجاد " در حقش صادق است، برای این است که سایر افراد انسانی ولادتشان روی اسباب عادی و از طریق مراحل زناشوئی است، لکن چون در مورد عیسی"ع" بعض اسباب عادی و تدریجی، مفقود بوده، و تنها وجودش به وسیله " کلمه تکوین" صورت گرفته است، نفس کلمه تکوین شده است، چنانکه آیات زیر آن را تأئید می کنند:

« عیسی کلمه الهی و روحی از عالم الوهیت است که به مریم القاء شده است! »

« مثال خلقت عیسی در نزد خدا، مثال خلقت آدم است، که او را از خاک بساخت و سپس به آن گفت، بشری تمام عیار و کامل باش، هماندم موجود گردید! »

۲_مسیح

" مسیح" عبارت است از " ممسوح" یعنی " مسح شده" و اینکه عیسی را مسیح گویند وجوه زیادی در توجیه آن گفته شده است:

- برای آن است که با " یمن و برکت" مسح شده،

- یا به تطهیر از گناهان است،

- یا به روغن زیتونی است که انبیاء را با آن مسح می کردند، او هم مسح شده است،

- یا جهتش مسح نمودن جبرئیل اوراست در موقع ولادت با بال خود، تا از وسوسه شیطان در امان باشد،

- یا به جهت مسح نمودن عیسی سر یتیمان، یا مسح نمودن چشم کور و شفا دادن آن، یا مسح نمودن بیماران را با دست خود و بهبودی پیداکردن آنها، می باشد.

اینها وجوهی است که برای تسمیه عیسی به " مسیح" ذکر شده، لکن آنچه در این باره قابل اعتماد است، آن است که لفظ " مسیح " در ضمن بشارتی که جبرئیل به مریم داده، واقع شده است، آنجا که می فرماید:

« خدا بشارت می دهد تو را به کلمه ای از خود،

که نامش" مسیح عیسی بن مریم" است! »

و این لفظ " مسیح " به عینه معرب " مشیحا " است که در کتب عهدین نام برده شده است. و از طرفی هم عادت بنی اسرائیل برآن بوده که چون پادشاهی از ایشان می خواست به امر پادشاهی قیام کند، " کهنه مقدس" او را مسح می کردند تا پادشاهی برایش مبارک باشد، و او را هم " مشیحا" می گفتند، بنابراین معنی مسیح یا " مبارک" است و یا " ملک."

از کتب اهل کتاب هم چنان استفاده می شود که جهت نام نهادن او به " مشیحا" آن بوده که در بشارت دادن به مریم تصریح به دوام " ملک عیسی" شده، و وی را " ملک منجی بنی اسرائیل،" شمرده است.

در انجیل لوقا باب اول دارد که:

" و ملک وی را گفت که مترس ای مریم! زیرا که تو یافته ای نعمت خداداد را - و اینک تو آبستن خواهی شد، و خواهی زائید، و او را عیسی خواهی نامید - و او شخص بزرگی خواهد بود، و فرزند خدای تعالی خوانده خواهد شد، و خداوند تخت پدرش داود را به وی خواهد داد - و بر دودمان یعقوبی تا ابد سلطنت رانده و سلطنتش را نهایت نخواهد بود. " (انجیل لوقا-۳۴)

بعید نیست نام نهادن آن حضرت در ضمن بشارت به " مسیح" برای افاده مبارک بودن اوست، زیرا تدهین و مسح نمودن با روغن زیتون هم در نزد آنان برای مبارک شدن بوده است. و آیه زیر آن را تأئید می کند:

« آن طفل به امر خدا زبان گشود و گفت:

-من بنده خاص خدایم!

که مرا کتاب آسمانی و شرف نبوت عطا فرموده،

و مرا هر کجا که باشم " مبارک" قرار داده است! »

۳_عیسی پسر مریم

"عیسی" اصلش "یشوع" است که به منجی یعنی شخص نجات دهنده تفسیر شده، و در بعض اخبار "عیسی" را به معنی "یعیش" یعنی "زندگی می کند،" تفسیر نموده اند. واضح است که به واسطه نامیده شدن فرزند زکریا به "یحیی" و مشابهت داشتن آن دو با یکدیگر، این تفسیر در مورد کلمه "عیسی" مناسب تر است. اینکه در ضمن بشارت، "عیسی" را به "بن مریم" مقید نمود، برای آگاهی به این مطلب است که او بدون پدر آفریده خواهد شد، و با این وصف هم معروف شده، و مادرش "مریم" نیز در آیت بودن او شریک است-

« وَ جَعَلناها وَابنَها آیَةً لِلعالَمینَ ! » (انبیاء ۹۱)

(۱)

اعلام مقام و منزلت عیسی در زمان تولد

زمانی که ملائکه بشارت تولد عیسی علیه السلام را از جانب خدا به مریم دادند، مشخصاتی برای این نوزاد شمردند که مقام و منزلت او را در دنیا و آخرت نشان می دهد:

« او کلمه ای است از خدا، و اسمش مسیح عیسی پسر مریم است،

او دارای وجاهت دنیوی و اخروی است،

و همو از مقربین است! »

"وجاهت" عبارت است از مقبولیت، و مقبولیت حضرت عیسی در دنیا روشن است، و در آخرت نیز با نص این آیه شریفه قرآن ثابت می شود.

عیسی "مقرب" درگاه خدای تعالی نیز بوده، و داخل در صف اولیاء خدا و همچنین از مقربین از ملائکه از نظر تقرب می باشد.

آیه زیر در قرآن مجید آن حضرت را در صف مقربین از ملائکه شمرده است:

« هرگز مسیح از بنده خدا بودن استنکاف نداشته،

و فرشتگان مقرب هم چنیند! »

معنی "مقرب بودن،" یا مقرب شدن بنده ای به خدای سبحان، آن است که در سلوك و پیمودن راه بازگشت و رجوع الی الله بر سایر افراد نوع خود پیشی گیرد و

۱- مستند:آیه۴۵ سوره آل عمران " ... اِسـمُهُ المَسـیحُ عیسـیَ بنُ مَریَمَ وَجیهـاً فی الـدُنیا وَالآـخِرهِ وَمِنَ المُقَرَّبینَ...!" المیزان ج۶ ص۱۴

سبقت پیدا کند، راهی که همه افراد، خواه و ناخواه، آن را طی می کنند. این معنی را خداوند متعال در آیات سوره واقعه و انشقاق شرح داده است.

انسان، اگر در این که " مقربین" صفت یک دسته از افراد انسان و همچنین صفت یکدسته از ملائکه می باشد، تأملی کند، خواهد فهمید که آن مقام، یک مقام اکتسابی حتمی نیست، زیرا روشن است که ملائکه مقاماتی که دارند با اکتساب پیدا نکرده اند، پس ممکن است آن مقام را به ملائکه به طور بخشش عطا کنند، و به انسان به واسطه عمل و اکتساب !

(۱)

تشبیه ولادت عیسی"ع" با خلقت آدم "ع"

در آیه فوق تولد عیسی"ع" را به خلقت آدم تشبیه می فرم«اید تا روشن سازد که این طرز ولادت (یعنی بدون واسطه پدر آفریده شدن،) به بیشتر از بشر بودن و مخلوق بودن عیسی"ع" دلالت ندارد.

خدای متعال می فرماید:

« کیفیت خلق عیسی در نزد خدا، شبیه کیفیت خلق آدم است،

که اجزایش را از خاک جمع نمود،

و با گفتن کلمه " باش" بدون واسطه پدری اورا آفرید! »

آیه شریفه فوق دارای دو دلیل بر نفی الوهیت و خدائی عیسی است:

۱-عیسی را خدا بدون پدر خلق کرد، کسی هم که مخلوق باشد به ناچار بنده خدا خواهد بود، نه آنکه مقام الوهیت داشته باشد!؟

۲-آفریدن عیسی بالاتر از آفریدن آدم نیست. پس اگر سنخ خلقتش مقتضی الوهیتش باشد، باید مسیحیان برای آدم هم مقام الوهیت قائل شوند، با اینکه درباره آدم چنان عقیده ای ندارند!

پس باید درباره عیسی هم قائل به خدائی او نشوند، زیرا هردو در این که بدون پدر آفریده شده اند، شبیه یکدیگرند.

از آیه شریفه مطلب دیگری هم استفاده می شود، و آن اینکه:

خلقت عیسی مانند خلقت آدم خلقتی طبیعی است، گرچه از نظر سنت جاری در نسل(۲) خارق العاده است.

وظایف اصلی رسالت عیسی "ع"

اشاره

۱- مستند:آیه ۵۹ سوره آل عمران " اِنَّ مَثَلَ عیسی عِندَاللهِ کَمَثَلِ آدَمَ...." المیزان ج ۶ ص۴۱

۲- که نیازمندی پدر باشد

(۱)

دو وظیفه اصلی رسالت عیسی

اشاره

عیسی علیه السلام رسولی است که بر بنی اسرائیل فرستاده شده و خدای تعالی در اول این سلسله آیات این وظیفه را با عبارت: « وَ رَسُولاً اِلی بَنی اِسرائیلَ، » بیان فرموده است.

در آیات فوق از زبان خود آن بزرگوار می فرماید:

« کتاب تورات را تصدیق می کنم،

و برای شما بعض چیزهائی که تاکنون حرام بود، حلال می کنم،

برای شما معجزه و نشانه " نبوت" آوردم،

پس از خدا بترسید، و مرا هم اطاعت کنید،

همانا خداست پروردگار من،

و شما او را بپرستید!

که راه راست همین است! »

۱- تصدیق تورات

تصدیق نمودن عیسی"ع" تورات متداول در زمان خودش را، به آن اندازه ای بوده که خدا از تورات حقیقی نازله بر موسی "ع" به او تعلیم کرده است. پس در تصدیق او دلالتی بر عدم تحریف توراتی که در آن زمان بین یهودیان متداول بوده، نیست.(۲)

۲- حلال کردن برخی حرام ها

۱- مستند:آیه۵۰سورهآل عمران " ...وَ مُصَدِّقاً لِما بَینَ یَدَیَّ مِنَ التَّوریهِ وَ لِاُحِلَّ بَعضَ الَّذی حُرِّمَ عَلَیکُم...." المیزان ج ۶ ص۲۴

۲- چنانکه تصدیق نمودن پیغمبر اکرم اسلام"ص" هم تورات را، دلالتی بر عدم تحریف تورات متداول زمان خود ندارد.

خدای متعال به واسطه ظلم یهود، بعضی از طیبات و روزی های حلال را بر آنان حرام کرده بود، تا این که عیسی"ع" آمد و آنها را نسخ کرده و برایشان طیبات حرام را حلال فرمود. این مطلب را خدای تعالی در سوره نساء چنین فرموده است:

« به جهت ظلمی که یهودیان (درباره پیغمبران و نفس خود،) کردند،

ما نعمت های پاکیزه خود را که بر آنان حلال بود، حرام کردیم ! »

آیه شریفه دلالت دارد که عیسی"ع" احکام مذکور در تورات را امضاء فرموده و به غیر از احکام شاقی را که نسخ فرمود، بقیه احکام آن را قبول داشته است.

(۱)

عیسی مبعوث به بنی اسرائیل و کل مردم

آنچه از ظاهر آیه فوق استفاده می شود آن است که عیسی "ع" تنها مبعوث بر بنی اسرائیل بوده است، اما با توجه به تفسیر آیه « کانَ النّاس اُمَّهً واحِدَهً فَبَعَثَ اللهُ النَّبِیّینَ...» روشن است که عیسی علیه السلام هم مانند موسی"ع" از پیغمبران اولواالعزم بوده، و مبعوث به تمام مردم دنیا گردیده است.

البته با توجه به فرق و امتیاز بین " رسول" و " نبی" ، داشتن رسالت به یک قوم، با مبعوث شدن به آنان و غیر آنان، منافات ندارد. یعنی ممکن است شخصی نسبت به عده خاصی " رسول" باشد و در عین حال نسبت به آنها و غیر آنها منصب " نبوت" را داشته باشد، مانند موسی و عیسی علیهما السلام.

(نبوت، منصب بعث و تبلیغ است. رسالت، سفارت خاصی است که پیرو حکم و قضاوت بین مردم می باشد. یعنی " نبی" انسانی است که برای بیان نمودن دین مبعوث شده، لکن " رسول" برای ادا کردن پیام خاصی است که رد آن به هلاکت منجر می شود، و پذیرفتن آن موجب بقاء و سعادت مردم است.)

بنابراین، وقتی قبل از بعثت پیغمبر اکرم، اهل روم و عده ای بی شمار از غربی ها و شرقی ها به عیسی علیه السلام ایمان آوردند، با این که از بنی اسرائیل نبودند.

در خطاب های قرآن نیز نسبت به مسیحیان تنها مسیحیان بنی اسرائیل مورد نظر نیست، بلکه مسیحیان کل جهان مورد خطاب است!

شریعت عیسی و انجیل او

شریعت عیسی و کتاب مقدس انجیل

اشاره

۱- مستند:آیه ۴۹ سوره آل عمران "... وَ رَسوُلاً اِلی بَنی اِسرائیلَ ...." المیزان ج ۶ ص ۲۰

(۱)

شریعت عیسی از نظر قرآن

خداونـد متعـال در قرآن مجیـد دربارهٔ تفصـیل نزول انجیل و مشـخصات آن چیزی نفرموده است. همین قـدر برابر با بیان نزول تورات بر موسـی "ع" در این سلسـله آیات، و نزول قرآن بر محمـد "ص"، نزول آن را هم تذکر داده است. این می رساند که آن هم کتابی در عرض آن دو کتاب است:

« به دنبال آنان (یهود) عیسی بن مریم را آوردیم،

که تورات را که پیش از او بود، تصدیق می کرد.

و به او انجیل دادیم،

در آن هدایت و نوری است،

و تورات را که پیش از آن است، نصدیق می کند،

و برای پرهیزکاران هدایت و پندی است.

انجیلیان باید طبق آنچه خدا در آن فرستاده، حکم کنند،

و کسانی که به آنچه خدا فرستاده حکم نکنند، آنان همان فاسقانند! »

منظور از جمله " به دنبـال آنان عیسـی بن مریم را آوردیم،" این است که عیسـی هم همان مسـلکی را که انبیاء پیش از او رفته اند، پیموده است، که همان راه دعوت به توحید و تسلیم به خداست.

" انجیل" که در آیه ذکر شده است، و معنایش به حسب لغت " بشارت" است،

۱- مستند:آیه۴۶ سوره مائده " ...وَآتَیناهُ الاِنجیلَ فیه هُدیً و ِنوُرٌ...!" المیزان ج ۱۰ ص۲۱۵

کتابی است که بر مسیح علیه السلام نازل شده است، نه این که صرفاً یک بشارت بدون کتاب باشد، ولی خداوند تعالی آن طور که درباره نزول تورات و قرآن به تفصیل سخن گفته، کیفیت نزول انجیل را در کلمات خود بیان ننموده است.

اینکه خداوند سبحان در برابر توصیف تورات به داشتن " هدایت و نور" انجیل را هم توصیف نموده و فرموده است: " در آن هدایت و نوری است،" منظور آن معارف و احکامی است که در آن است. ولی اینکه دوباره در این آیه می فرماید " هدایت و پندی برای پرهیزکاران،" می رساند که هدایتی که در اول گفته شده، غیر از هدایتی است که کلمه " موعظه و پند" آن را تفسیر کرده و در مرتبه دوم ذکر شده است.

هدایتی که اول ذکر شده، نوعی از معارف است که درباب عقاید باعث هدایت یافتن و رهبردن است، و هدایت دوم نوعی از معارف است که به طرف تقوی در دین سوق می دهد و رهبری می کند.

روی این حساب کلمه " نور" مصداق و فردی جز احکام و قوانین فرعی نخواهد داشت. این ها اموری هستند که از نورشان استفاده شده و در نور و روشنائی آنها راه زندگی پیموده می شود.

از اینها به دست می آید که منظور از " هدی" در توصیف تورات و بار اول ذکر انجیل نوعی معارف اعتقادی چون " توحید و معاد" است، و منظور از " نور" در هر دو جای نوعی احکام و قوانین است، و منظور از " هدی" دوم که در وصف انجیل بیان شده، نوعی پندها و نصیحت هاست.

این که در وصف انجیل تکرار شده " تصدیق کننده کتاب قبلی تورات،" منظور تبعیت انجیل از شریعت تورات است. در انجیل چیزی جز امضاء شرع تورات و دعوت به آن نیست، مگر آن مقداری که عیسی"ع" استثنا کرده و خداوند سبحان هم فرموده است: « تا برخی چیزها که برایتان حرام بود، حلال کنم! »

عبارت " هُدیً وَ مَوعِظَهً لِلمُتَّقینَ " می رساند که در انجیلی که بر مسیح "ع" نازل شده، علاوه بر آن معارف اعتقادی و احکام عملی که در تورات است، عنایت مخصوصی به تقوای در دین شده است.

دقت در توراتی که امروز میان اهل کتاب رایج است، با این که قرآن به طور کامل قبولش ندارد، و نیز توجه به انجیل های چهارگانه که منصوب به " متی و مرقس و لوقا و یوحنا " است، گرچه غیر از آن انجیلی است که بر مسیح نازل شده است، نیز این معنی را تأئید می کند.

قضاوت و حکم بر اساس انجیل

خداوند متعال در انجیل تصدیق شرایع و احکام تورات را نموده، مگر آن مقدار از احکامی که نسخ شده، و در انجیل نازل بر عیسی "ع" تذکر داده است. انجیل چون احکام تورات را تصدیق کرده و قدری از محرمات آن را حلال کرده است، عمل به تورات (در غیر آنچه که انجیل حلال کرده است،) خود عمل به آنچه خدا در انجیل فرستاده، می باشد، و منظور از حکم به آنچه در انجیل نازل شده، همین است.

و از اینجا سستی دلیل پاره ای از مفسرین که به آیه « اهل انجیل باید طبق آنچه خدا در آن نازل کرده، حکم کنند! » استدلال کرده اند که انجیل خود احکامی مفصل مانند تورات دارد، روشن می شود.

اما برای تحکیم این مطلب، خداوند متعال می فرماید: « هرکس که حکم نکند بدانچه خدا نازل کرده، آنها فاسقانند! » این عبارت را خداوند تعالی برای تشدید مطلب سه بار تکرار کرده است. دوبار راجع به یهود و یکبار راجع به نصاری، البته با اندکی اختلاف؛ یکبار فرموده: « آنها فاسقانند،» بار دیگر فرموده: « آنها ستمگرانند،» و بار سوم فرموده: « آنان کافرانند! »

در مورد نصاری کلمه " فسق" را به کار می برد، و در مورد یهود کلمه " کفر" و " ستم" را، و این شاید بدان دلیل باشد که نصاری توحید و یگانگی خدا را به عقیده " تثلیث- سه خدا: پدر و پسر و روح القدس،" تبدیل کردند، و پیروی " پولس" که دین مسیح را یک دین مستقل و جدا از دین موسی قرار داد، و با "فداشدن" عیسی، احکام شرع را برداشته دانست، دست از شرع موسی برداشتند و بدین وسیله و با این تأویل ها از توحید و شریعت توحید خارج شدند، و از دین حق پروردگار فاسق گشتند. (فسق در لغت به معنی خارج شدن چیزی از محل خود است.)

ولی یهود جریانات و احکام دین موسی برایشان مشتبه نبود، و آنان با علم به احکام و معارف الهی که در تورات اصلی بود، دست برداشتند، و از آنها روی گردان شدند، و این کفر و ستم به آیات الهی است.

(۱)

انجیل، کتاب عیسی"ع"

در این قسمت، از آنچه در قرآن شریف درباره " انجیل" بیان شده، و از آنچه از نظر تحول تاریخی "انجیل امروزی" در دست پیروان عیسی"ع" می باشد، بحث خواهد شد.

آیه فوق عباراتی را نشان می دهد که در لحظه بشارت تولد عیسی"ع" به مریم، از طرف ملائکه الهی بیان گردیده -

« و خداوند به عیسی تعلیم کتاب و حکمت کند،

و تورات و انجیل آموزد،

و او را به رسالت بنی اسرائیل فرستد.

. . . کتاب تورات را تصدیق می کنم،

و برای شما بعض چیزهائی که تا کنون حرام بود حلال می نمایم! »

قرآن مجید در آیه دیگر در سوره زخرف چنین می فرماید:

« چون عیسی با ادله روشن آمد، گفت:

-برای شما حکمت آورده ام!

و می خواهم بعضی از احکامی که از تورات در آن اختلاف دارید، برایتان بیان سازم...! »

سه جنبه مشخص انجیل از نظر قرآن

قرآن کریم برای انجیل دو جنبه نسخ و اثبات قائل است:

۱-از طرفی می فرماید: احکام در تورات است، و در انجیل تنها مقداری از احکام ناسخه ذکر شده است، مانند آنچه در آیه اولی اشاره شد،

۲-از طرف دیگر علاوه بر احکام ناسخ، بعض احکام اثباتی هم قائل است، مانند آیه « انجیل را نیز بر او فرستادیم که در آن هدایت و روشنی دلهاست، تصدیق به درستی تورات نموده، و وسیله راهنمائی و اندرز پرهیزکاران است – اهل انجیل باید بر طبق آنچه خدا در آن کتاب

۱- مستند:آیه۴۸تا۵۰سوره آل عمران " ...وَ یُعَلِّمُهُ الکِتابَ وَالْحِکمَهَ وَالتَّوریهَ وَالْاِنجیلَ...." المیزان ج۶ص۱۸و۱۸۹

فرستاده، حکم کنند!»

۳-قرآن همچنین انجیل و تورات را کتابهائی می شناسد که مشتمل بر بشارت به نبوت پیامبر اکرم اسلام"ص" می باشند: « آنان که رسول نبی امی را پیروی کنند، آنکه را در تورات و انجیل در نزد خود نوشته می یابند!» (اعراف۱۵۷)

انجیل واحد از نظر قرآن

قرآن شریف " انجیل" را کتاب واحدی که به عیسی"ع" نازل شده، و وحی مختص به او بوده، معرفی می کند. پس انجیلهای چهارگانه که به " متی، مرقس، یوحنا و لوقا" منسوبند، کتابهائی است که بعد از عیسی"ع" تألیف شده اند.

کتابهائی که بین نصاری موجود است به شرح زیر است:

-انجیل های چهارگانه (به شرح فوق)

-کتاب اعمال حواریون

-نامه های متعدد مانند چهارده نامه از پولس، نامه یعقوب، دو نامه از پطرس، سه نامه از یوحنا، و نامه یهودا.

-رؤیای یوحنا (مکاشفات یوحنا)

همانطور که قبلاً گفتیم قرآن شریف هیچ یک از کتابهای مخصوص به نصاری را نام نبرده، تنها متذکر شده که کتاب آسمانی نازل بر عیسی بن مریم همانا " انجیل" است، آن هم یک انجیل بیشتر نبوده است.

طایفه نصاری گرچه " انجیل" نازل شده بر عیسی"ع" را با خصوصیات نامبرده نمی شناسند، و اعتراف به وجودش نمی کنند، لکن در کلمات رؤسای آنها جملاتی یافت می شود که متضمن اعتراف به این حقیقت است، چنانکه در نامه پولس حواری به " گلیتان" باب اول آیه ۶ چنین دارد:

« و من تعجب می نمایم که شما به این زودی برگشتید از آن کس که شما را به فضل مسیح خوانده بود به مژده دیگر - که فی الحقیقه مژده دیگر نیست، مگر اینکه بعضی هستند که شما را مضطرب می سازند، و می خواهند که " انجیل مسیح" را منحرف نمایند!»

" نجار" نویسنده کتاب " قصص الانبیاء" به آیه فوق از نامه " پولس" و همچنین به موارد دیگری از کلمات " پولس" در نامه هایش استشهاد کرده که – غیر از

انجیل های چهارگانه، انجیلی بوده که به "انجیل مسیح" معروف بوده است.

قبول انجیل های فعلی از نظر قرآن

قرآن مجید با این وصف اشعار دارد، همچنانکه قسمتی از تورات حقیقی در کتب مقدسه فعلی یهود موجود است، همچنین از "انجیل واقعی" در "کتب مقدسه فعلی" نصاری آورده شده است.

دو آیه در قرآن شریف دلالت روشنی بدین مطلب دارد:

۱-درباره یهود می فرماید: « چگونه به حکم تو سر فرود آرند درصورتی که تورات نزد آنهاست، و در آن حکم خدا مذکور است! » (مائده۴۳)

۲-درباره مسیحیان می فرماید: « از نصاری پیمان گرفتیم، پس آنان نصیب بزرگی را از انجیل از دست دادند! » (مائده۱۴)

(۱)

تاریخ انجیل های چهارگانه

آنچه مسیحیان درباره مسیح و انجیل و بشارت قائلند، مدرک تمام سخنانشان نوشته های کتب مقدس انجیل متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا، و انجیل یوحنا، و نامه های پولس و پطرس ویعقوب و یوحنا و یهودا است؛ و چون اعتبار تمام کتب مقدس منتهی به اعتبار انجیل های چهارگانه می شود، اکنون راجع به وضع هر یک از آنها بحث می کنیم.

انجیل متی

انجیل متی قدیمی ترین انجیلی است که تاریخ تصنیف و انتشارش از همه جلوتر بوده است. بعضی تاریخ تصنیف آن را سال ۳۸ میلادی، بعض دیگر بین ۵۰ تا۶۰ نوشته اند. با توجه به اینکه عمر حضرت عیسی علیه السلام حدود ۳۳ سال بوده است، روشن می شود که این انجیل بعد از آن حضرت تألیف یافته است. (رجوع شود به مبحث مدت عمر حضرت عیسی"ع" در همین بخش.)

محققین از قدما و متأخرین مسیحی عقیده دارند که انجیل متی اصلاً به لغت عبری نوشته شده و سپس به یونانی و غیر آن ترجمه شده است. نسخه اصلی آن مفقود گردیده و وضع ترجمه اش روشن نیست. گذشته از این مترجمش نیز شناخته نشده

۱- مستند: بحثی از نظر تاریخ المیزان ج ۶ ص۱۹۵

است.

انجیل مرقس

مرقس شاگرد پطرس بوده، و خود از حواریین نیست. گویند وی انجیلش را به توصیه و دستور پطرس نوشت. او عقیده به خدائی مسیح نداشت.

روی این حساب که او قائل به الوهیت مسیح نبود، بعضی از متعصبین مسیحی به انجیلش اهمیت نداده، و گفته اند: مرقس انجیلش را برای عشایر و چادرنشینان نوشته، لذا مسیح را به عنوان پیغمبری که رساننده شرایع الهی می باشد، معرفی کرده است.

در هر حال مرقس انجیل خود را در سال ۶۱ میلادی تألیف کرده است.

(مستر هاکس در " قاموس کتاب مقدس" گوید: - آنچه از اخبار متواتر پیشینیان صریحاً به دست می آید آن است که " مرقس" انجیلش را در رومیه نوشته، و پس از وفات پطرس و پولس آن را انتشار داده است، لکن چندان اعتباری ندارد، زیرا چنان پیداست که وی انجیلش را برای اهل قبایل و دهاتیان نوشته، نه برای شهرنشینان، و بالخصوص اهل روم!)

در گفته های این شخص خوب دقت فرمائید!!

انجیل لوقا

" لوقا " نه خود از حواریین بوده، و نه مسیح علیه السلام را دیده است. او کسی است که مسیحیت را از " پولس" گرفته است.

" پولس" از یهودیان متعصبی است که در ابتداء علیه پیروان عیسی سخت می کوشید و وضع آنان را آشفته می ساخت، تا این که یکباره مدعی شد که وی بیهوش شده و در عالم بیهوشی مسیح او را لمس کرده و از آزار کردن مسیحیان منع فرموده است. (۱)

او گفت به مسیح ایمان آوردم و مسیح مرا برای بشارت دادن به انجیلش فرمان داد.

همین " پولس" کسی است که ارکان مسیحیت کنونی را محکم کرد.

از تعلیمات " پولس" می توان نکات زیر را شمرد:

۱-ایمان به مسیح را برای نجات کافی دانست !

۲-خوردن مردار و گوشت خوک را برای نصاری مباح کرد !

۳–از ختنه کردن و احکام دیگری که در تورات بود، نهی نمود !

(۱)

به هر حال، لوقا انجیلش را بعد از انجیل " مرقس" نوشت، و پس از مرگ " پطرس" و " پولس" انتشار داد.

عده ای از دانشمندان مسیحی تصریح کرده اند که " انجیل لوقا" مانند انجیل های دیگری که جنبه کتاب الهامی دارند، یک کتاب الهامی نیست، چنانکه جملات اولیه انجیل لوقا خود شاهد صادقی بر این مطلب است:

انجیل لوقا با این جملات شروع می شود:

« ... از آنجا که جمعی شروع نموده اند آن وقایعی را که در میان ما به یقین پیوسته است تبیین نمایند - به نهجی که آنان که از آغاز به چشم خود می دیدند و خادمان کلام بوده و به ما رسانیده اند - من نیز مصلحت چنان دیدم که آن وقایع را تماماً من البدایه کمال تبعیت نموده و بر حسب اتصالشان تحریر نمایم برای تو ای ثیوفلس گرامی ! »

چنانکه ملاحظه می فرمائید جملات فوق به طور آشکار می رساند که انجیل لوقا یک کتاب نظری بیش نیست. و در رساله " الالهام" هم همین مطلب از" مستر کدل" نقل شده است.

" جیروم" صریحاً نوشته: بعض قدما در دو باب اول انجیل لوقا نظر شک و تردید داشته اند. آن دو در نسخه فرقه " مارسیونی" نبوده است.

" اکهارن" نیز در کتاب خود در صفحه ۹۵ به طور قطع اظهار نظر می کند که از فصل ۴۳ تا ۴۷ از باب بیست و دوم انجیل لوقا، به آن کتاب الحاق شده، و همچنین در صفحه ۶۱ همان کتاب گوید: معجزاتی که " لوقا" در انجیلش نقل کرده، با دروغ های روایتی مخلوط است، و معلوم می شود که "لوقا" آنها را با یک نظر شاعرانه اضافه کرده است. متأسفانه در این زمان تشخیص صدق و کذب آن بسی دشوار است.(۲)

انجیل یوحنا

بسیاری از علمای مسیحی نوشته اند: یوحنای نامبرده، یوحنا پسر زبدی صیاد است، که یکی از شاگردان دوازده گانه عیسی"ع" و مورد محبت شدید وی بوده است. (قاموس کتاب مقدس ماده "یوحنا")

و نیز تذکر داده اند که چون " شیرینطوس" و " ابیسون" وپیروانشان درباره عیسی"ع" عقیده مخلوقیت داشته، و معتقد بودند که وجود عیسی بر وجود مادرش سبقت ندارد. روحانیون و اسقفهای آسیا و غیر آن که با عده گذشته مخالف بودند، در

۱- با اینکه انجیل برای تصدیق تورات بوده، و جز اشیاء معدود چیز دیگری را حلال نکرد، و آمدن عیسی"ع" برای تقویت شریعت تورات، و توجه دادن منحرفین به آن کتاب آسمانی است، نه این که عمل به احکام الهی را باطل و سعادت و نیکبختی

را تنها و تنها در سایه ایمان خالی بداند!

۲– مطالب فوق از کتاب قصص العلماء – نجار نقل گردید.

سال ۹۶ میلادی نزد یوحنا رفته و از او درخواست کردند که انجیل جدیدی برایشان بنویسد، و به طرز مخصوصی لاهوت مسیح، یعنی مخلوق نبودن او را توضیح دهد. یوحنا درخواست آنان را پذیرفت و انجیلش را به همین منظور نوشت. (این مطلب در " قصص الانبیاء" از کتاب " جرجس زدین فتوحی لبنانی" نقل شده است.)

در هر صورت کلمات نصاری در تاریخ تألیف آن مختلف است، بعضی تألیفش را در سال ۶۵ و بعض دیگر ۹۶ و دسته سوم در سنه ۹۸ میلادی دانسته اند.

عده دیگر از مسیحیان اساساً مؤلف انجیل یوحنا را خود " یوحنا " نمی دانند. بعضی آن را تألیف یکی از طلبه های مدرسه اسکندریه دانسته و برخی دیگر گویند تمام انجیل یوحنا و نامه های منسوب به او، هیچ یک از تألیفات خود یوحنا نیست، بلکه آنهارا یکی از نصاری در اوائل قرن دوم میلادی نوشته، و برای مقبولیت عامه به یوحنا نسبت داده است. بعض دیگر عقیده دارند که انجیل یوحنا در اصل بیش از بیست باب نبوده، و کنیسه "افاس" پس از مرگ یوحنا باب بیست و یکم را به آن اضافه کرد.

این بود داستان انجیل های چهارگانه!

اما اگر قدر متیقن طرق آنها را حساب کنیم، به هفت نفر (متی، مرقس، لوقا، یوحنا، پطرس، پولس و یهودا) بیشتر منتهی نمی شوند.

تمام اتکاء نصاری به این چهار انجیل است، و پایه اصلی آن چهار نیز " انجیل متی" می باشد، که از همه قدیمی تر است. متأسفانه چنانکه بیان شد، آن هم ترجمه مفقود الاصلی بیش نیست. نمی دانیم چه کسی آن را ترجمه کرده، و روش تعلیم مدرک اصلی، روی رسالت مسیح بوده یا خدائی او !!؟

تکمله بر مسئله انجیل ها : ____

پاورقی:انجیل ها از منظر کلیساهای دیگر

درسال ۱۹۸۲ از طرف کلیسای Watch Tower Bible And Tract Society of Pennsylvania

کتابی تحت عنوان « زمانی برای تسلیم واقعی به خدا- The Time for True Submission to God » برای فاش کردن واقعیت های انکار شده از طرف کلیسا درباره خدا و دین مسیح، منتشر شده، که اصل آن به زبان انگلیسی در سال ۱۳۷۴شمسی در اطریش به دست من افتاد و الان نزد

من (مترجم) نگهداری می شود. این کتاب درباره انجیل ها و تاریخ آنها مطالب تازه ای دارد که قسمتی از آنها به عنوان تکمله نقل می شود. ناگفته نماند این کتاب برای اثبات وجود مسیح"ع" و انجیل او از آیات قرآنی کمک گرفته و عقاید " تثلیث" و " پرستش صلیب " را منکر شده و آن را مورد انتقاد قرارداده و در واقع " مسیحیت" فعلی را چیزی غیر از مسیح و تعلیمات او می شناسد! (همچنین رجوع شود به پاورقی پایان بخش پنجم فصل سوم همین کتاب صفحه ۱۴۹ تحت عنوان « اعتقادات کفرآمیز مسیحیت- اقانیم ثلاثه» در موضوع "انجیل و مسیحیت")

درباره انجیل ها می نویسد:

« در مشرق زمین، کتاب عهدین(Bible) را متشکل از سه کتاب می دانند، یعنی تورات Torah، زبورPsalms و انجیل Gospel. در یک بررسی اجمالی مشاهده می شود هر یک از این سه کتاب خود به چندین کتابچه یا کتابهای کوچکتر تقسیم می شوند.

در اصل، کلمه" Bible " از کلمه یونانی" Biblia" می آید که به معنای " کتابچه ها" است.

رویهم رفته کتاب عهدین(Bible) از شصت و شش کتابچه یا کتاب کوچک (اسفار) تشکیل یافته است. قسمت "تورات" آن را سی و نه "کتابچه" یا کتاب کوچکتر تشکیل می دهند، که شامل "زبور" نیز می باشد.

و قسمت " انجیل" آن متشکل از بیست و هفت " کتابچه" است.

عده ای قسمت اول کتاب عهدین را که شامل ۳۹ کتابچه می باشد" عهد عتیق Old Testament " می نامند، زیرا تاریخ نگارش آنها صدها سال جلوتر از شروع قسمت بعدی است، و اهمیت این قسمت را کمتر از اهمیت قسمت بعدی می دانند که آن را " عهد جدید New Testament" می نامند. در مورد آن ۳۹ کتابچه قسمت اول عبارت " نوشته های مقدس عبری Hebrew Scriptures " به کار برده می شود، زیرا آنها به زبان " عبری" نوشته شده اند. و چون قسمت دوم به زبان یونانی نوشته شده، آن را " نوشته های مقدس یونانی Greek Scriptures " می خوانند.

بیست و هفت تا از این اسفار یا کتابهای کوچک که تشکیل " انجیل" یا " نوشته های مقدس یونانی" را می دهند، خود مشتملند بر: پنج کتاب قصص یا تاریخ، چندین نامه نوشته شده به وسیله حواریون و پیروان عیسی و یک کتاب که کلاً متضمن انباء نبوت و اخبار است.

این قسمت را " انجیل Gospel " می نامند، (که به معنای بشارت و مژده است.) وجه تسمیه آن مربوط می شود به چهار کتاب اولیه آن که شامل " بشارت ها " و خبرهای خوش است.

نویسندگان این انجیل ها شاگردان یا حواریون عیسی"ع" به نام های: متیMatthew - مرقسMark - لوقا Luke - و یوحنا John هستند. مطالب موجود در این انجیل ها هر یک بخشی از زندگی و مرگ عیسی"ع" را شامل است. برخی از آیات کتاب مقدسBible (وحی مُنزَل است، و برخی دیگر مطالبی است از دیده ها و شنیده های دیگران که به زبان خود نوشته اند، بنابراین در سبک نگارش آنها اختلاف وجود دارد.

در نگارش کتاب عهدین حدود ۴۰ نفر از سطوح مختلف نقش داشته اند، از قبیل: شبان، رمه دار، ماهی گیر، کشاورز، یک پزشک، و یک مأمور مالیات، و حداقل دو تن از آنها شاه بوده، و بقیه از طبقه روحانی و واعظ و کاتب بوده اند.

فاصله زمانی بین نگارش اولین کتاب عهدین و آخرین آن حدود ۱۶۰۰ سال بوده است.

امروزه حدود ۱۷۰۰ نسخه خطی از تورات در دست است، و در سال ۱۹۴۷ چند نسخه خطی قدیمی از آن در منطقه " بحر المیت" پیدا شد که قدمت برخی از آنها به هزار سال قبل از قدیمی ترین نسخه موجود می رسید.»

(۱)

خلاصه دعوت عیسی «ع» درانجیل موجود

انجیل موجود دعوت عیسی "ع" را چنین شرح می دهد:

« در بنی اسرائیل مردی که معروف به عیسی پسر یوسف نجار بود ظاهر شد و مردم را به خدا دعوت کرد. او مدعی شد که پسر خداست، و از غیر پدر بشری به وجود آمده است.

می گفت: - پدر مرا فرستاد تا کشته شده و به دار آویخته شوم تا فدائی مردم گشته و آنان را از گناهانشان نجات دهم.

او مرده را زنده کرد، کور مادرزاد و مبتلای به پیسی را شفا داد، دیوانگان را با خارج کردن جن از بدنشان سالم کرد.

دوازده شاگرد داشت که " متی" صاحب انجیل، یکی از آنان است. عیسی شاگردانش را مبارک گردانید، و برای دعوت و تبلیغ دین مسیحی فرستاد!»

این خلاصه چیزی است که دعوت مسیحی با همه توسعه ای که به شرق و غرب عالم پیدا کرده، به آن منتهی می شود !!!

چنانکه در مباحث قبلی ملاحظه شد، مدرک اصلی، یعنی " انجیل متی" خبر واحدی بیش نیست، و آن هم واحدی که نه از نام صاحبش اطلاع قطعی در دست است، و نه کسی بر احوال او شناسائی پیدا کرده است!

۱- مستند:بحثی از نظر تاریخ المیزان ج ۶ ص۱۹۹

سستی عجیبی که در اصل و مبدأ داستان وجود دارد، یکی از بحث کنندگان آزاد اروپائی را وادار کرد تا صریحاً مدعی شود که مسیح عیسی بن مریم جز یک فرد افسانه ای بیش نیست، که دست توانای انقلابات دینی علیه حکومت های وقت، یا به نفع آنها وی را صورتگری کرده است! سپس نظر خود را با استشهاد به موضوع خرافی دیگری که به طور کلی به داستان عیسی "ع" شبیه است، تأئید می کند. موضوع خرافی مورد استشهادش داستان "کرشنا" است که بت پرستان هند باستان، او را پسر خدا می دانند و قائلند که از مقام لاهوتی پائین آمد، تا به واسطه آویخته شدنش به دار، فدائی مردم شده، و آنان را از آثار زشت گناهان نجات بخشد.

همچنین بی پایگی ریشه داستان، محقق دیگری را بر آن داشت که در سایه کنجکاوی ها معتقد شود: دو نفر مسیح نام بوده، یکی مسیح غیرمصلوب، دیگری مسیح مصلوب، که فاصله زمانی آن دو زاید بر پنج قرن می باشد!

سپس نتیجه می گیرد که تاریخ میلادی معروف بر هیچ یک از دو مسیح تطبیق نمی کند، زیرا مسیح اول — آنکه به دار آویخته نشد، — زیادتر از ۲۵۰ سال بر تاریخ معروف تقدم داشته، و خودش نیز قریب ۶۰ سال زندگی کرده است، لکن مسیح دوم — آنکه به دار آویخته شد، — زیادتر از ۲۹۰ سال از تاریخ معروف متأخر، و خودش نیز قریب ۳۳ سال زندگی کرده است. ("بهروز" فاضل بزرگوار در کتابی که جدیداً در بشارتهای نبویه نگاشته، این موضوع را تفصیلاً بیان داشته است.)

علاوه بر اینکه منطبق نبودن تاریخ میلادی، بر میلاد مسیح، فی الجمله جای انکار نصاری نیست.(قاموس کتاب مقدس، ماده مسیح)

اضافه بر آنچه ذکر شد، موضوعات دیگری مربوط به داستان مسیح در میان هست، که آدمی را کاملاً در شک و تردید می اندازد: مثلاً ذکر شده که در دو قرن اول میلادی، انجیلهای فراوانی نوشته شده بود که شماره آنها به یکصد و چند عدد می رسید، و اناجیل چهارگانه معروف از آنها به شمار می رفت، سپس کلیسا تمام آنها را حرام کرد، مگر انجیلهای چهارگانه که به واسطه موافقت داشتن متن هایشان با روش تعلیم کلیسا، صورت قانونی به خود گرفتند.

"شیلوس" در کتاب "خطاب حقیقی" نصاری را مورد سرزنش قرار داده و می گوید: - آنها با انجیل ها بازی کردند، آنچه امروز نوشته بودند، فردای آن روز محوش می کردند!

در سنه ۳۸۴ میلادی، "پاپ داماسیوس" دستور داد ترجمه جدیدی از "عهد قدیم و جدید" به خط لاتین بنویسند تا در کلیسا ها صورت قانونی داشته باشد. ("تئودوسیس" ملک هم از

خصومت هـای جـدلی که بین روحانیون نصاری متـداول شـده بود خاطری سـخت رنجیـده داشت.) بالاخره ترجمه نامبرده که موسوم به " ترجمه فولکانـا" و مخصوص انجیلهـای چهارگـانه بود خـاتمه یـافت، در صورتی که مرتب کننـده آن چنین اظهار داشت:

" مـا پس از آنکه بـا عـده ای از نسـخ یونـانی قـدیم آن را مقابله کردیم، ترتیبش دادیم: یعنی آنچه مغایر با معنی بود تنقیحش کردیم و باقی را به حال خود واگذاشتیم."

این ترجمه را کمیسیون " تریـدنتینی" سـال ۱۵۴۶ – یعنی درسـت پس از گذشـتن یـازده قرن از تاریـخ ترجمه - تثبیت کرد. سپس" سیستوس پنجم" سال ۱۵۹۰ آن را تخطئه کرده، و دسـتور داد نسـخه های جدیـدی طبع کنند. پس از او " کلیمنضوس هشـتم" نسـخه دومی را تخطئه نموده و خود فرمان داد تا آن را پس از تنقیـح مجـدداً طبع نمایند. انجیل های چهارگانه ای که اکنون نزد کاتولیک ها متداول می باشد، همان است.(۱)

انجیل های متروک و مغضوب (انجیل بارنابا :)

از انجیـل های متروک یا به عبارت دیگر مغضوب کلیسا، یکی" انجیل بارنابا" است، که یک نسـخه از آن چنـد سال قبل پیـدا شد، و به عربی و فارسـی آن را ترجمه کردند. این انجیل تمام قسـمتهای داسـتان مسـیح عیسی بن مریم"ع" را عیناً مطابق آنچه قرآن شریف در این زمینه بیان داشته، معرفی کرده است.

چند سال قبل این انجیل به خط ایتالیائی به دست آمد ودکتر خلیل سـعادت درمصـر آن را به عربی ترجمه کرد، سپس دانشمند محترم " سردارکابلی" آن را به فارسی برگردانید.

یادداشت:

(نسـخه انگلیسـی این انجیل که جزو انتشارات دانشگاه اکسفورد بوده سالهای ۷۰ در ایران تکثیر گردیـده و در دسترس عموم قرار گرفته بود. دانشـمند محترم جناب حجت الاسـلام سـید هادی خسـروشاهی نیز زمانی که در وین بوده، چند برگ از نسخه موجود در موزه وین را عکسبرداری کرده و ضمیمه این مجلد نموده است. (سید مهدی امین)

(۲)

تورات و انجیل در عصر نزول قرآن

در مباحث بخش های قبل، این مطلب را بررسـی کردیم که آیا قرآن مجیـد یهود و نصاری را موحد می داند یا کافر، و یا اگر موحد می داند کفر آنها را از چه نوع کفر حساب می کند؟

۱- تفسیر الجواهر– جزء دوم ص۱۲۱

۲- مستند:آیه۳ سوره آل عمران " ...وَ اَنزَلَ التَّوریهَ وَ الْاِنجیلَ مِن قَبلُ هُدیً لِلناسِ ...." المیزان ج ۵ ص۱۲

اینک این مطلب را بررسی می کنیم که آیا قرآن شریف، تورات و انجیلی را که در زمان ظهور اسلام موجود بوده، کتاب آسمانی می داند یا نه ؟

خدای متعال در سوره مائده ابتدا از فرستادن تورات و بعد از آن از فرستادن انجیل سخن به میان می آورد و بعد از آن می فرماید:

« ما به سوی تو قرآن را به حق فرستادیم که تصدیق کند – لِما بَینَ یَدَیهِ مِنَ الکِتاب – یعنی تورات و انجیل را...! » (مائده ۴۸)

از این آیات که تورات و انجیل را مورد تصدیق قرار داده اند، می توان استفاده کرد که تورات و انجیلی که فعلاً میان یهود و مسیحیان متداول است، متضمن وحی های الهی هستند، و از آنچه خدای تعالی به دو پیغمبر عالیقدرش، موسی، و عیسی علیهما السلام فرستاده، در آنها یافت می شود، اگر چه پاره ای دستخوش سقط و تحریف واقع شده است.

زیرا تورات و انجیل های چهارگانه که فعلاً در بین آنان شهرت دارد، همان است که در زمان رسول الله"ص" در بین شان معروف بوده، ولی چون در قرآن شریف، تحریف و اسقاط از آن دو صریحاً تذکر داده شده، معلوم می شود که – متضمن بودن آن دو کتاب به وحی الهی – شامل تمام مندرجات آن دو نیست، بلکه فی الجمله ثابت است.

قرآن مجید می فرماید:

« کلمات تورات را تحریف نمودند....» (مائده ۱۳)

« از کسانی که خود را نصاری شمردند، همچنان پیمان گرفتیم، لکن پیمان شکنی کردند، و از آنچه به آنان پند داده شده بود نصیب بزرگی را از دست دادند! » (مائده ۱۴)

" تورات" کلمه عبری است که معنی شریعت دارد. " انجیل" کلمه یونانی است یا ریشه فارسی دارد، که به معنای مژده می باشد.

قرآن شریف در سراسر بیاناتش هرجا که کتاب عیسی بن مریم"ع" را نام برده، با لفظ " انجیل" یعنی به صیغه مفرد تذکر داده است، و آن را هم نازل شده از جانب خدا می داند.

این دو صفت می رساند که اناجیل کثیری که در بین نصاری متداول بوده – حتی معروف ترین آنها یعنی اناجیل اربعه که تألیف آنها را به " لوقا، مرقس، متی و یوحنا " نسبت می دهند – هیچ یک از آنها انجیل واقعی نیست، بلکه در آن اسقاط و تحریفی روی داده است.

(۱)

چرا تورات و انجیل اجرا نمی شود؟

قرآن مجید نکته ضعف واقعی حاملین تورات و انجیل را در آیات فوق روشن ساخته و می فرماید:

« بگو ای اهل کتاب !

-شما بر دین و مسلکی که قابل اعتنا باشد، نیستید، و نخواهید بود، تا آنکه تورات و انجیل را (که یکی از احکامش ایمان به محمد"ص" است،) و آنچه را که از طرف پروردگارتان به سوی شما نازل شده، اقامه کنید!

آنان علاوه بر این که اقامه نمی کنند، همین قرآنی که به تو نازل شده، هر آینه طغیان و کفر بسیاری از آنان را زیادتر می کند،

پس بر قومی که کفر ورزیدند، متأسف مباش ! »

این کنایه ای است از اینکه اهل کتاب جای پای محکمی ندارند، که بتوانند برآن تکیه کرده، و تورات و انجیل و سایر کتب آسمانی را به پا داشته، و از انقراض آنها جلوگیری به عمل آورند.

این اشاره است به این که دین خداوند و فرامین او بار بس سنگینی است که آدمی به خودی خود از اقامه آن عاجز است، مگر اینکه بر اساس و پایه ثابتی تکیه داشته باشد، و گرنه کسی از روی هوی و هوس نفسانی نمی تواند دین خدا را اقامه کند!

در آیات قبلی به یهود و نصاری اعلام خطر شده است، که به زودی دچار مصیبت عداوت و بغضاء بین خودشان می شوند، و در این آیه به آنان خبر می دهد که نخواهند توانست تورات و انجیل و سایر کتب آسمانی شان را اقامه و احیاء کنند.

اتفاقاً تاریخ هم این مطلب را تصدیق کرده و نشان داده که این دو ملت همواره به جرم بریدن رشته ارتباط از خدا دچار تشتت مذاهب و دشمنی و بغضاء بین خودشان بوده اند.

آیات دیگری از قرآن مجید مسلمانان را هم زنهار می دهد از اینکه روش اهل کتاب را اتخاذ کنند و از خدای تعالی بریده و بازگشت به سویش را فراموش کنند!

۱- مستند:آیه۶۸ سوره مائده " قُل یا اَهلَ الکِتابِ لَستُم عَلی شَیءٍ حَتّی تَقیمُوا التَّوریهَ وَالاِنجیلَ...!" المیزان ج ۱۱ ص۱۰۹

آیات ادامه می دهد که اسم و لقب هیچ اثری در سعادت آدمی ندارد. این که عده ای خود را به نام مؤمنین و جمعی به نام یهودی و طائفه ای به نام صابئین و فرقه ای به نام مسیحی نامگذاری کرده اند، از این نامگذاری ها چیزی از سعادت عایدشان نمی شود، زیرا اگر اثری داشت جلو این ها را از پیغمبرکشی و همچنین از تکذیب پیغمبران، می گرفت، و از هلاکتشان به وسیله فتنه های هلاک کننده و گناهان بزرگ می رهانید.

معجزات عیسی «ع»

معجزات عیسی "ع"

اشاره

(۱)

معجزات عیسی"ع" به نقل قرآن

قرآن مجید در مواردی معجزات و نشانه های نبوت را که به حضرت عیسی "ع" از طرف خداوند متعال اعطا شده بود، و به اذن الهی آنها را برای مردم ظاهر می ساخت، نقل فرموده است. درآیات فوق می فرماید:

« من از جانب پروردگارتان نشانه هائی آورده ام،

از گِل مجسمه مرغی می سازم و برآن می دمم،

پس به امر خدا مرغی می گردد،

کور مادرزاد، و مبتلای به برص را شفا می دهم،

و مردگان را به اذن الهی زنده می کنم،

و به شما از غیب خبر می دهم که چه می خورید،

و چه ذخیره می کنید،

این معجزات برای شما نشانه حقانیت من است، اگر اهل ایمان باشید! »

از آیه فوق فهمیده می شود که :

-اولاً، آن حضرت این معجزات را مکرر عملی ساخته است.

-ثانیاً، صدور این معجزات به واسطه " اذن" خداوند متعال است، زیرا آن حضرت با آوردن کلمه " اذن الهی" در پایان هر مورد، نشان می دهد که خودش در صدور آنها استقلالی نداشته است، و آن کلمه را تکرار نموده تا

۱- مستند:آیه ۴۹ سوره آل عمران " ... اِنَی قَد جِئتُکُم بِآیَهٍ مِن رَبِّکُم اِنّی اُخلُقُ لَکُم...! " المیزان ج ۶ ص ۲۱

موضوعاتی را که بعدها ممکن است مورد گمراهی عده ای شود – و مقام الوهیت را برای حضرتش قائل شوند – به طور کامل از خود نفی کرده است.

-ثالثاً، از ظاهر آیات شریفه استفاده می شود که معجزات نامبرده از آن حضرت صدور خارجی داشته نه اینکه صرفاً قولی باشد که برای تحدی و اتمام حجت بر مخالفان ذکر کرده باشد.

-رابعاً، خبر دادن آن حضرت از غیب که مردم چه می خورند و چه ذخیره می کنند، معجزه ای از اخبار غیبی است که مخصوص خدای متعال می باشد، و جز خدا و رسولی که خداوند او را مخصوص به وحی کرده باشد، کس دیگر برآن توانائی ندارد، و اتفاقاً از معجزاتی است که هیچ گونه شک و تردیدی به آن راه ندارد، زیرا انسان عادتاً در آنچه خورده یا در خانه ذخیره کرده است، شک نمی کند. ناگفته نماند که معجزات اولی را همه به اذن خدا مقید فرموده ولی این معجزه را به عنوان " انباء" یعنی خبردادن، قید کرده است، زیرا این کلامی است که قیام به عیسی "ع" داشته و لیاقت آنکه به ساحت قدسی الهی مستند باشد، ندارد.

در خاتمه می فرماید:

-اگر در ادعای ایمانتان صادقید، این معجزات نشانه حقانیت من است!

(۱)

سخن گفتن عیسی «ع» در گهواره

قرآن مجید یکی از معجزات تولد فرزند مریم را ضمن بشارت ملائکه به او سخن گفتن این نوزاد در گهواره را یاد می برد و می فرماید:

« فرزند تو، در گهواره و در سن کهولت با مردم سخن گوید،

و او از جمله نیکان و صالحین جهان می باشد! »

از آیاتی که در سوره مریم همین قصه را شرح کرده، نشان می دهد که — سخن گفتن عیسی با مردم در ساعت اولی صورت گرفته که مریم او را در آغوش گرفته و به میان مردم آورد. قطعی است که خود سخن گفتن طفل در آن وقت از معجزات و خوارق عادت محسوب می شود.

۱- مستند:آیه ۴۶ سوره آل عمران " وَ یُکَلِّمُ النّاسَ فی المَهدِ وَ کَهلاً وَ مِنَ الصّالِحینَ ! " المیزان ج ۶ ص۲۱

« مریم طفل خود را در آغوش گرفته و به سوی قومش روان شد،

آنان از روی سرزنش گفتند: " چیز منکری آوردی، ای خواهر هارون!

تو را نه پدری ناصالح، و نه مادری بدکاره بود ! "

مریم پاسخ آنان را با اشاره حواله طفل نمود،

آنان گفتند: " چگونه با طفل گهواره ای سخن گوئیم؟"

آن طفل (به امر خدا به زبان آمد و) گفت:

-همانا من بنده خاص خدایم !

که مرا کتاب آسمانی و شرف نبوت عطا فرموده،

و هرکجا که باشم مرا مبارک قرار داده است! »

(۱)

انواع نعمت ها ومعجزات اعطائی به عیسی"ع"

این آیه معجزات باهره ای را که به دست عیسی بن مریم"ع" ظاهر شده، می شمارد، الّا اینکه علاوه بر شمردن معجزات، بر او و مادرش منت می گذارد:

« به یاد آر روزی را که خداوند به عیسی بن مریم می گوید:

-یاد کن نعمتی را که بر تو و مادرت ارزانی داشتم،

زمانی که من تو را به روح القدس تأئید کردم،

و توانستی در عهد گهوارگی و بزرگی با مردم تکلم کنی،

و زمانی که کتاب و حکمت تعلیمت کردم،

و تورات و انجیلت آموختم،

زمانی که مجسمه ای از گِل به صورت مرغی می ساختی،

و در آن می دمیدی و به اذن من پرنده می شد و به پرواز درمی آمد،

و کور مادرزاد و بیمار برصی را به اذن من شفا می دادی،

و مردگان را به اذن من زنده و از گور بیرون می کردی!

به یاد آر روزگاری را که من تورا از شر بنی اسرائیل حفظ کردم،

همان بنی اسرائیلی که وقتی به ایشان معجزه و بینات می آوردی،

۱- مستند:آیه ۱۱۰سوره مائده " اِذ قالَ اللّه یا عیسیَ بنَ مَریَمَ اذکُر نِعمَتی عَلَیکَ وَ عَلیءِ والِدَتِکَ...! " المیزان ج۱۲ص۴۸

کفارشان می گفتند: این نیست مگر سحری آشکارا!

و به یاد آر روزی را که بر دل حواریون الهام کردم،

که به من و رسولم عیسی بن مریم ایمان بیاورید،

گفتند: ایمان آوردیم، و شاهد باش که ما مسلمانیم! »

تأمل در این آیات نشان می دهد که معجزات نامبرده که بر حسب ظاهر مختص به حضرت مسیح"ع" است، در حقیقت نعمت هائی است که خداوند بر او و مادرش هردو ارزانی داشته است. یعنی معجزه ها و موهبت هائی که از مختصات مسیح است، از قبیل ولادت بدون پدر، تأئید به روح القدس، آفریدن مرغ، شفای کور مادرزاد و پیسی، زنده کردن مردگان به اذن خدا، همگی برای مریم نیز کرامت و نعمت است. پس مسیح و مریم هردو متنعم به این نعمت های الهی هستند!

قرآن کریم می فرماید:

« ما مریم و فرزندش را معجزه ای برای عالمیان قرار دادیم! »

همین تأئید به روح القدس بوده که مسیح را برای تکلم با مردم در گهواره آماده ساخته است، نه اینکه صحبت کردن او در گهواره کرامت دیگری باشد. علاوه بر اینکه اگر مراد از تأئید مسئله وحی و وساطت ملائکه (روح) بود، اختصاص به مسیح نداشت، زیرا سایر انبیاء هم این معجزه را داشتند. ضمناً کتاب و حکمت و تورات و انجیل یکباره و بدون تدریج به آن حضرت القا شده و او همه آنها را به یک امر الهی واحد تلقی نموده است!

و در عین حال خلقت طیر و شفا دادن کور مادرزاد و جذامی همه دنبال هم و بدون فاصله شدن زمان بوده است. همچنین آیه نشان می دهد که مردگانی را که مسیح"ع" زنده کرده، مردگان مدفون بوده اند، و آن جناب افاضه حیات به آنان کرده، و برای از سر گرفتن زندگی در دنیا از قبرها بیرون آورده است. و این مرده زنده کردن مکرر اتفاق افتاده است.

(۱)

نزول مائده آسمانی

این آیات ماجرای نزول مائده آسمانی بر مسیح و یارانش را یادآوری می کند، و

۱- مستند:آیه ۱۱۲سوره مائده "اِذقالَ الحَوارِیّونَ ...هَل یَستَطیعُ رَبُّکَ اَن یُنَزِّلَ عَلَینا مائِدَةً مِنَ السَّمآءِ ...!" المیزان ج ۱۲ ص۵۴

می فرماید:

« به یاد آر زمانی را که حواریون عیسی به او گفتند:

-ای عیسی بن مریم!

آیا پروردگار تو توانائی آن را دارد که مائده ای از آسمان بر ما نازل کند؟

عیسی گفت:

-بپرهیزید از خدا اگر مؤمن هستید!

گفتند:

-می خواهیم از آن مائده بخوریم تا قلبهایمان مطمئن شود،

و بدانیم که تو ما را در ایمانمان تصدیق کرده ای،

و بر آن ما از گواهان باشیم!

عیسی بن مریم عرض کرد:

-بار الها ! ای پروردگار ما ! نازل فرما بر ما مائده ای از آسمان تا برای ما و پیروان کنونی و آینده ما عید و معجزه ای از ناحیه تو باشد!

پروردگارا ! روزی مان کن ! که تو بهترین روزی رسانی!

خدای متعال فرمود:

-من به زودی آن مائده ای را که خواستی نازل خواهم کرد، ولی اگر بعد از آن باز هم کسی کفر بورزد، باید بداند که من اورا عذابی می کنم که احدی از عالمیان را دچار چنین عذابی نکرده ام ! »

این آیات تصریح ندارد که چنین مائده ای نازل شده است، ولی از وعده ای که به طورقطع و بدون قید در آخر آیات داده شده که " من آن را برای شما نازل می کنم...!" معلوم می شود که چنین مائده ای نازل شده است.

در روایات اسلامی آمده که نوع این مائده آسمانی، نان و ماهی، یا نان و گوشت بوده است.

داستان نان و ماهی مسیح در انجیل یوحنا

در کتب مسیحیان داستان مائده ذکر نشده است. البته این موضوع قابل اعتنا نیست، زیرا کسی که از تاریخ اطلاع داشته باشد، و از مسئله گسترش مسیحیت و ظهور

انجیل ها باخبر باشد، می داند که اخبار و کتب مسیحی قابل اعتنا نیستند، زیرا نه کتابهای مقدس مسیحیان به طور تواتر به زمان مسیح مستند می شود، و نه این مسیحیت فعلی به زمان آن جناب متصل می گردد!

البته در بعضی از انجیل ها این مطلب دیده می شود که مسیح"ع" شاگردان خود و جماعتی از مردم را به " نان و ماهی" مختصری به طور اعجاز اطعام کرده است، لکن این داستان با تاریخی که قرآن راجع به مائده بیان می کند، در هیچ یک از خصوصیاتش تطبیق نمی کند!

در انجیل یوحنا، اصحاح ششم، داستان نان و ماهی را چنین ذکر می کند:

۱-بعد از آن مسیح گذشت به پل دریای جلیل (و آن دریای طبریه است.) ۲- جمع کثیری هم به دنبالش رفتند. چون معجزاتی را که در خصوص بیماران انجام می داد، از او دیده بودند. ۳- مسیح بر فراز کوهی شد، و با شاگردانش در آنجا نشست. ۴- و این داستان در ایامی بود که عید فصح یهود (روزی که یهود از مصر بیرون شدند،) نزدیک بود. ۵- مسیح چشم انداخت و دید که جمع کثیری به سویش می آیند، رو به فیلپس کرد و گفت: از کجا نانی تهیه کنیم که این جمعیت بخورند . . . ۸- یکی از شاگردانش که همان اندراوس برادر سمعان پطرس بود، گفت: ۹- در اینجا جوانی است که همراهش پنج گرده نان جو و دو عدد ماهی هست، ولکن این غذای مختصر کفاف این جمعیت را نمی دهد. ۱۰- مسیح گفت: بگوئید مردم تکیه کنند . . . مردم که عده شان به پنجهزار نفر بالغ می شد، همه تکیه دادند. ۱۱- مسیح نان ها را گرفته و شکر گذاشت و آنگاه آنها را در بین شاگردان خود تقسیم نمود و شاگردان این نان ها را به مردمی که تکیه داده بودند، و همچنین دو عد ماهی را تقسیم کردند و هرکس هر چه خواست دادند. ۱۲- پس از آنکه همه سیر شدند مسیح به شاگردانش گفت: پاره نان ها را جمع کنید تا چیزی از آن ضایع نشود. ۱۳- پس آنها را جمع کرده و دوازده زنبیل را از آن پاره هائی که از پنج گرده نان زیادی آمده بود، پر کردند. ۱۴- وقتی مردم این معجزه را از مسیح دیدند گفتند: این مرد در حقیقت همان پیغمبری است که بنا بود به عالم بیاید. ۱۵- و اما مسیح چون دانست که آنها بنا دارند بیایند و او را ببرند و بر خود به پادشاهی منصوب کنند، از آنجا هم برگشته و به تنهائی بر فراز کوه شد.

این بود داستان " نان و ماهی" که در انجیل یوحنا آن را نقل کرده است. همینطور که ملاحظه می کنید با داستان مائده قرآن مطابقتی ندارد.

تحلیل دعای عیسی برای نزول مائده آسمانی

نحوه سؤال کردن حواریون عیسی از آن حضرت با عبارت:

« - آیا پروردگار تو توانائی آن را دارد که مائده ای از آسمان برما نازل کند؟ »

سؤالی است خالی از ادب، ادبی که رعایتش در حق خدای تعالی واجب است! قسمت آخر آیه نیز تهدید بسیار بی سابقه ای است که خدای تعالی فرموده:

- کسی که بعد از مشاهده این آیات و معجزات کفر بورزد، چنان اورا عذابی خواهم کرد که احدی از عالمیان را چنین عذاب نکرده ام !

آیا حواریون به چه جرمی مستحق چنین کیفری شدند؟

در حالی که امت های پیشین نیز از انبیاء خود چنین معجزات و درخواست هائی کرده بودند - قوم نوح و هود و صالح و شعیب و موسی - و گاهی یهود معاصر پیامبر اسلام رفتار بسیار اهانت آمیز داشتند و به مقام پروردگار توهین می کردند، و پیغمبر خدا را به مسخره می گرفتند، لذا سؤالهای بی جا و خارج از ادب باعث چنین تهدیدی نمی شود!

وقتی آنها تهدید شدند که بعد از مشاهده این آیات اگر کفر بورزند، چنان عذاب خواهند شد، این کفر هرچند طغیان بزرگی است، ولی این اختصاص به حواریون نداشته است، و حتی کسانی بودند که بعد از رسیدن به مقام قرب حق و مشاهده آیات الهی مرتد شدند، ولی مستحق چنین تهدیدی نشدند!

وجه تمایز این سؤال چیست؟

این قضیه از جهت سؤالی که در صدر آیه است به معنای مخصوصی از سایر معجزات انبیاء که در قبال درخواستهای امت های خود و یا در ضرورت های دیگر، اقامه کرده اند، متمایز می شود:

توضیح اینکه: معجزاتی که کلام الله مجید نقل کرده چند قسم است-

۱-معجزاتی که پروردگار در همان اوایل بعثت پیامبران به آنان داده تا آنها را تأئید کند و نشانه رسالتشان باشد، مانند:

-معجزه ید بیضاء و یا عصای موسی"ع"،

-زنده کردن مردگان و خلق کردن پرندگان و شفای کورمادرزاد و پیسی به وسیله عیسی "ع"،

-و یا معجزه خود قرآن مجید که به رسول الله "ص" نازل شده است.

۲-معجزاتی که کفار پیامبران خود را به ارائه آن تکلیف کرده اند، مانند:

-ناقه صالح! که در قبال ادامه کفر آنها بعد از نزول معجزه، خداوند آنها را به عذابهای مخوفی دچار کرده است.

-یا عذابهای هفتگانه قوم فرعون مانند: ملخ و سن و قورباغه و غیر اینها،

-یا طوفان نوح، زلزله ثمود، باد صرصر عاد، و امثال آن.

۳-معجزاتی که خداوند سبحان در مواقع لزوم ارائه کرده است، مانند:

-شکافته شدن چشمه از دل سنگ، نزول من و سلوی بر بنی اسرائیل در بیابان، از جا کندن کوه طور و نگهداشتن آن بالای سر بنی اسرائیل، شکافتن دریا به وسیله موسی "ع" ...،

-وعده فتح مکه و خذلان مشرکین قریش، و غلبه روم، و امثال آن در عصر پیامبر گرامی اسلام "ص"،

حال مقایسه کنیم که سؤال و درخواست حواریون چرا این قدر شنیع بوده است؟!

-اصولاً- معجزه برای ظهور حق و اتمام حجت است، و نه چیز دیگر، و برای این امر یک معجزه کافی است، و سؤال از تکرار آن جز بازیچه گرفتن آیات خدا و لعب با مقام ربوبی و تردید بی جا، هیچ معنائی دیگر ندارد! و این خود بزرگترین طغیان و استکبار است!

-و اگر این عمل از مؤمنین سر بزند گناه و زشتی آن نمودارتر است، خصوصاً مؤمنینی که معجزات الهی را با چشم خود دیده اند و بعد ایمان آورده اند!

-این حواریون که چنین سؤال و اشتباهی را مرتکب شدند، خود از اصحاب و از خاصان مسیح "ع" بودند، و تمامی معجزات آن حضرت را دیده بودند، و بالاتر از همه خود مسیح و مادرش را که بالاترین معجزه بودند، دیده بودند - تولد بدون پدر، تکلم در گهواره، تأئید به روح القدس، و کرامت ها و معجزه های روزانه او- با این حال درخواست کردن حواریون برای معجزه ای به سلیقه خودشان، یعنی مائده، بعد از مشاهده آن همه معجزه از طرف خدا،

عمل بسیار زشتی بود، به طوری که بلافاصله مسیح علیه السلام آنها را از خشم الهی متنبه می سازد، و می فرماید:

« اَتَّقوااللّهَ اِن کُنتُم مُؤمِنینَ ! بترسید از خدا اگر مؤمن هستید!»

چگونه حواریون درخواست خود را اصلاح کردند؟

زننده بودن درخواست حواریون چنان مشخص بود که خود آنان نیز، پس از شنیدن جواب عیسی"ع" شروع به توجیه خواسته خود کردند، و گفتند: غرض ما از این درخواست تنها خوردن و تفنن کردن به امور خارق العاده و بازیچه گرفتن آیات الهی نیست، بلکه هدف ما تکمیل علم خود و ازاله خاطرات سوء از دلهایمان و گواه بودنمان برآن معجزه بوده است.

در هر صورت، از درخواست خود برای خوردن از مائده آسمانی صرف نظر نکردند، و در اثر پافشاری آنها حضرت عیسی"ع" از پروردگار خود خواهش کرد که آنها را به مائده ای که خواسته اند، اکرام نماید.

چون این معجزه در نوع خود منحصر است به امت عیسی "ع"، و برخلاف سایر معجزات که در حال ضرورت انجام می شده، بدون هیچ ضرورت، و تنها به خاطر اقتراح در یک امر غیرلازم، انجام یافته است، از همین جهت عیسی"ع" به درخواست خود عنوانی داد که صلاحیت داشته باشد، و سؤال خود را از ساحت عظمت و کبریائی خداوند به آن عنوان توجیه نماید، لذا عرض کرد:

« بارالها ! نازل کن برما خوانی از آسمان،

تا برای همه ما، از اولین و آخرین، عیدی باشد! »

پروردگار مسیح دعای او را مستجاب کرد، الّا اینکه شرط کرد که هرکس نسبت به این معجزه کفر بورزد، عذاب آن کس هم بی سابقه و هم عذابی خواهد بود که کسی تا کنون به آن معذب نشده است!

(۱)

درخواست مائده، و ادب دعای عیسی"ع"

قرآن مجید از تاریخ حیات حضرت عیسی"ع" زمانی را برای ما نقل می کند که برای نزول مائده آسمانی به درگاه الهی دعا می کند. عیسی "ع" با ادب خاصی درخواست بی جای شاگران خود را در برابر ساحت پروردگار خود چنین توجیه می کند:

۱- مستند:آیات مندرج در متن المیزان ج ۱۲ص۱۶۱

« بارالها ! پروردگارا !

نازل فرما برما، مائده ای از آسمان،

تا برای ما، و پیروان کنونی و آینده ما عید باشد،

و از ناحیه تو نیز یک معجزه باشد،

پروردگارا !

روزی مان کن! که تو بهترین روزی دهندگانی ! » (مائده ۱۱۴)

از سیاق داستان درخواست حواریون مسیح از آن جناب، در قرآن کریم، چنین استفاده می شود، که درخواست نزول مائده از سؤالات شاق بر آن جناب بوده است، زیرا گفتاری که از آنان حکایت کرده که گفتند:

« - ای عیسی!

آیا پروردگار تو توانائی آن را داردکه مائده ای از آسمان برما نازل کند؟! »

این درخواست به ظاهرش مشتمل بوده بر پرسش از قدرت خدای سبحان، و این پرسش با ادب عبودیت نمی سازد، اگر چه مقصود در واقع پرسش از مصلحت بوده و نه از اصل قدرت، لکن رکاکت تعبیر در جای خود محفوظ است!

این سؤال از لحاظ دیگر درخواست معجزه ای دیگر بوده است، و این نیز بی ادبی آنان را می رساند زیرا معجزات باهره عیسی مسیح"ع" از هر جهت بر آنان احاطه داشت، و با آنهمه معجزات که قبلاً دیده بودند، نیاز به این معجزه دلبخواهی نبود!

عیسی"ع" خودش، و وجودش بدون پدر، تکلمش درگهواره، زنده کردن مرده، خلق مرغ، شفای اکمه و ابرص، خبردادن از غیب، علم به تورات و انجیل و حکمت، همه و همه معجزه بود، و برای کسی جای شکی باقی نمی گذاشت. پس اینکه حواریون با چنین معجزاتی از مسیح درخواست معجزه ای مخصوص به خود کردند، بی شباهت به بازیچه گرفتن آیات خدا و بازی گرفتن خود آن جناب نیست! از همین جهت مسیح با عبارت " تقوا پیشه کنید، و از خدا بترسید، اگر مؤمن هستید!" آنان را توبیخ کرد.

لکن از آنجائی که حواریون درباره تقاضای خود پافشاری کردند و آن را با عنوان اطمینان قلب و شهادت و صداقت توجیه کردند، و بالاخره او را مجبور به چنین درخواستی از خدای متعال نمودند.

ناگزیر آن حضرت با ادبی که خدای سبحان به او ارزانی داشته بود، سؤال آنان را به نحوی که بتوان به درگاه عزت و کبریائی

خدا برد، اصلاح کرد.

-اول، اینکه آن را عنوان "عیدی" داد که اختصاص به امت او و خود او باشد،

-دوم، اینکه توجیهات حواریون را با عبارت " آیتی از جانب تو،" خلاصه کرد،

-سوم، غرض خوردن را که آنها مقدم بر همه اغراض ذکر کرده بودند، او در آخر آورد و هم اینکه لباسی برآن پوشانید که با ادب حضور موافق تر بود، و آن اینکه عرض کرد: " وَ ارزُقنا " و ذیل آن گفت: « وَ اَنتَ خَیرُ الرّازِقینَ ! »

- چهارم، ادب دیگری که به کلام خود داد این بود که دعای خود را با کلمه "رب" و " ربنا " آغاز کرد، و این زیادتی ندا در دعای مسیح"ع" برای رعایت ادب نسبت به موقف دشوارتر خود بود.

(۱)

خصوصیات دعای نزول مائده

عیسی علیه السلام در مقابل تقاضای حواریون برای نزول مائده آسمانی دست به دعا برداشت، و از خداوند متعال درخواست مائده کرد.

با توجه به کیفیت خاص این دعا و موقعیتی بسیار خطیری که در قبال اصرار حواریون در درخواست این معجزه پیش آمده بود، مسیح"ع" با ادب خاصی که نشانه پیامبران بزرگوار الهی است، درخواست آنها را به درگاه خداوند چنین بیان کرد:

« بارالها ! پروردگارا !

نازل فرما برما مائده ای از آسمان،

تا برای ما،

و پیروان ما از نسل حاضر و از نسلهای آینده،

عیدی باشد، و آیتی از جانب تو !

پروردگارا ! روزی مان کن !

که تو بهترین روزی دهندگانی! »

در مطالب قبلی گفتیم که حواریون عیسی گفتند که آیا خدای تو می تواند برای ما مائده ای از آسمان نازل کند، و این درخواست آنان پس از سالها مشاهده معجزات الهی به دست عیسی دارای چندان قباحتی بود که عیسی "ع" آنها را به ترس و پرهیزکاری از خدا دعوت کرد، ولی در قبال اصرار آنها و عذرخواهی شان - که این مائده را به خاطر " خوردن" آن و اطمینان قلبشان و تصدیق ایمان و گواهی شان، می خواهند -

۱- مستند:آیه۱۱۴سوره مائده " قالَ عیسیَ بنُ مَریَمَ اَللّهُمَّ رَبَّنا اَنزِل عَلَینا مائِدَةً مِنَ السَّمآءِ ...!" المیزان ج ۱۲ص۱۶۱

حضرت مسیح دست به دعا برداشت و خدای خود را چنین ندا کرد: « اللهم ربنا ! »

در اینجا شش خصوصیت عمده این دعا را ذکر می کنیم:

۱-این دعا در میان همه دعاها و تقاضاهائی که در قرآن مجید از انبیاء علیهم السلام حکایت شده است، دارای خصوصیتی است که در هیچ یک از آنها نیست، و آن افتتاح دعاست به " اللهم ربنا ! " و سایر دعاهای پیامبران با عبارت " رب" یا " ربنا" شروع می شود، و دارای این خصوصیت نیست. این خصوصیت صرفاً به خاطر دقت مورد است و هول مطلع !

۲-سپس مسیح"ع" عنوانی به مائده داد که صلاحیت داشته باشد، و غرض او و اصحابش قرار گیرد، و آن این بود که او و امتش روز نزول مائده را " عید" بگیرند. این ابتکار کار مسیح"ع" بود، و در درخواست حواریون از مسیح چنین عنوانی وجود نداشت.

۳-دیگر اینکه مسیح"ع" با اینکه این پیشنهاد از طرف حواریون بود، به عنوان عموم " ما " مطلب را ادا کرد، و به همین تعبیر زیبا مطلب را از صورت درخواست معجزه با وجود معجزات بزرگ الهی در دسترس و پیش چشم همه بیرون آورد و طوری ادا کرد که مرضی رضای پروردگار و غیر منافی با مقام عظمت و کبریائی او باشد، چوت عید گرفتن دارای آثار حسنه ای است، مانند وحدت کلمه، و تجدید حیات ملی، و مسرت دلهای مردم، و اعلان دین در هر بار که فرا می رسد. این عید از مختصات قوم عیسی است، و این معجزه هم بی سابقه و از خصایص مسیحیت است.

۴-عیسی"ع" بعد از آنکه فائده اساسی نزول مائده را که همان عید بودن است ذکر نمود، دنبالش عرض کرد: می خواهیم این مائده معجزه ای باشد، یعنی همان عید بودن روز نزول مائده را غرض اصلی خود اعلام کرد، و نشان داد که غرض اصلی شان معجزه نیست، زیرا سراسر زندگی آن حضرت معجزه بوده است، و اگر غرض اصلی معجزه بود نتیجه این درخواست نامطلوب می شد.

۵-خوردن از مائده آسمانی را حواریون به عنوان اولین غرض خود از این درخواست اعلام کرده بودند، و لکن مسیح"ع" آن را در ضمن فواید ضمنی و در آخر از همه ذکر کرد، و جمله را با اعتراف به" خیرالرازقین" بودن خدا تمام کرد، و نشان داد که خداوند بدون درخواست هم روزی رسان

است.

۶-کلمه " خوردن" را هم برداشته و به جایش کلمه " رزق" را به کار برد و بلافاصله گفت: " تو بهترین روزی دهندگانی ! "

این نکات دلیل است بر اینکه این پیغمبر عظیم الشأن خدا تا چه اندازه نسبت به پروردگار خود مؤدب بوده است، مخصوصاً وقتی کلام او را با کلام حواریون مقایسه کنیم، با اینکه هر دو در مقام ادای یک چیز یعنی "نزول مائده" بودند. می بینیم که عیسی"ع" حرف آنها را گرفته و چیزی برآن اضافه و کم کرد، و بعضی حرف ها را حذف یا مقدم و مؤخر نمود تا بدین وسیله کلام سراپا اشکال حواریون را به صورتی درآورد که برای عرضه به درگاه عزت و ساحت عظمت پروردگار لایق شود، و از جهت مشتمل بودن آن بر آداب عبودیت، زیباترین کلام شود، و خواننده را بیش از پیش دچار شگفتی سازد!

تعلیمات عیسی«ع» و تحریفات کلیسا

چگونه دین مسیح تحریف شد!

اشاره

(۱)

عیسی چه گفت؟

قرآن شریف تذکر می دهد که "عیسی" بنده خدا و فرستاده اوست، و بیان می دارد که آنچه مردم به او نسبت می دهند، هیچ کدام را او نگفته است! او به مردم غیر از رسالت خود چیز دیگری نفرموده است.

قرآن می فرماید:

« آنگاه که خدا به عیسی گفت:

-آیا تو مردم را گفتی که من و مادرم را دو خدای دیگر سوای خدای عالم اختیار کنید؟

عیسی گفت:

-خدایا تو منزهی !

مرا هرگز نرسد که چنین سخنی به ناحق گفته باشم،

اگر هم من گفته بودم، تو خود می دانستی، زیرا تو از اسرار من آگاهی، و من از اسرار تو آگاه نیستم!

همانا توئی که به همه اسرار جهانیان آگاهی داری!

من به آنان چیزی نگفتم جز آنچه مرا به آن فرمان دادی.

من تا در میان آنان زندگی می کردم گواه اعمالشان بودم،

ولی پس از آنکه مرا قبض روح کردی، تنها تو خود نگهبان و ناظر احوال آنان بودی، زیرا تو بر هر چیز گواهی !

۱- مستند:آیات و تحلیل مندرج در متن المیزان ج ۶ ص۱۵۱

اگر عذابشان کنی بندگان تواند، و اگر ببخشی، تو خود عزیز و حکیمی !

خدا گفت:

-این روزی است که راستگویان را راستی شان سود دهد! »

همین کلام عجیبی که قرآن کریم از آن حضرت در مقام پاسخ به خداوند متعال حکایت می کند، خود معرف نظریه عیسی است.

عیسی"ع" در این کلام تذکر می دهد که او خودش را نسبت به پروردگار عالم جز بنده ای که به میزان " امر" و فرمان خداوندی حرکت کند، نمی بیند، و مأموریتش جز در قسمت دعوت نمودن مردم به پرستش خدای یگانه چیز دیگری نیست، و هم توضیح می دهد که در مقام امتثال فرمان حق به مردم جز آنچه مأمور بوده، نگفته است. و در ناحیه مردم، جز تحمل شهادت بر اعمالشان وظیفه ای نداشته است، و آنچه فردای قیامت هم خدای متعال درباره آنان – از آمرزش یا عذاب – عملی کند، دخالتی ندارد.

قرآن مجید صراحتاً " شفاعت" را در روز قیامت برای عیسی "ع" ثابت می کند، لکن آن غیر از "فدائی" است که مسیحیان درباره عیسی عقیده دارند. زیرا "فداء" که به معنی " فدیه دادن و عوض گرفتن" است، در حقیقت، باطل ساختن دستگاه جزاء و پاداش است، و موجب از بین بردن سلطنت مطلقه الهی است.

آنچه مسیحیان درباره عیسی گفتند:

مسیحیان اگرچه بعد از عیسی"ع" از حیث کلیات آراء و عقاید، مذاهب مختلفی پیدا کردند، به طوری که شماره آنها از هفتاد فرقه متجاوز است، لکن قرآن شریف بیشتر اهتمام به گفته های آنان درباره عیسی و مادرش مریم نموده و به واسطه آن که آن سخنان با موضوع " توحید" – که غرض اصلی دین فطری انسانی و دعوت قرآنی است، – تماس بیشتری دارد، و تنها آن ها را مورد گفتگو قرار داده است. اما جزئیات دیگری مانند مسئله " تحریف" و " فدا" را به اندازه موضوع "توحید" اهمیت نداده است.

آنچه قرآن شریف در آن زمینه از آنان حکایت می کند، در آیات زیر مذکور است

۱-« نصاری گویند: مسیح پسر خداست! » (توبه ۳۰)

۲-« گفتند: خدای رحمن دارای فرزند است، خدا منزه از آن می باشد!»

(انبیاء ۲۶)

۳-« آنان که گفتند: خدا او همانا مسیح پسر مریم است، محققاً کافر شدند!» (مائده ۷۲)

۴-« آنانکه گفتند: خدا سومین از سه اقنوم است - اب و ابن و روح القدس - محققاً کافر شدند! » (مائده ۷۳)

۵-« ای اهل کتاب قائل به تثلیث نشوید! (یعنی اب و ابن و روح القدس را خدا نخوانید!) » (نساء ۱۷۱)

چون آیات فوق از حیث مضمون و معنی متفاوتند، لذا بعضی آنها را حمل بر اختلافی کرده اند که در مذاهب آنها در آن زمینه وجود داشته است. مانند:

-مذهب " ملکانیه" که قائل به فرزندی عیسی به نحو فرزندی حقیقی است.

-مذهب " نسطوریه" که قائل است " نزول" و " نبوت" عیسی از قبیل اشراق و تابیدن نور به جسم شفاف می باشد.

-مذهب " یعقوبیه" که قائل به انقلاب بوده و معتقدند خدای متعال منقلب به گوشت و خون شده، و به صورت بشر یعنی عیسی جلوه کرده است.

لکن قرآن شریف ظاهراً اهتمامی به خصوصیات مذاهب آنان نداشته، و تنها کلمه مشترکه ای را که بین تمام آنها دائر است (چون فرزند خدا بودن عیسی، و این که او از سنخ وجود خدای تعالی است، همچنین موضوع " تثلیث" که متفرع بر آن می باشد - اگرچه در تفسیر آن اختلاف کردند و به مشاجرات دامنه داری پیوستند-) ذکر نموده است. دلیل روشنی که سخن ما را ثابت می کند وحدت احتجاجی است که در قرآن شریف علیه تمام آن مذاهب ایراد شده است.

انجیل ها از زبان عیسی چه گفتند؟

تورات و انجیل فعلی از طرفی تصریح به یگانگی خدای سبحان می کنند، و از طرف دیگر در انجیل درباره عیسی"ع" تصریح به " پسر خدا بودن" و همچنین تصریح به این که " ابن" همان " اب" است و نه غیر آن، می نمایند.

مسیحیان موضوع " فرزند خدا بودن" را حمل بر تشریف نکردند! با اینکه در جاهای متعددی از انجیل تصریح به آن شده است:

(متن فارسی زیر از انجیل چاپ و ترجمه سال ۱۸۷۸ نقل می شود.)

در انجیل متی باب پنجم می گوید: « ... تا پدر خود را که در آسمان است " فرزندان" باشید ... پس کامل باشید، چناچه " پدر شما" که در آسمان است کامل است.»

-باز در همان انجیل و همان باب است: «... تا اعمال حسنه شما را ببیند و

اسم " پدر شما" را که در آسمان است، تمجید نماید.»

-در باب ششم همان انجیل گوید: « ... و اگر نه پیش پدر خود که در آسمان است، اجر نخواهید داشت. »

-در ادامه همان باب می گوید: «... پس بر این طریق دعا کنید شما که " ای پدر ما که در آسمانی نام تو مقدس باد! " »

در انجیل لوقا باب بیستم دارد که: « پس رحیم شوید، آنچنانکه پدر شما رحیم است. »

در انجیل یوحنا باب بیستم راجع به سخنی که عیسی به مریم مگدلیه گفت: « به نزد برادران من برو، و به آنها بگو که من به نزد " پدر خود و پدر شما" و " خدای خود و خدای شما" بالا می روم.»

چنانکه ملاحظه می کنید در این کلمات و امثال آن از فقرات دیگر که در انجیل ها ذکر شده تماماً اسم "رب" را به خدای سبحان – نسبت به عیسی و غیر او – از باب تشریف اطلاق کرده است.

به هر حال گرچه از بعض موارد آن استفاده می شود که این " فرزندی و پدری" یک نوع استکمال است که مؤدی به اتحاد می شود، چنانکه در انجیل یوحنا باب ۱۷ چنین دارد:

« عیسی این سخنان را گفت و چشم های خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: - ای پدر! وقت آن رسیده است که پسر خود را جلال بده تا آنکه پسر نیز تو را جلال دهد - و من درباره اینها تنها سؤال نمی کنم بلکه برای آنهائی که به جهت کلام اینها بر من ایمان خواهند آورد - تا آنکه همه یک باشند، آن چنانکه تو ای پدر در من هستی و من در تو، آنها نیز در ما یک باشند تا آنکه جهان باور کند که تو مرا فرستادی - و آن جلالی که تو به من داده ای من به آنها داده ام، تا آن چنانکه ما یک هستیم، آنها نیز یک باشند، من در آنها، و تو در من، تا آنکه به اتحاد کامل برسند، تا آنکه جهان بداند که تو مرا فرستادی، و اینکه دوست داشتی ایشان را آنچنانکه مرا دوست داشتی ! »

لکن با این وصف در انجیل های امروزی جملات دیگری یافت می شود که ظاهر آنها با تشریف و مانند آن سازگار نیست:

در انجیل یوحنا باب چهاردهم گوید: « "ثوما" به وی گفت: ای خداوند! ما نمی دانیم تو به کجا می روی، پس راه را چگونه می توانیم دانست؟ عیسی به او گفت که من راه راستی و حیاتم، هیچ کس به نزد پدر به غیر از وسیله من نمی آید. اگر شما مرا می شناختید، پدر مرا نیز می شناختید. از این به بعد او را می شناسید، و او را

دیده اید! - فیلپتوس به او گفت: ای خداوند پدر را به ما نشان بده که برای ما کافی است - عیسی به او گفت: ای فیلپتوس من این قدرمدت با شما هستم، تو مرا نشناخته ای، آن کس که مرا دیده است، پدر را دیده است! - تو چگونه می گوئی که پدر را به ما نشان بده؟ - آیا تو باور نمی کنی که من در پدر هستم و پدر در من - سخن هائی که من به شما می گویم، از خود نمی گویم، بلکه پدر که در من است، همان این کارها را می کند - مرا باور کنید که من در پدر هستم، و پدر در من ! »

باز در انجیل یوحنا باب هشتم دارد: « زیرا که من از خدا بیرون شدم و آمدم زیرا که من نه از خود آمده ام بلکه او مرا فرستاده است.»

در باب دهم دارد: « من و پدر یک هستیم.»

در انجیل متی باب ۲۸ دارد: « عیسی به شاگردانش گفت: بروید و تمامی قبایل را از شاگردان نمائید، به غسل تعمید دادن آنها را به اسم اب و ابن و روح القدس . »

در انجیل یوحنا باب اول دارد: « در ابتدا کلمه بود، و آن کلمه نزد خدا بود، و آن کلمه خدا بود- و همان در ابتداء نزد خدا بود - و هر چیز به وساطت آن موجود شد، و به غیر از او هیچ چیز از چیزهائی که موجود شده است، وجود نیافت - در او حیات بود، و آن حیات روشنائی بود .»

این ها و مانند آن از کلمات دیگری که در انجیل واقع شده، تنها چیزی است که مسیحیان را به " تثلیث در وحدت" واداشته است.

مراد از " تثلیث در وحدت" محفوظ داشتن عقیده " پسر خدا بودن عیسی" در عین توحید و وحدت خداست، همان توحیدی را که خود عیسی در تعلیمات خود ذکر نموده است.

در انجیل مرقس باب ۱۲ دارد: « سر همه احکام این است: ای بنی اسرائیل بشنو! خداوندی که خدای ماست، یک خداوند است! »

خلاصه نظرات مسیحیان درباره عیسی

خلاصه آنچه در این باره گفته اند (گرچه به معنای معقولی بر نمی گردد) آن است که ذات احدیت ذات واحدی است که دارای " اقانیم ثلاثه" می باشد.

(مراد از " اقنوم" صفتی است که ظهور و بروز و تجلی یک شئ برای غیر خود با آن صورت می گیرد، و در عین آنکه " صفت" غیر " موصوف" چیز دیگری نیست!)

" اقانیم ثلاثه" عبارتند از:

-اقنوم وجود،

-اقنوم علم،

-اقنوم حیات،

-" اقنوم علم" کلمه و " اقنوم حیات" روح است.

این اقانیم ثلاثه همان " اب و ابن و روح القدس" می باشد که " اب" اقنوم وجود، " ابن" اقنوم علم و کلمه، و " روح القدس" اقنوم حیات است. به عبارت دیگر، منظور آن است که " ابن" که همان کلمه است، و اقنوم علم از نزد " اب" و پدر خود که اقنوم وجود است، به همراهی " روح القدس" که اقنوم حیات است، و از آن موجودات روشن گردیده اند، نازل شده است.

این بود خلاصه ای از آنچه در این زمینه گفته اند، لکن در تفسیر و شرح آن طوری باهم اختلاف کرده اند که تعداد مذاهب مختلفشان به هفتاد فرقه رسیده است.

آنچه قرآن شریف گفته و فشار آورده همان مطلبی است که همگی در آن متفق القولند و آن " تثلیث وحدت" است!!

(۱)

مسیح را چه نوع پسر خدا می دانند؟

قرآن مجید این موضوع را از نصاری نقل نموده که گفتند - مسیح پسر خداست! و به دنبال آن می فرماید:

« این عقیده ایشان است که به زبان هم جاری می سازند،

اینها در عقیده مانند همان کسانی شدند که قبلاً کفر ورزیده بودند،

خدا ایشان را بکشد!

چگونه افتراهای کفار در ایشان اثر می گذارد!؟ »

آیه فوق این معنا را می رساند که گفتار مسیحیان مبنی بر اینکه عیسی پسر خداست شبیه گفتاری است که در امم گذشته بودند، و مقصود از ایشان بت پرستان است که بعضی از خدایان خود را پدر خدایان، و برخی را پسر آن دیگری می دانستند. بعضی را الهه مادر، و برخی دیگر را اله همسر نام می نهادند. همچنین وثنی های هندوچین و مصر قدیم و دیگران که معتقد به "ثالوث" و اقانیم ثلاثه بودند.

رخنه کردن عقاید وثنیت در دین نصاری و یهود از حقایقی است که قرآن کریم در آیه مورد بحث آن را آشکار نموده و از

آن پرده برداشته است.

۱- مستند:آیه۳۰ سوره توبه " وَ قالَتِ النَصاری المَسیحُ ابنُ اللهِ...." المیزان ج ۱۸ ص۸۱

در عصـر حاضـر گروهی از محققین وادار شدند مندرجات کتاب مقدس آنها را با مذاهب بودائیان و برهمنان تطبیق دهند و به دست آورند که معارف انجیل و تورات طابق النعل بالنعل و موبه مو مطابق با خرافات بودائیان و برهمنان است.

حتی بسـیاری از داسـتانهای انجیل عین همان حکایت هائی است در آن دو کیش موجود است، و در نتیجه برای هیـچ محقق و اهل بحثی هیچ تردیدی نماند که کاشف حقیقی این مطلب و مبتکر آن قرآن کریم و آیه زیر است که فرموده:

« یُضاهِؤُنَ قَولَ الَّذینَ کَفَروُا مِنْ قَبلُ - شبیه می کنند قول خود را به قول کفاری که در امم پیشین بودند.!»

(۱)

استدلال قرآن در نفی الوهیت عیسی

قرآن مجید در آیات فوق ساحت قدس "عیسـی مسـیح" علیه السـلام را از آنچه اهل کتاب درباره اش گمان می داشتند، منزه می سازد، و می فرماید:

« بشری را که خدا نعمت "کتاب و حکم و نبوت" بخشیده است،

نمی رسد که به مردم بگوید:

-مرا به جای خدا پرستش کنید!

بلکه شما را دعوت می کند که چون کتاب الهی را می آموزید،

و تدریس می کنید، خدائی شوید!

چنان پیامبری هرگز شما را امر نمی کند،

که فرشتگان و پیامبران را خدایان خود بگیرید!

چگونه ممکن است، پس از آنکه به خدای یگانه ایمان آورده اید،

شما را به کفر دعوت کند!؟ »

مفهوم آیات فوق این است که می گوید:

-چنان نیست که شما گمان می کنید! عیسی نه مقام ربوبیت دارد، و نه خودش اصلاً چنین ادعائی کرده است!

۱- اما این که مقام ربوبیت را دارا نیست جهتش این است که او مانند دیگران مخلوق و آفریده ای است که مادرش به او حامله شد و او را زائید، و مانند

۱- مستند:آیه۷۹ سوره آل عمران "ماكانَ لِبَشَرٍ اَن يُؤتَيَهُ اللهُ الكِتابَ وَالحُكمَ وَالنُّبُوَّهَ ثُمَّ يَقُولَ لِلناسِ كوُنوُا عِباداً لى!" الميزان ج۶ص۱۳۸

دیگران تربیت کرد، و تنها امتیاز او با دیگران موضوع نداشتن پدر است که " آدم" نیز چنان بود. پس مثل او نزد خدا مثل " آدم" است و بس!

۲-اما اینکه خودش نیز ادعای چنین مقامی را نکرده است، به این دلیل است که او پیغمبری است که " کتاب" و " حکم" و " نبوت" به او عطا شده است. روشن است که چنین شخصی هرگز از روش بندگی تجاوز نمی کند، و از لباس رقیت خارج نمی شود.

چگونه ممکن است به مردم بگوید مرا پروردگار خود بدانید و پرستش کنید، یا مردم را به پرستش مخلوق دیگری دعوت کند؟ و به بنده ای از بندگان خدا مقامی را بدهد که سزاوار او نیست؟

ممکن نیست پیغمبری از پیغمبران مقام رسالتی را که خدا به او کرامت فرموده، نفی نماید، و حق مسلم را منکر شود.

(توضیح اینکه طایفه ای از اهل کتاب که " صابئین" نامیده می شوند، ملائکه را پرستش می کردند، و عمل خود را هم به دعوت دینی نسبت می دادند. همچنین عرب های جاهلیت ملائکه را " دختران خدا" می نامیدند و خود را هم متدین به دین ابراهیم"ع" می دانستند. یهود نیز در پرستش پیامبران می گفتند " عُزیر پسر خداست،" در حالی که موسی چنین چیزی را تجویز نکرده و در تورات هم جز وحدانیت پروردگار عالم چیزی دیگری نیست!)

(۱)

مقایسه خدایان مشرکین با عیسی"ع"

در این قسمت از سوره زخرف موضوع پیرامون جدال مردم درباره مثلی است که به عیسی بن مریم "ع" زده شد:

« و چون عیسی بن مریم مثل زده می شود، ناگهان قوم تو سر و صدا و قهقهه راه می اندازند و می گویند:

-آیا خدایان ما بهتر است یا عیسی؟! »

آنچه از تدبر و دقت در این آیه بر می آید، با در نظر گرفتن اینکه این سوره در مکه نازل شده، و با قطع نظر از روایات، این است که منظور از جمله " چون به عیسی بن مریم مثل زده شود،" آیات اول سوره مریم است، چون تنها سوره ای که در مکه

۱- مستند:آیه۵۷ سوره زخرف " وَ لَمّا ضُرِبَ ابنُ مَریَمَ مَثَلاً اِذا قَومُکَ مِنهُ یَصِدّوُنَ...." المیزان ج ۳۵ ص۱۸۴

نازل شده و داستان حضرت مریم به طور مفصل در آن آمده است، سوره مریم است، که در آن داستان عده ای از انبیاء علیهم السلام نیز آمده است.

خدای سبحان در ادامه آیه می فرماید:

« ... این مثل را نزدند مگر به این منظور که با تو جدال کنند،

بلکه اینان اصولاً مردمی مصر در خصومتند،

وگرنه عیسی که خدا نبود،

او نبود مگر بنده ای که ما بر او انعام کردیم،

و مثلی برای بنی اسرائیلش قرار دادیم...! »

مراد به مثل بودن حضرت عیسی این است که آن جناب آیتی عجیب از آیات الهی است که نامش مانند مثل های جاری بر سر زبانهاست.

معنای آیه این است که پسر مریم جز بنده ای که تظاهر به بندگی ما می کرد، نبود، بنده ای بود که ما بر او انعام کردیم و نبوتش دادیم، و به روح القدس تأئیدش کردیم، و معجزاتی روشن بر دستش جاری ساختیم، و انعام های دیگر به او کردیم، و او را آیتی عجیب و خارق العاده قرار دادیم تا به وسیله او حق را برای بنی اسرائیل بیان کرده باشیم!

این آیه در رد نظر مشرکین است که خواستند خدایان خود را در الوهیت بر مسیح برتری دهند، و حاصل جواب این است که مسیح اصلاً اله نبود که در مقام مقایسه او با الوهیت خدایان خود برآئید و بلکه او تنها بنده ای بود که خدا بر او انعام کرد!

(۱)

شهادت عیسی"ع" علیه مسیحیت

این آیات گفتگوی خدای تعالی را با مسیح بن مریم درباره آنچه که مسیحیان در حق وی گفته اند حکایت می کند، و گویا غرض از نظم و نسق این آیات اعترافاتی است که عیسی"ع" به زبان خود کرده، و وضع زندگی دنیوی خود را حکایت کرده باشد، که حق او نبوده درباره خود ادعائی کند که حقیقت ندارد، چه او دربرابر چشم خدا بوده، چشمی که نه خواب دارد و نه کم نور می شود، و این که او ذره ای از آنچه خداوند برایش محدود و معین کرده، تجاوز نکرده است. او چیزی نگفته جز آنچه را که مأمور بوده

۱- مستند:آیه۱۱۶تا۱۲۰سورهمائده "وَاِذقالَ اللهُ یا عیسی بنَ مَریَمَ ءَ اَنتَ قُلتَ لِلناسِ اتَّخِذونی وَ اُمّی اِلهَینِ...؟" المیزان ج۱۲ص۸۱

بگوید، و کاری نکرده جز آنچه خداوند مأمورکرده، انجامش دهد، و آن کار همان شهادت و گواهی است.

آیات قرآن شریف چنین آغاز می شود:

« و به یاد آر زمانی را که خدای تعالی به عیسی بن مریم فرمود:

-آیا تو به مردم گفتی که ای مردم مرا و مادرم را،

به غیر خدا دو معبود دیگر بگیرید؟!

عیسی گفت:

-پروردگارا ! منزهی تو !

شایسته من نیست چیزی را بگویم که حق من نیست!

و فرضاً هم اگر گفته باشم تو خود آن را شنیده و دانسته ای!

آری تو میدانی آنچه را که در نفس من است،

و این منم که به چیزهائی که در نزد توست آگاهی ندارم!

به راستی، آری تو علّام الغیوبی !

من به مردم چیزی را جز آنچه که تو دستور دادی نگفتم،

و تو دستور دادی بگویم:

-خدای را که پروردگار من و پروردگار شماست بپرستید!

من تا زمانی که در میان آنها بودم شاهد اعمال آنها بودم،

پس از اینکه مرا به سوی خود خواندی،

تو خودت مراقب و شاهد بر آنان بودی،

و تو به هر چیز شاهدی ! »

زمان این گفتگو روز قیامت است. در این گفتگو به جای کلمه " مریم" از کلمه " مادرم " استفاده شده، تا فهمیده شود که تولد عیسی از مریم (بدون وجود پدر) مانند یک فرد انسانی بوده است، و نیز به این دلیل که این شرایط تولد آن حضرت بوده، که مسیحیان را به هوس پرستش آن دو انداخته است!

شاهد بودن عیسی"ع" به اعمال قوم خود

« تا در میان ایشان بودم شاهد اعمالشان بودم،

پس از این که مرا به سوی خود خواندی تو خودت مراقب و شاهد بر آنان

بودی،

و تو بر هر چیز شاهدی! »

عیسی"ع" در این کلام نیز وظیفه دیگری را که از جانب خدای سبحان به عهده دارد، بیان نموده و آن شهادت بر اعمال است. نکته مهمی که در این آیه دیده می شود، این است که خداوند هم در ایام زندگی عیسی"ع" و هم بعد از او شهید بوده است. پس در آن ایامی هم که عیسی"ع" شهید و ناظر بر امت بوده، در حقیقت واسطه در شهادت بوده، نه شهید به استقلال!

این مانند سایر تدبیرات الهی است که بعضی از بندگان خود را گاهی موکل بر بعضی از امور می نماید، ولی او خود بر همه امور از قبیل: رزق، زنده کردن، میراندن، حفظ، دعوت بندگان، هدایت آنان، و امثال آن، وکیل است!

پس از این دو آیه شریفه که حال مسیح"ع" را حکایت می کند، معلوم شد که ساحت مقدس آن جناب از این خرافات که ملت مسیح در حق وی می گویند، منزه و بری است، و وی مسئول آنچه می گویند و می کنند، نیست، و لذا خود مسیح در آخر کلامش عرض کرد:

«- اگر عذابشان کنی، اختیار داری،

چه آنان بندگان تو هستند،

و اگر از جرمشان در گذری باز هم امر به دست توست،

زیرا تو عزیز و حکیمی ! »

عیسی"ع" نشان می دهد که خود را مسئول حرف ها و اعتقادات کفرآمیز ملت خود نمی داند و می فرماید که اگر سرانجام کار امت من به چنین شرک و کفر رسوا و مفتضحی کشید، من که پیغمبر آنان بودم هیچ تقصیری نداشتم، و هیچ تعهدی درباره آن به گردنم نیست ... اینک این امت من و این حکم تو، هر طور که می خواهی در آنان حکم کن! اگر بخواهی آنان را مشمول حکمی که درباره کسانی که به تو شرک می ورزند، قرار دهی، و به آتش بسوزانی، به هر حال بندگان توانند، و اختیار و تدبیر امورشان به دست توست، و اگر هم بخواهی اثر این ظلم عظیمی که کرده اند محو سازی، و بدین وسیله از ایشان درگذری، باز هم تو عزیز و حکیم هستی !

ادب عیسی در دادن شهادت

در گفتگوئی که قرآن مجید در آیه فوق آن را برای ما ثبت کرده است، حضرت مسیح علیه السلام را می بینیم که چه وجوه لطیفی از رسم و ادب عبودیت در برابر پروردگار عالمیان به کار برده، که چنین در کلام او ظاهر است.

اگر دقت شود، هیچ یک از جملات کلامش را ایراد نکرده، مگر آنکه با زیباترین ثنا و بلیغ ترین بیان و صریح ترین لسانش آمیخته است.

(۱)

غُلُوّ اهل کتاب در دین خود

خداوند سبحان در قرآن شریفش به رسول گرامی خود دستور می دهد که اهل کتاب را دعوت کند به اینکه در دین خود مرتکب غلو و افراط نشوند:

« بگو ای اهل کتاب! در دین خود به غیر الحق غلو مکنید!

و هوس های پیشینیان که محققاً گمراه بودند،

و نفوس بسیاری را هم گمراه کردند،

و از طریق اعتدال منحرف شدند،

پیروی ننمائید! »

اهل کتاب، مخصوصاً مسیحیان به این بلیه و انحراف در عقیده مبتلا بودند. مسلماً دینی که از طرف پروردگار نازل شده در درجه اول توحید خالص را به بشر عرضه می دارد. ولی یهود و نصاری دارای چنین دینی نیستند، چون این دو طایفه برای خدا شریک گرفتند. مخصوصاً مسیحیان که رسوائی و شنائت شان از یهود بیشتر است.

البته آیات قرآنی نشان می دهد که یهودی های معاصر رسول الله "ص" چنین اعتقادی را نسبت به "عُزیر" داشته اند.

ظاهراً لقب " ابن الله" لقبی بوده که از باب احترام به "عُزیر" داده شده است، چون وی یهود را پس از آنکه به دست بابلی ها اسیر شدند به وطن مألوفشان اورشلیم بازگردانید، و تورات را که در واقعه بخت النصر به کلی از بین رفته بود، جمع آوری نمود. یهود هم در مقابل این خدمت و به پاس این احسان لقب مزبور را به وی دادند.

چون این کلمه نزد یهودیان عنوان لقب داشته، چنانکه مسیحی های امروزی

۱- مستند:آیه ۷۷سوره مائده " قُل یا اَهلَ الکِتابِ لاتَغلوُا فی دینِکَم غَیرِ الحَقِّ وَ . . . !" المیزان ج ۱۱ ص ۱۳۰

کلمه " پدر" را برای پاپ ها و کشیشان و بطریق ها لقب داده اند و از اینکه خدای تعالی راجع به هر دو می فرماید:

« یهود و نصاری گفتند ما فرزندان خدا و دوستان اوئیم! »

نیز استفاده می شود " عُزیر" داخل در عموم " احبار" و " رهبان" و جزو آنان به شمار رفته است، و یهود به چشم یک مرد دینی به او می نگریسته است و او را مانند احبار و رهبان لقب " ابن الله" داده اند، و اگر تنها از " عُزیر" اسم برده به پاس همان خدمتی بوده که نسبت به احیاء مذهب یهود کرده است.

خلاصه، غلو اهل کتاب همین بوده که انبیاء و احبار و رهبانان خود را تا مقام ربوبیت بالا می برده و در برابر آنان به نحوی که جز برای خدا شایسته نیست خضوع می کرده اند.

در شرع و ادیان الهی، اسماء پروردگار " توقیفی" هستند، یعنی اسمائی را باید به خداوند سبحان اطلاق کرد که از ناحیه شرع رسیده باشد، نه از پیش خود! و بی بند و باری در این کار نتیجه اش این شده که این دو کلمه " پدر و پسر" چه آلام و مصیبت هائی بر سر ملت یهود و مسیح در چند قرن گذشته آورده، و مصیبت هائی که امت مسیح مخصوصاً از اولیای کلیسا دیده است، و از این به بعد هم خواهد دید!

(۱)

قرآن غُلُوّ اهل کتاب را سرزنش می کند!

قرآن مجید، اهل کتاب و علی الخصوص مسیحیان را نهی می کند از اینکه در دین خود غلو کنند، و مسیح را خدا یا پسر خدا بدانند.

ممکن است خطاب به یهود و نصاری هر دو با هم باشد، زیرا یهود نیز مثل نصاری در دین غلو می کنند، و نسبت به خدای سبحان نا حق می گویند و" عزیر" را پسر خدا می خوانند و یا برخی از " احبار و رهبانان" خود را مرتبه خدائی قائل می شوند.

در آیات زیر خدای تعالی آنها را چنین متنبه می سازد:

« ای اهل کتاب! در دینتان غلو مکنید!

و بر خدا جز حق مگوئید!

همانا مسیح عیسی بن مریم رسول خدا و کلمه اوست، که به مریم القاء

۱- مستند:آیه ۱۷۱تا ۱۷۵ سوره نساء " یا اَهلَ الکِتابِ لاتَغلوُا فی دینُکَم. . . ! " المیزان ج ۹ ص۲۲۹

کرد،

و روحی از طرف اوست!

پس به خدا و رسولان او ایمان بیاورید!

و مگوئید که خدا سه تاست!

باز ایستید! که برای شما بهتر است!

خدا یک خداست!

و منزه است از اینکه فرزند داشته باشد!

هرچه در آسمانها و هرچه در زمین است، از آن اوست،

و خدا برای کفالت کافی است!

نه مسیح، و نه ملائکه مقرب، هرگز سرباز نمی زنند از اینکه بنده خدا باشند!

و هرکس از بندگی او سرباز زند و تکبر ورزد، به زودی خدا همگی آنان را به سوی خودش محشور خواهد کرد...! »

ذکر عبارت "مسیح عیسی پسر مریم" تصریح به اسم او و اسم مادر او از این جهت است که از تفسیر و تأویل به هر معنای مغایری خیلی دور باشد، و هم دلیل بر آن باشد که وی نیز مانند هر انسان دارای مادر، مخلوق است.

پس اگر مطلب این است، پس بر شما واجب است که بدین نحو ایمان آورید و راجع به خدا قائل به ربوبیت شوید و نسبت به رسولان او - از جمله عیسی - قائل به رسالت شوید، ولی به سه گانگی خدا قائل مشوید، و از این خودداری کنید!

مسیح بر اساس صریح انجیل های موجود خدا را بندگی می کرد، لذا معنی ندارد که اگر او یکی از سه تا باشد، خودش را عبادت کند!!؟

(۱)

کیفر پیمان شکنی مسیحیان

خدای متعال در قرآن کریم در شرح پیمان شکنی مسیحیان و کیفر و نتایج آن چنین فرماید:

« و از کسانی که گفتند: ما نصارائیم، پیمان گرفتیم،

۱- مستند:آیه ۱۴سوره مائده " وَ مِنَ الَّذینَ قالوُا اِنّا نَصاری اَخَذنا میثاقَهُم فَنَسوُا حَظّاً مِمّا ذُکِّروا بِهِ...." المیزان ج۱۰ ص۶۵

و آنان قسمتی را از آنچه بدان تذکر داده شده اند، از یاد برده اند،

و ما میانشان تا " روز قیامت" دشمنی و کینه برانگیختیم،

و به زودی خداوند از اعمالی که می کرده اند خبرشان می دهد! »

حضرت مسیح عیسی بن مریم "ع" پیامبر رحمت بود، و مردم را به صلح و سلام دعوت نمود، و آنان را به توجه به آخرت و اعراض از زینت ها و لذایذ دنیا می خواند، و از جنگ و نزاع بر سر این سرای فانی و پست نهی می نمود - بیانات آن حضرت را در این زمینه در انجیل های موجود می توان ملاحظه کرد.

ولی هنگامی که مسیحیان قسمتی از این مواعظ را از یاد بردند، خداوند متعال در دلهایشان به جای صلح و صفا، جنگ را ثابت کرد، و برادری و دوستی را به دشمنی و کینه مبدل فرمود.

این دشمنی و کینه که خداوند تعالی ذکر فرموده از صفات نفسانی راسخ ملت های مسیحی گشته، و همچون آتش آخرت که چاره ای از آن ندارند، و هروقت از غایت اندوه و ناراحتی می خواهند از آتش بیرون بیایند، دوباره بدان عودت داده می شوند، و عذاب سوزان چشانده می شوند.

از زمانی که عیسی بن مریم "ع" به آسمان رفت و حواریون و مبلغین دوره گرد شاگردان آن حضرت با یکدیگر اختلاف کردند، میانشان اختلاف پیدا شده، و دائماً رو به تزائد گذاشته و به جنگ ها و کشتارها و غارتها و انواع تبعیدها و غیره تبدیل شده، و حتی به جنگهای جهانی بزرگ رسیده که کره را به خرابی، و انسانیت را به فناء و انقراض تهدید می کند!

این ها همه از تبدیل نعمت به نقمت و تولید ضلالت و گمراهی از فعالیت آنهاست، و به زودی خداوند سبحان به حقیقت اعمالشان واقف شان می کند!

(۱)

تحلیل نماز مسیحیان

مسیحیان در نماز خود می گویند:

« پدر ما آن کسی است که در آسمان هاست،

نام تو متقدس باد! و فرمانت نافذ!

و مشیتت در زمین مجری ، همانطور که در آسمان مجری است.

۱- مستند: ترجمه عربی انجیل متی(۶ :-۹-۱۳) المیزان ج ۱ ص۷۶

نان ما کفاف ماست -

امروز ما را بده، و دیگر هیچ،

و گناه ما را بیامرز،

همانطور که ما گناهکاران به خویشتن را می بخشیم، (از ما یاد بگیر !!!!)

و ما را در بوته تجربه و امتحان قرار مده!

بلکه در عوض از شر شیطان نجات بخش! »

اگر در معانی الفاظی که جملات فوق آنها را افاده می کند، دقت شود، معلوم خواهد شد که چه چیزهائی را به عنوان معارف الهی و آسمانی به بشر می آموزد؟ و چگونه ادب بندگی در آن رعایت شده است؟

۱-به نمازگزار می آموزد که بگوید: پدر ما (یعنی خدای تعالی) در آسمانهاست. (در حالی که قرآن مجید خدا را منزه از مکان می داند.)

۲-درباره "پدرش" دعای خیر کند، که امیدوارم نامت متقدس باشد.

(البته فراموش نشود که " متقدس" باشد، نه " مقدس" – یعنی قداست قلابی هم داشته باشد، کافی است؟!)

و نیز امیدوارم که فرمانت در زمین مجری و تیغت برّا باشد، همانطور که در آسمان است. حال چه کسی می خواهد دعای این بنده را درباره خدایش مستجاب کند؟ آنهم دعائی که به شعارهای احزاب سیاسی شبیه تر است تا به دعای واقعی !؟

۳-از خدا یا " پدرش" درخواست می کند: نان تنها امروزش را بدهد! و در مقابل بخشش و مغفرتی که او نسبت به گناهکاران خود می کند، وی نیز نسبت به او با مغفرت خود تلافی نماید، و همانطور که او در مقابل جفاکاران از حق خود اغماض می کند، خدا هم از حق خود نسبت به او اغماض کند.

حالا این نمازگزار مسیحی چه حقی از خودش دارد، که از خود اوست، و خدا به او نداده باشد، معلوم نیست؟

۴-از " پدر" بخواهد که او را امتحان نکند، بلکه از شر شریر نجات دهد، و حال آنکه این درخواست، درخواست امری است محال و نشدنی، زیرا اینجا دار امتحان و استکمال است، و اصلاً نجات از شریر بدون ابتلاء و امتحان معنا ندارد!

از همه اینها بیشتر، وقتی تعجب می کنی که نوشته کشیش فاضل "گوستاولوبون" را در کتاب "تاریخ تمدن اسلامی" او مشاهده کنی که می گوید:

« اسلام در معارف دینی چیزی بیشتر از سایر ادیان نیاورده، چون همه ادیان بشر را به سوی توحید و تزکیه نفس و تخلق به اخلاق فاضله و نیز به عمل صالح دعوت می کردند، اسلام نیز همین ها را گفته است. چیزی که برتری یک دین را بر دین دیگر اثبات می کند، به این است که ببینیم کدام یک از ادیان ثمره بیشتری در اجتماعات بشری داشته است.» (لابد منظورش این است که ثمره دین مسیحیت در تعلیم و تربیت بیشتر از اسلام است؟!)

خواننده محترم با مقایسه این الفاظ نماز در مسیحیت با الفاظ و معانی سوره "حمد" که در نماز مسلمانان خوانده می شود، پی به عظمت سوره " حمد" می برد.

اعتقادات شرک آمیز مسیحیت۱– اقانیم ثلاثه

اشاره

(۱)

زمینه های انحراف دین مسیح

آنچه شایسته مطالعه است، این است که اقوام و مللی که در ابتداء دعوت مسیحی در آنها بسط و توسعه پیدا کرد، مانند روم، هند و غیر آن؛ خود پیش از گرویدن به دین جدید، آئین بت پرستی " صابئی، برهمائی، و بودائی " داشته اند، که به طور کلی در تمام آنها قسمت عمده ای از ظهور " لاهوت " در مظهر "ناسوت" و به عبارت دیگر - ظاهر شدن خدا در لباس انسان- بوده است.

بعلاوه، چنانکه از کتب مربوط به ادیان و مذاهب قدیم استفاده می شود: عقیده " تثلیث وحدت" یعنی سه بودن خدای واحد، و نزول " لاهوت در لباس ناسوت،" و تحمل صلب و عذاب چوبه دار و فدائی مردمان شدن، موضوعاتی است که بین قدمای بت پرست هند، چین، مصر، کلدان، آشور و ایران رایج بوده است.

همچنین میان بت پرستان قدیمی غرب، مانند: رومانها، اسکاندیناویها و امثال آنان، بازار گرمی داشته است.

سابقه تثلیث در هند

مطلب زیر از کتاب " خرافات تورات و نظایر آن از ادیان دیگر،" نوشته آقای "دوان" نقل می شود:

« . . . هنگامی که دیده را به مملکت هند بدوزیم، می بینیم بزرگترین و مشهورترین روش

۱- مستند: تحلیل تاریخی و آیات مندرج در متن المیزان ج۶ ص۲۰۶

عبادتی آنان همان "تثلیث" یعنی سه بودن خدای واحد است، که در لغت سنسکریت این روش تعلیم را " تری مورتی" می نامند، به معنی "تری" یعنی سه گانه، و " مورتی" به معنای اقنوم ها که همان اقانیم ثلاثه می باشد. اقنوم های سه گانه هند عبارتند از "برهما، ویشنو، سیوا" که هندیان عقیده داشتند این سه اقنوم متحد بوده و از هم انفکاکی ندارند، و به گمان خود، آن سه را خدای واحد می دانستند. " برهما" همان " پدر" است، و " ویشنو" همان " پسر" است، و " سیوا" همان " روح القدس" می باشد. آنان " سیوا" را " کرشنا" می خوانند که در لغت انگلیسی " کریس Christ " به معنی مسیح نجات دهنده می باشد.»

سابقه تثلیث نزد بودائی ها

مطلب زیر از کتاب " اصل وثنیت" نوشته آقای " فابر" نقل می شود:

« . . . نزد بودائی ها " ثالوث" شهرت دارد. آنها می گویند " بودا" خدائی است که سه " اقنوم" دارد، و همچنین " بوذیو" (جینیست) می گویند: " جیفا" دارای سه اقنوم است.

چینی ها بودا را می پرستند، و او را " فو" می نامند، و می گویند "فو" سه اقنوم می باشد. »

سابقه تثلیث در مصر

آقای " دوان" در کتاب فوق الذکرش می گوید:

« . . . قسیسین و روحانیون هیکل (معبد) منفیس در مصر، ثالوث مقدس را به شاگردان چنین تعلیم می دادند:

–اقنوم اول اقنوم دوم را آفرید، اقنوم دوم هم اقنوم سوم را آفرید، و بدین ترتیب ثالوث مقدس پایان یافت.

کاهن مصری " تنیشرکی" می گوید:

–. . . آن خدائی است که قبل از هرچیز بوده، و بعد از آن " کلمه" که با هر دو " روح القدس" می باشد.

این سه یک طبیعت بیشتر ندارند و بالذات یکی هستند. توانائی ابدی از آنها صادر شده است.»

آقای " بونویک" در کتاب" عقاید قدمای مصر" می نویسد:

« . . . عجیب تر چیزی که در دیانت مصریان قدیم شهرت داشت، عقیده لاهوت " کلمه" یعنی " خدا بودن کلمه،" بود. آنان می گفتند که هستی هر چیز به واسطه " کلمه" است. و کلمه از خدا صادر شده و خودش همانا خداست.»

(۱)

سابقه تثلیث نزد سایر ملل باستانی

۱- خواننده عزیز توجه دارد که این قسمت عین عبارتی است که انجیل " یوحنا" با آن شروع می شود!!؟

آقای " هگین" در کتاب " انگلوساکسون ها" می نویسد:

« فارسیان قدیم " متروس" را " کلمه" و واسطه و نجات دهنده " فرس" می دانستند.»

در کتاب " ساکنان اولیه اروپا" چنین نقل شده که:

« بت پرستان قدیم می گفتند: خدا سه اقنوم دارد.»

و عقیـده به " ثالوث" یعنی سه خـدائی بودن، از یونانی ها، رومان ها، فنلانـدی ها، اسـکاندیناو ها؛ و قائل شدن به " کلمه" از کلدانی ها، آشوری ها و فنیقی ها نقل شده است.

(۱)

انحراف مسیحیت از نظر قرآن

اشاره

قرآن شـریف، مسـیح علیه السـلام را القاء کننده آراء و عقاید وثنیت بین نصاری نمی داند، بلکه ریشه اصلی آن را اقوام و ملل قبل از مسیح می داند که به وسیله رهبانان مسیحی، آرائشان به ملت مسیح منتقل شده است!

در آیه ۳۱ سوره توبه می فرماید:

« یهود گفتند: عُزیر پسر خداست،

مسیحیان گفتند: مسیح پسر خداست!

اینان در این سخن خود را مشابه کافران پیشین کردند،

خدا هلاکشان کند! چگونه از حق برگشتند!؟

علما و رهبانان را، در مقابل خدای واحد، خدایان خود قرار دادند،

و مسیح " پسر مریم" را (پرستش کردند و از عبادت خدا دست کشیدند،)

با این که جز پرستش خدای یکتا مأموریتی نداشتند...! »

گرچه عقیـده وثنیت و بت پرستی میـان اعراب جـاهلیت هم بوده، لکن منظور از " کافران" مـذکور در آیه، آنان نیسـتند، زیرا

اهل کتاب پیش از آنکه با اعراب تماس بگیرند، و در دیارشان سکنی گزینند، خود عقیده وثنیت داشته و برای خدای سبحان قائل به "

۱- مستند:آیات مندرج در متن المیزان ج ۶ ص۱۸۷

فرزند" بودند.

علاوه براین آنچه از ظاهر کلمه " مِن قَبل " در آیه استفاده می شود، کافران مورد نظر را قبل از تاریخ یهود و نصاری می داند. علاوه بر آنکه عرب جاهلیت مبتکر عقیده وثنیت و بت پرستی نیست، و به شهادت تاریخ اصنام و بت هائی که مورد پرستش آنان بوده، از اقوام و ملل دیگر بدانجا منتقل شده بود.

قرآن شریف داستان نوح علیه السلام، و اسامی بت هائی را که در عرب جاهلیت معروف بوده، یادآوری نموده است، و نشان می دهد که ریشه های بت پرستی از چه تاریخی مانده است.

گذشته از این، تماس و معاشرت وثنین روم و یونان و مصر و سوریه و هند با اهل کتاب ساکن در "فلسطین" و حوالی آن، بیشتر از تماس و معاشرت با اعراب بوده، و انتقال مسلک ها و عقاید خرافی از آنان به یهود و نصاری صحیح تر است.

پس، مراد از کافرانی که اهل کتاب با آمان در قائل شدن به " پسر داشتن خدا، " هم عقیده می باشند، همانا قدمای مشرک و بت پرست هند و چین و روم غربی و یونان و شمال آفریقاست.

چنانکه تاریخ نظایر عقاید یهود و نصاری را - در قائل شدن به " پسر خدا" و " پدر بودن خدا" و تثلیث و دارزدن و فدا و امثال آن را از آنان نقل کرده است، و این خود از حقایق تاریخی است، که قرآن شریف از آن خبر داده است.

« بگو ای اهل کتاب! در دین خود به ناحق غلو مکنید!

و پیروی خواهشهای قومی را مکنید، که در سابق گمراه شدند،

و بسیار را نیز گمراه کردند، و از راه راست دور افتادند! » (مائده ۷۷)

(۱)

کفر و تناقض در اقانیم ثلاثه

چگونگی کفر معتقدین به اقانیم ثلاثه را خدای تعالی در قرآن مجید چنین بیان فرموده است:

« همانا آنان که گفتند:

- خدا، عیسی بن مریم است، کافر شدند.

بگو اگر خداوند بخواهد مسیح بن مریم و مادرش،

۱- مستند:آیه ۱۷و۱۸سوره مائده " لَقَد كَفَرَ الَّذينَ قالوُا اِنَّ اللهَ هُوَ المَسيحَ ابنَ مَريَمَ...." الميزان ج ۱۰ ص۷۳

و تمام اهل زمین همگی را هلاک کند،

کیست که اختیار چیزی از خدا را داشته باشد؟

ملک آسمانها و زمین و مابین آنها مخصوص خداست،

او هرچه بخواهد می آفریند،

و خداوند بر هر چیزی قدرت دارد! »

صحبت قرآن مجید درباره کسانی است که قائل به اتحاد خداوند با مسیح بوده و می گویند: عیسی با اینکه بشر است، خداست!؟

البته امکان دارد که این جمله یعنی " خدا، مسیح بن مریم است" را بر آن دو قول دیگر تطبیق داد: یکی اینکه عیسی پسرخداست، و دیگر اینکه عیسی سوم سه تاست (که دوتای دیگر پدر و روح القدس است،) ولی ظاهر عبارت قرآن مجید این است که خدا را عیناً همان مسیح می دانسته اند که از باب اتحاد - یکی شدن دو موجود- می باشد.

خداوند سبحان در آیه فوق نشان داده است که عیسی بشر است، زیرا پسر مریم است، یعنی مادر دارد، و مانند سایر افراد انسان تحت تأثیر پروردگار است، و ضمناً از این جهت عیسی و مادرش با هم فرقی ندارند و نه تنها با او بلکه عیسی با سایر ساکنین کره زمین یکسان است.

آنان که عیسی را با فرض خدائی بشر می دانند، حرفشان کاملاً در تناقض است. از یک طرف او را پسر مریم می دانند که بشر است و قابل هلاک شدن از طرف خداست، و از طرف دیگر او را خدا فرض می کنند، و این تناقض را پیش می آورند که چگونه خدا هلاک می شود؟

(۱)

قرآن علیه مذهب تثلیث

قرآن شریف از دو راه علیه مذهب تثلیث احتجاج فرموده و قول آنها را رد نموده است:

الف: احتجاج از راه عمومی

و آن محال بودن " پسر" برای خداوند است، چه عیسی باشد و چه غیر او! روشن است که " تولد" در حقیقت جدا ساختن یک موجود زنده مادی است، مانند

۱- مستند:آیات مندرج در متن و تحلیل علمی المیزان ج ۶ ص۱۵۹

انسان و حیوان و نبات، که جزئی از اجزاء وجود شخصی خود را، که پس از انفصال، به وسیله تربیت او را فرد دیگری که همنوع خود اوست، قرار می دهد - مانند حیوان و نبات، که از وجود شخصی خود، نطفه و لقاح را جدا می سازد، و سپس با تربیت تدریجی آن را حیوان یا نبات دیگری که شبیه خود اوست، قرار می دهد.

پر واضح است که چنین معنائی در حق خداوند سبحان از چند جهت محال است:

۱-این معنی مستلزم جسم و ماده بودن است، و روشن است که ساحت قدس الهی از ماده و لوازم آن(مانند حرکت و زمان و مکان و غیره) منزه است.

۲-چون خدای سبحان الوهیت و ربوبیتش مطلق است، و حضرتش نسبت به تمام ماسوا قیمومت مطلق دارد، لذا آنچه فرض شود، مفتقرالوجود به ذات اقدس او خواهد بود، با این وصف چگونه ممکن است شئ دیگری که با او نوعاً شبیه و به نفسه از او استقلال دارد و تمام احکام و اوصاف الهی بر او صادق است، فرض نمود؟!

۳-اگر زائیدن و زادن در حق او جائز باشد، جواز آن مستلزم آن است که فعل تدریجی را برای خدا صحیح بدانیم، و اگر فعل تدریجی در حق او جائز باشد، باید ذات اقدس او داخل ناموس ماده و حرکت باشد، و آن باطل است و آنچه به اراده و مشیت او واقع می شود، بدون تدریج صورت می گیرد.

آیه قرآنی در این زمینه می فرماید:

« گفتند: خدا دارای فرزند است! سبحانهُ !

او منزه از این گفته هاست!

بلکه آن چه در آسمانها و زمین است مال اوست،

همگی در برابرش سر به فرمانند!

او آفریننده آسمانها و زمین بدون الگوی قبلی است!

و آنگاه که اراده آفریدن چیزی را بکند، فقط بدان گوید:

"باش !" و آن "به وجود می آید !" »

ب: احتجاج از راه خصوصی

و آن بیان این است که عیسی "پسری که خدا باشد،" نیست، بلکه او تنها بنده مخلوق است، و هیچ گونه مشارکتی در حقیقت الهیه ندارد.

در عیسی علیه السلام جنبه های بشری و لوازم آن دیده می شود:

عیسی را مادرش مریم به حال جنینی در رحم تربیت کرد. سپس چون زنان دیگر حمل خود را بر زمین نهاد. او کودک خود را چنانکه کودکان دیگر در تحت نظر مادران تربیت می شوند، تربیت نمود.

عیسی پس از دوران کودکی مراحل شباب و کهولت را طی کرد، و در تمام آن مراحل حالش حال یک انسان طبیعی بود. تمام حالات و عوارضی که به یک نفر انسان وارد می شود (مانند: گرسنگی و سیری، سرور و غم، لذت و الم، خوردن و آشامیدن، خواب و بیداری، رنج و راحت،) در دوران حیات و زندگی به او هم عارض می شد.

این بود آنچه از حال مسیح، هنگامی که بین مردم می زیست، دیده شده است.

هیچ صاحب عقلی تردید ندارد که چنین شخصی با این احوال و عوارض حتماً چون سایر افراد انسان فردی از انسان خواهد بود، و مانند افراد همنوع خود مخلوقی بیش نیست.

اما صدور معجزات به دست او، (مانند: زنده کردن مردگان، آفریدن پرنده، شفادادن نابینایان و مبتلایان به پیسی،) و همچنین تحقق خوارق وجودی برای خود او (مانند آن که بدون پدر به وجود آمد،) تماماً اموری است که نسبت به عادت و سنت جاری در طبیعت، از خوارق محسوب می شوند، زیرا این قبیل موضوعات وجودشان نادر و کمیاب است، نه آنکه از محالات باشد!

چگونه محال باشد؟ با اینکه تمام کتب آسمانی درباره آدم می گویند: او از خاک آفریده شد، بدون اینکه پدری واسطه وجودش شده باشد.

همچنین برای انبیاء گذشته، مانند: صالح و ابراهیم و موسی"ع" معجزاتی ذکر شده که تمام آنها در کتابهای آسمانی مستور است، و بدون اینکه به واسطه آن معجزات برایشان مقام الوهیت و خدائی ثابت کنند، یا از انسانیت آنها را خارج سازند!!

قرآن شریف این مطالب را در آیه شریفه سوره مائده ذکر فرموده، و در میان تمام افعال مخصوصاً "خوردن طعام" را ذکر نموده که بیش از همه دلالت بر ماده بودن او دارد، و مستلزم نیازمندی و حاجت است، که مغایر با خدا بودن است ! آیا الوهیت چنین فردی معنی دارد !؟

(در برخی جاها در انجیل ها نیز چنین مطالبی یافت می شود که از زبان عیسی"ع" نقل کرده که آن حضرت خود را انسان و پسر انسان شمرده است. و در داستانهای انجیل ها حکایت خوردن و آشامیدن و خوابیدن و راه رفتن و رنج بردن و تکلم کردن عیسی ذکر شده، که جای هیچ تأویلی نیست!)

وقتی مسیح دعا می کرد و تضرع و خشوع در پیشگاه خداوندی می نمود،

شاهـدی برای بنـدگی او بود، نه تعلیم و آموزش دیگران! حتی عبادت ملائکه و روح القـدس نیز نشانه بندگی آنها در پیشگاه خداست!

وقتی مسیح عبادت می کرد و دیگران را به عبادت خداوندی دعوت می نمود، این مغایر است با خدا بودن خودش!

آیات سوره نساء و انبیاء و مائده همگی استدلال های قرآن شریف در این موضوع است:

« . . . هرگز نه مسیح از بنده خدا بودن استنکاف دارد، و نه فرشتگان مقرب ! »

وقـتی انجیـل هـا پر است از مطـالبی که " روح القـدس " فرمـانبردار خـدا و فرسـتادگان اوست، چه معنی دارد که کسـی که به خودش فرمـان دهـد، و از خودش فرمانبرداری نمایـد؟ ویا اینکه از مخلوقش انقیاد کنـد، و در مقابل او کرنش نمایـد؟! عبادت کردن مسیح هم با خدا بودنش چنین مغایرتی دارد!

شمـا اگر عبارت انجیل را به دقت از نظر بگذرانیـد، با اینکه در آن ماننـد عبارت " من و پـدر یک هستیم،" (انجیل یوحنا باب دهم) را از زبان عیسـی نقل کرده است، با این وصف حتی برای نمونه یک جا هم پیدا نخواهید کرد که در آن عیسـی مردم را صراحتاً به عبادت و پرستش خود دعوت کرده باشد!!

بر فرض هم که جمله ای که از زبان او نقل شـده صـحیح باشـد، مراد آن است که عیسـی اطاعت و پیروی خودش را اطاعت و پیروی خـدا معرفی کرده است. و این طرز بیان در قرآن مجید فراوان است، مانند آیه زیر که می فرماید اطاعت و پیروی رسول الله"ص" اطاعت خدای متعال محسوب می شود:

« وَ مَن یُطِعُ الرَّسوُلَ فَقَد اَطاعَ الله ! » (نساء ۸۰)

(۱)

جنبه های کفرآمیز اعتقادات مسیحیان

جنبه های کفرآمیزی را که در اعتقادات مسیحیان به وجود آمده، قرآن مجید چنین بیان می دارد:

« هر آینه کافر شدند کسانی که گفتند:

۱- مستند:آیه ۱۸سوره مائده " لَقَد کَفَرَ الَّذینَ قالوُا اِنَّ اللهَ هُوَ المَسیحَ ابنَ مَریَمَ.... " المیزان ج ۱۱ ص۱۱۶

قطعاً خداوند همان مسیح فرزند مریم است!

و مسیح خود گفت:

–ای بنی اسرائیل خدا را بپرستید، که پروردگار من و شماست!

به درستی حقیقت این است که کسی که به خدا شرک بورزد،

محققاً خداوند بهشت را بر او حرام فرموده، و جایش در آتش خواهد بود، هیچ یاوری برای ستمکاران نیست!

به تحقیق کافر شدند کسانی که گفتند:

قطعاً خداوند سومی از اقانیم ثلاثه است!

و حال آنکه هیچ معبودی جز خدای واحد نیست!

و اگر از این گفته ها دست نکشند،

به طور حتم عذابی دردناک به جان کسانی می افتد،

که بر این گفته ها پافشاری کرده و ادامه می دهند! »

خداوند متعال روشن می سازد که نصاری هم مانند یهود به اسم نصرانیت خود دلخوش بودند، و لکن اسم آنها را سودی نبخشید، و سرپوش کفر و شرکشان نشد. اینان نیز به مثل یهود آن طور که باید ایمان نیاوردند، زیرا می گفتند:

– خدا همان مسیح پسر مریم است!!

نظرات فرق مسیحی درباره خدابودن مسیح

عقاید طوایف مختلف مسیحیان در خدا دانستن مسیح، و در کیفیت شرک به خدا، و اینکه مسیح دارای جوهر الوهیت است، مختلف می باشد:

۱–فرقه ای از آنها قائلند به اینکه: " اقنوم مسیح" که همان " علم" است، شاخه ای است که از "اقنوم رب تعالی" که همان " حیات " است، منشعب می شود.

و معنی پدری خدا و پسری مسیح این است که این از آن منشعب گشته است.

۲–فرقه دیگری می گوینـد: آن حقیقتی که تا قبل از مسـیح به نام " پروردگار" نامیـده می شد، مقارن آمدن مسـیح به حقیقت دیگری که همان " مسیح" است، منقلب شده است.

۳-فرقه دیگری می گویند: پروردگار در مسیح حلول کرده است.

باید دانست که این سه قولی که درباره مسیح دارند، هرسه با آیه شریفه منطبق است، بنابراین مراد از کسانی که این حرف را زده اند، تنها قائلین به انقلاب نیست، بلکه جمیع نصاری است که درباره عیسی"ع" غلو کرده اند، و اینکه مسیح علیه السلام را به پسری مریم توصیف فرمود خالی از اشعار و دلالت بر جهت کفر آنها نیست، برای اینکه می فهمانـد که آنها الوهیت را نسبت به یک انسان داده اند که انسان دیگری او را زائیده است، وهردو از خاک خلق شده اند....

(۱)

کفر ناشی از عقیده سه خدائی یا اقانیم ثلاثه

آیه شریفه می فرماید:

« به تحقیق کافر شدند آن گروه از مسیحیان که گفتند: خدا سومی از سه تاست!!»

و آن سه چیز عبارتند از: ۱- پدر ۲- پسر ۳- روح

یعنی کلمه " الله" بر هر یک از این سه صادق است، چون در ابواب مختلف انجیل ها زیاد به چشم می خورد اینکه : اب اله است، ابن اله است، و روح اله است!!

و در همین انجیل هاست که : اله در عین اینکه یکی است، سه چیز است، و مثال می زننـد به اینکه کسی بگویـد: فلانی فرزند فلان کس است که انسان است. یعنی در اینجا نیز یک چیز سه چیز است، زیرا در مثال بیش از یک حقیقت چیزی نیست، و در عین حال هم فلانی است، و هم پسر فلان کس، و هم انسان.

ولی غفلت کرده انـد از اینکه این کثرت و تعددی که در وصف است، اگر حقیقی و واقعی باشد لابد موصوف هم متعدد خواهد بود، کما اینکه اگر موصوف حقیقتاً واحد باشد قهراً کثرت و تعدد اوصاف اعتباری خواهد بود، و محال است که یک چیز در عین اینکه یکی است، سه چیز باشد، و عقل سلیم این معنی را نمی پذیرد!

عجیب اینجاست که بسیاری از مبلغین مسیحی به این حقیقت اعتراف کرده و درباره این عقیده که جزو اولی ها و اساس دین (فعلی) مسیح است، می گویند: این مطلب از مسائل لاینحلی است که از مذاهب پشینیان به یادگار مانده است، و گرنه به

۱- مستند:آیه۷۳ سورهمائده " لَقَد کَفَرَالَّذینَ قالوُا اِنَّ اللهَ ثالِثُ ثَلاثَهٍ وَمامِن اِلهٍ اِلّا اِلهٌ واحِدٌ...!" المیزان ج۱۱ ص۱۱۸

حسب موازین علمی درست در نمی آید.

بـا کمـال تعجب بایـد پرسـید بـا این اعتراف پس چرا دست از آن برنمی داریـد؟ مگر در صـحت و بطلان یک مطلب خلف و سلف دخالت دارنـد؟ که اگر از سـلف و نیاکان به یادگار مانـده باشد، بدون دلیل صـحیح و لازم الاتباع باشد؟ و اگر خلف و نسل جوان آن را فهمید و گفت نباید پذیرفت؟(۱)

توحید از نظر قرآن و از نظر مسیحیت

خداوند متعال درآیه فوق می فرماید:

« وَ ما مِن اِلهٍ اِلّا اِلهٍ واحِد ! » که تأکید بلیغی است در توحید، یعنی:

-در عالم وجود اصـلاً و به طورکلی از جنس معبود (اله) یافت نمی شود مگر معبود یکتائی که یکتائی اش یکتائی مخصوصی است که اصلاً قبول تعدد نمی کند، نه در ذات و نه در صفات، نه در خارج و نه به حسب فرض!

ولی از لحاظ توحید، مسیحیان می گویند:

-ما منکر توحید نیستیم، ولی چیزی که هست، می گویند: آن ذات یکتا که در یکتائی اش ما حرف نداریم، از نظر صـفات سه گانه به سه تعین متعین می شود، لذا می گوئیم: در عین این که یکی است، سه چیز است!!

توحیـد از نظر قرآن، همان است که فرمود: « وَ ما مِن اِلهٍ اِلّا اِلهٍ واحِد ! » و قرآن تنها این توحید را خالص و صـحیح می داند، و توحید سایر ادیان را مخدوش و غیر خالص اعلام می کند!

نظر مسیحیان فعلی درباره خدا بودن مسیح

عقیـده تثلیث (اِنَّ اللهَ ثالِثُ ثَلاثَه،) مطلبی نیست که عامه مردم بتوانند صـحت و یا بطلان آن را درک کنند. از این رو اغلب آن را به طور تعبـد و طوطی وار به عنوان یک عقیـده مـذهبی مسلم تلقی کرده انـد، نه اینکه معنایش را فهمیده باشـند و یا در پی تحقیق آن برآمـده باشـند. اگر هم در صـدد بر می آمدنـد چیزی نمی فهمیدنـد، زیرا عقل سالم آنقدر وسع ندارد که بتواند به طور صحیح آن را تعقل کند! اگر هم تعقل کند، کار باطلی را نظیر فرض های محال تعقل کرده است!

حال باید دید چگونه میلیونها مسیحی در جهان آن را پذیرفته اند؟

حقیقت این است که تثلیث در ذهن عامه مردم مسیحی جنبه تعارف و تشریف

۱- رجوع شود به پاورقی های قبلی!

را دارد.

یعنی اگر از یک نفر مسیحی معمولی بپرسید: معنی پدری خدا و فرزندی مسیح چیست؟ می گوید: معنی اش این است که مسیح از عظمت و بزرگی به پایه ای است که اگر ممکن بود برای خداوند متعال پسری قائل شد، باید گفت او مسیح است! چون در بشر کسی که مسیح را در عظمت به او تشبیه کنیم، وجود ندارد، از این رو می گوئیم: مسیح پسر خدا و خداوند پدر اوست!

در حقیقت عامه مسیحی ها معنی واقعی تثلیث را در نظر ندارند، و آن را جویده و به صورت چیز دیگری در آورده اند، و به ظاهر نسبت تثلیث به خود می دهند.

ولکن علمای آنها معنای واقعی تثلیث را قائلند.

آری این همه اختلافات و خون ریزی ها از ناحیه دانشمندان و علمای مسیحی به وجود آمده است!!! از کسانی که خداوند سبحان در جنایتکاری و ظلم و ستم آنها (البته قبل از اسلام) فرموده:

« متفرق نشدند مگر بعد از اینکه علم به حقیقت پیدا کردند،

ولی با این وجود بین خودشان بغی کردند ! »

(۱)

بنابراین نمی توان در خصوص این مسئله نسبت به عموم ملت مسیح حکم واحد و کلی کرد! برای اینکه بین عامی آنها و علمایشان فرق است. همه شان دارای کفر حقیقی که برگشتن به استضعاف نباشد، نیستند. و کفری که عبارت باشد از انکار توحید و تکذیب آیات خدا مخصوص است به علمای آنها، و مابقی عوامند و مستضعف! و خداوند در بسیاری از آیات خود کسانی را که کفر بورزند و آیات خدا را تکذیب کنند، به خلود در آتش تهدید کرده است!

پاره ای از مسیحیان نیز هستند که به تثلیث اعتقاد ندارند، و آیه قرآن نیز شاید به همین منظور از کلمه (مِنهم - بعضی از آنها) استفاده کرده است. آنها درباره مسیح جز این که یکی از بندگان خداست که به رسالت مبعوث شده، اعتقاد دیگری ندارند، و این احتمال بعید نیست! (رجوع شود به پاورقی های قبلی)

چنانکه تاریخ نشان داده، مسیحیان حبشه، و نقاطی دیگر اعتقاد به تثلیث نداشته اند.

مخلوق بودن عیسی و مادرش

۱- حال علمای مسیحیان بعد از اسلام از تاریخ جنگ های صلیبی و محاکمات تفتیش عقاید و امثال آن در جنایت های قرن

های اخیر برای همه روشن است!

قرآن مجید می فرماید:

« مسیح، فرزند مریم، رسولی بیش نیست،

قبل از او هم رسولانی بودند،

و مادرش مریم صدیقه ای بود مانند سایر زنان صدیقه !

این مادر و فرزند غذا می خوردند(مانند سایر جانداران محتاج به غذا بودند)،

بنگر که چگونه آیات را برای آنها بیان می کنیم و آنگاه ببین چگونه از شنیدن آن آیات روشن روی برمی تابند! »

قرآن مجید روشن می سازد که مسیح هیچ فرقی با سایر فرستادگان خداوند سبحان، که خدا همگی آنان را به سرنوشت مرگ دچار ساخت، ندارد. چه همه ایشان فرستادگانی بودند که خدا برای ارشاد و هدایت بندگان خود مبعوث فرمود، نه ارباب و آلهه ای که در قبال پروردگار شایسته و سزاوار پرستش باشند، و همچنین مادر مسیح یعنی مریم بشری بود صدیقه که آیات خدای را تصدیق کرد.

این مادر و فرزند دو فرد از افراد بشر بودند، که طعام می خوردند، و اگر نمی خوردند از بین می رفتند، این طعام خوردن و دنباله اش از روی احتیاج بوده، و احتیاج خود اولین دلیل بر امکان و مخلوقیت است.

پس معلوم می شود مسیح مخلوق بوده، نه خالق، و از مخلوق دیگری به نام مریم متولد شده است. او بنده ای از بندگان خدا بود، که خدایش به رسالت به سوی مردم فرستاده است، فرزندی بوده که با مادرش به عبادت خدا می پرداخته اند، و بدون اینکه دارای ربوبیت و الوهیت باشد با سایر موجودات عالم در مجرای امکان که مسیر فقر و حاجت است، جریان داشته اند.

کتابهای انجیلی که هم امروز در دسترس مسیحی هاست، اعتراف و تصریح دارند بر اینکه مریم دختری بوده که به پروردگار ایمان داشته و به عبادت و بندگی او می پرداخته است.

و نیز تصریح دارند بر اینکه مسیح از همین مریم متولد شده است، مثل سایر انسانهائی که هر یک از انسان دیگر متولد می شوند. و نیز صراحت دارند بر اینکه عیسی "ع" فرستاده خدا به سوی مردم بوده است، مانند سایر فرستادگان خدا بدون هیچ

تفاوت، و نیز تصریح دارند که او و مادرش مانند سایر مردم غذاخور بودند!

بنابراین، آنچه را که قرآن مجید به مسیح و مادرش نسبت داده، مورد اعتراف انجیل های موجود است، و این خود دلیل قاطعی است که مسیح بنده ای بوده فرستاده از ناحیه خدا!

(۱)

ریشه پدر و پسری

قرآن مجید در سوره توبه آیه ۳۰ ریشه عقیده پدر و پسری را ناشی از تقلید مسیحیان از کفار قبلی معرفی می کند، و می فرماید:

« قَولَ الَّذینَ کَفَروُا مِن قَبل.... »

بنابراین آیه شریفه به حقیقتی اشاره می کند که پس از بررسی و تحلیل تاریخ دستگیر انسان می شود، و آن این است که داستان پدر و پسری اعتقادی بوده که قبلاً در میان بت پرستان بوده است و از ایشان به طور ناخود آگاه به داخل مسیحیان و سایر اهل کتاب راه یافته است.

این حرف از جمله حرف ها و معتقداتی است که هم اکنون در بین بت پرستان هندوچین موجود و رایج است. همچنین مصریان قدیم دارای این عقیده بودند.

درباره اینکه چگونه این عقیده در بین اهل کتاب راه یافته، با اینکه کتب آسمانی اولین کلمه اش توحید است؟ معلوم می شود که این حرف به وسیله مبلغین دنیاطلب اهل کتاب در بین آنان راه یافته است. این کیش ها که اسماً دین توحید و شریعتی است منسوب به حضرت موسی و عیسی"ع" به حسب مسمی و واقع دو شعبه از وثنیت و دوگانه پرستی شده است.

(۲)

بدعت رهبانیت در مسیحیت

این آیه اشاره ای به پیروان عیسی علیه السلام دارد و می فرماید:

« ... و عیسی بن مریم را فرستادیم، و به او انجیل دادیم،

و در دل پیروانش رأفت و رحمت قرار دادیم،

۱- این آیه نشان می دهد که در بین مذاهب مسیحیت این عقیده وجود داشته که مریم را نیز مانند پسرش خدا می دانستند!!

۲- مستند:آیه ۲۷ سوره حدید " وَ جَعَلنا فی قُلوُبِ الَّذینَ اتَّبَعوُهُ رَأفَهً وَ رَحمَهً وَ رُهبانِیَّهً ابْتَدَعُوها...." المیزان ج۳۷ص ۳۶۱

و رهبانیتی که خود آنان بدعت نهاده بودند،

و ما بر آنان واجب نکرده بودیم،

اما منظور آنان هم جز رضای خدا نبود،

اما آنطور که باید رعایت آن رهبانیت را نکردند،

و در نتیجه به کسانی که از ایشان ایمان آورده بودند، اجرشان را دادیم،

و بسیاری از ایشان فاسق شدند! »

ظاهراً مراد به قرار دادن رأفت و رحمت در دلهای پیروان عیسی "ع" این باشد که خدا آنان را موفق به رأفت و رحمت در بین خود کرده است، و در نتیجه بر پایه کمک به یکدیگر و مسالمت زندگی می کردند، همچنانکه یاران پیامبر اسلام "ع" را نیز به این خصلت ستوده و فرموده: « رُحَمآءُ بَینَهُم ! »

و اما مسئله " رهبانیت" در بین مسیحیان را بدعتی از پیش خود ساخته می شمارد، و می فرماید:

« پیروان مسیح از پیش خود رهبانیتی بدعت نهادند،

که ما آن را برای آنان تشریع نکرده بودیم! »

" رهبانیت" به معنای خشیت و ترس است، که عرفاً اطلاق بر" ترک دنیا" می شود، به اینکه کسی رابطه خود را از مردم قطع کند و یکسره به عبادت خدا بپردازد، و انگیزه اش بر این خشیت از خدا باشد.

" بدعت" به معنای این است که انسان چیزی را جزو دین کند که جزو دین نباشد، و سنت و یا عملی را باب کند که در هیچ دینی نبوده باشد.

عبارت " ما بر آنها ننوشتیم ! " می رساند که چیزی را جزو دین کرده اند که خداوند بر آنها ننوشته است.

اما چگونه رهبانیت را حفظ کردند؟

خداوند می فرماید: ما آن رهبانیت را بر آنان واجب نکرده بودیم، لکن خود آنان برای خشنودی خدا و به دست آوردن رضوان او آن را بر خود واجب کردند، ولی آن طور که باید همان رهبانیت خود ساخته را حفظ نکردند، و از حدود آن تجاوز کردند.

(۱)

۱- در این گفتار اشاره ای است به اینکه آن رهبانیتی که یاران مسیح از پیش خود ساختند، هرچند خدای تعالی تشریع نکرده بود، ولی مورد رضایت خدای تعالی بوده است.

در روایات اسلامی درباره " رهبانیت" روایتی از مجمع البیان از ابن مسعود، آمده که گفت:

« من در ردیف (ترک) رسول الله"ص" سوار بر الاغ بودم، به من فرمود:

-ای ابن ام عبد! هیچ می دانی بنی اسرائیل مسئله رهبانیت را از کجا بدعت کردند؟

عرض داشتم: خدا و رسولش بهتر دانند! فرمود:

-سلاطین جور بعد از عیسی بر آنان مسلط شدند، و معصیت ها را رواج دادند. اهل ایمان به خشم آمده و با آنان به جنگ برخاستند، و در آخر شکست خوردند، و این کار سه نوبت صورت گرفت، و در هر سه نوبت شکست نصیب آنان شد، و در نتیجه از مؤمنین به جز عده ای اندک نماندند.

این بار گفتند: اگر دشمن مارا بشناسد و ما خود را به آنان نشان دهیم، تا آخرین نفر ما را نابود خواهند کرد، و دیگر احدی باقی نمی ماند که به سوی دین دعوت کند، پس بیائید در روی زمین پراکنده و پنهان شویم تا خدای تعالی پیغمبری را که عیسی وعده اش را داده، مبعوث کند، و منظورشان از آن پیغمبر، من (محمد"ص") بودم، لاجرم متفرق شدند، و به غارهای کوه ها پناه بردند، و از آن موقع "رهبانیت" را پی نهادند. بعضی از آنان متمسک به دین خود شدند، و بعضی دیگر به کلی کافر شدند.

آن گاه رسول خدا "ص" این آیه را خواند - وَ رُهبانِیَّةً ابْتَدَعُوها ما کَتَبناها عَلَیهِم!

و فرمود: ای ابن ام عبد! آیا می دانی " رهبانیت" امت من چیست؟

عرض کردم: خدا و رسولش بهتر می دانند! فرمود:

رهبانیت امت من: هجرت، جهاد، نماز، روزه، حج و عمره است! »

تکمله ای بر موضوع تحریفات کلیسا و مسیحیت (ترجمه سید مهدی امین)

مطلب زیر تحت عنوان " انجیل و مسیحیت The Bible And The Christendom " از جزوه تبلیغی منتشره از طرف جامعه انجیلی: Watch Tower Bible And Tract Society of Pennsylvania که درسال ۱۹۸۲ انتشار یافته، ترجمه و نقل می شود: (همچنین رجوع شود به تکمله پایان بخش سوم همین کتاب صفحه ۹۳)

انجیل و مسیحیت

اشاره

« خیلی ها انجیل را به عنوان کتاب آسمانی قبول ندارند، و استدلال آنها مربوط می شود به اعمال نادرستی که ملت های پیرو انجیل مرتکب شده اند و می شوند، و حقا جای انکار نیست که ملت های مسیحی که اصطلاحاً "جامعه مسیحیت" گفته می شوند، بلاها و مصایب زیادی بر جامعه بشریت وارد آورده اند.

آیا این به معنای آن است که در تعالیم انجیل خلاف هست؟ نه! بلکه این به خاطر آن است که ملت های مسیحی و جامعه مسیحیت، به طور کلی، از مدت ها قبل کتاب آسمانی خود را کنار گذاشته اند و زندگی خود را برخلاف تعالیم عیسی مسیح تنظیم کرده اند، لذا درست نیست که ما انجیل را ملامت کنیم و خلاف کاری های جامعه مسیحیت را به حساب آن بگذاریم!

برای این که نشان دهیم مسیحیت اکثر تعلیمات انجیل را زیر پا گذاشته است، برای مثال چند نمونه از معتقدات آنها را بررسی می نمائیم:

۱- تثلیث

اساسی ترین دکترین کلیسا و مسیحیت یعنی " تثلیث " را درنظر بگیریم:

- مطابق دکترین تثلیث، خدا از سه تن تشکیل شده: پدر، پسر و روح القدس!

- این سه باهم در یک عرض و باهم به طور ابدی مشترک و هر سه در یک خدا داخلند ! ؟

تئوریسین های کلیسا و مسیحیت این دکترین را یک نوع رمز و اسرار می نامند.

چه رمز باشد، و چه نباشد، سؤال این است که آیا چنین چیزی را انجیل یاد داده است؟ ما مشاهده می کنیم که عیسی در یکی از تعلیمات خود به مناسبتی فرموده:

« خدا بزرگتر از آن است که من هستم ! » (انجیل یوحنا ۱۴/۲۸)

در یک مناسبت دیگر حواری پولس گوید:

« بدانید که رأس همه انسان ها مسیح است، و رأس همه زن ها مرد، و در رأس مسیح خداست.»

(۱ کورینتیانس ۱۱:۳)

این دو گفتار هیچ جائی برای برابر بودن مسیح با خدا باقی نمی گذارد.

عقیده " سه نفر در یک خدا، " به طور کلی در نوشته های مقدس عبری یعنی "تورات" و همچنین در نوشته های مقدس یونانی، یعنی " انجیل " وجود ندارد، و در واقع می توان گفت کلمه " تثلیث " در هیچ جای انجیل و تورات هرگز وجود نداشته است.

۲- علامت صلیب

یکی دیگر از تعالیم کلیسا و مسیحیت را در نظر بگیریم:

برجسته ترین علامت مسیحیت " صلیب " است.

صلیب بدان جهت علامت و سمبول مسیحیت شده که کلیسا تعلیم داده مسیح در روی صلیب مرده، و او را به صلیب کشیده اند.

از این نظر اعضای کلیساهای مسیحی حتی در مراسم رسمی مذهبی خود در برابر صلیب تعظیم و کرنش می کنند! آیا واقعاً این احترام و تعظیم را انجیل آموخته است؟

مطلقاً نه ! اولاً اینکه اصلاً مسیح در روی چیزی به شکل صلیب که متداول در کلیساهاست، نمرده است. برخی از نوشتجات انجیل گویاست که مسیح روی یک درخت جان سپرده است. برخی دیگر گویند عیسی را از چوبی که در زبان قدیم یونانی آن را "استاروسStauros " می نامیدند، به دار آویخته اند.

در معنی " استاروس " یکی از کتب معتبر می نویسد:

-" هومر " شاعر یونان باستان این کلمه را به عنوان یک تیرک یا یک قطعه الوار ساده و معمولی به کار برده است. در ادبیات یونان، کلاً معنی و استعمال عبارت " استاروس " همین بوده است، و هرگز به معنای این مصرف نشده که دو تا چوب را به شکل صلیب به هم میخکوب کرده باشند، بلکه همواره به معنای یک قطعه الوار بوده است.

-اینکه کلمه " زولون Xulon " یا " زیلون Xylon " به معنای چوب و تیرک

در رابطه با مرگ عیسی به کار رفته، نشان می دهد که عیسی مسیح در روی یک تیرک یا الوار مستقیم مرده، و هرگز روی دو چوب به هم دوخته شده به شکل صلیب جان نداده است. (نقل از تکمله انجیل کشیشان یا کتاب روحانیون The Companion Bible ص ۱۸۶)

-حتی اگر فرض کنیم که مسیح روی صلیب مرده، آیا نوع استفاده ای که کلیسا و جامعه مسیحیت از آن می کنند، منطقی است؟

اگر شما یک فرد را که بسیار دوست دارید، بکشند، واقعاً دشنه یا خنجری را که او را دریده پرستش و ستایش می کنید؟ مسلماً نه ! بلکه باید از آن نفرت داشت! بالاتر از این مگر انجیل به ما تعلیم نداده که غیر از خدای متعال هیچ چیز و هیچ کس را پرستش نکنیم ؟!

یوحنای حواری گوید:

« طفلان کوچک! خود را از بت ها و بت پرستی زنهار دارید ! »

(انجیل یوحنا۱ ۵:۲۱)

آیا کلیسا و مسیحیت از " صلیب" بت و بت پرستی راه نینداخته اند ؟!!

۳- پرستش مریم، و سایر معتقدات کلیسا

خیلی دیگر از دکترین ها و معتقدات کلیسا و جامعه مسیحیت را می توان قید کرد که روح مسیح از آن خبر ندارد! به طور مثال:

" پرستش مریم" یا " اعتقاد به ارواح خبیثه و عذاب جاودانه آنها در جهنم" یا "مراسم ایستر Easter و کریسمس" که همگی یادگار دوران جاهلیت و بت پرستی است، و نشان می دهد که مراسم مذهبی کلیسا و جامعه مسیحیت هیچ نوع تطابق و هماهنگی با کتاب آسمانی خود انجیل ندارند !

۴- سرزنش مسیح از مسیحیت

آیا تعجبی ندارد که خدا اجازه می دهد چنین اعمالی انجام شود؟ نه، زیرا عیسی خود چنین اعمالی را پیشگوئی کرده است، آنجا که به یهود زمان خود گفت:

" نه هر کسی که به من گفت: خدا، خدا ! وارد بهشت می شود! بلکه آنکه فرامین الهی را اطاعت کند و عمل نماید اهل

بهشت است! خیلی ها آن روز به من خواهند گفت: خدا، خدا ! آیا ما به نام تو پیشگوئی نمی کردیم؟ آیا به نام تو شیاطین

را دفع نمی کردیم؟ و کارهـای فوق العاده به نام تو انجام نمی دادیم؟ من همانجا به آنها خواهم گفت که من هرگز شـما ها را نمی شناسم! از من دور شوید! شما عمله خلافکاران بودید! " (انجیل متی ۲۳-۲۱: ۷)

حالا مسـیحیت و کلیسا که ادعای پیروی مسـیح را دارند چه خلافکاریهای عظیمی را مرتکب شده اند؟! این است که خدا آنها را به سر خودشان رها کرده است! »

اعتقادات شرک آمیز مسیحیت ۲- نظریه فدا

اشاره

(۱)

سابقه فدائی شدن نزد ملل باستانی

عقیـده نزول لاهوت در لباس ناسوت و تحمل نمودن صـلب و عـذاب چوبه دار و فـدائی مردم شدن، در ادیان بت پرست قدیم هنـدو و بـودائی رایـج بـوده و مردم دنیـای آن روز پیش از آنکه دعـوت مسـیحیت به گوشـشان بخـورد، خود بـا همین عقـاید سروکار داشته و پایبند آنان بوده اند.

سابقه فدائی شدن نزد هندو ها

آقای " دوان" در کتاب خرافات تورات و نظایر آن از ادیان دیگر(ص۱۸۱و۱۸۲) می نویسد:

« . . . موضوع نجات یـافتن از گناهـان به واسـطه فـدائی شـدن یکی از خـدایان، نزد هنـدو هـای بت پرست و غیر آنـان، سابقه طولانی دارد.

هندوها عقیده دارند " کرشـنا" اولین فرزندی است که برای خلاص کردن زمین از سنگینی حمل و بار خود به زمین آمد. او با دادن قربانی آدمی را نجات بخشید.

او می گوید: آقای " مور" تصویر " کرشنا" را در حالی که به چوبه دار است از روی کتب هندو ها چنین توضیح می دهد:

" دو دست و دو پایش سوراخ شده، و روی پیراهنش شکل قلب یک انسان آویزان است."

تصویر دیگری هم از " کرشنا" پیدا شده که با تاج طلائی وی را به دار زدند.

۱- مستند: تحلیل تاریخی المیزان ج۶ ص ۲۰۷

مسیحیان نیز معتقدند: وقتی مسیح را به دار زدند بر سرش تاجی از خار بود.

اولین فرد اروپائی که داخل بلاد تبت و نپال شد نقل می کند که " اندرا" که خدای مورد پرستش آنان است، با تن دادن به دار و میخ های آهنین بشر را از گناهان نجات داد.

صورت " اندرا" خدای مصلوب روی چوبه دار این طور ترسیم شده است که شکل دو چوب متقاطع که دو ضلع عرضی آن متساوی و دو ضلع طولی اش متفاوت است. چهره " اندرا" روی ضلع کوتاه طرف بالا رسم شده است....»

سابقه فدائی شدن نزد بودائی ها

اما آنچه از بودائیان راجع به بودا رسیده از هر جهت انطباق کلی با گفته های مسیحیان دارد.

از فرط شباهت آنان " بودا" را " مسیح" می نامند، و به او مولود یگانه و نجات بخش جهان می گویند. او را انسان کامل و خدای کاملی می دانند که برای کفاره گناهان بشر و نجات دادن آنان از عواقب وخیم معاصی، لباس ناسوت پوشیده و قربانی و فدائی آنان شده است. او فدائی مردم شد تا خلایق را وارث ملکوت آسمانها کند.

(مطالب بالا از کتب نویسندگان اروپائی مانند آقای " موالر" در کتاب " تاریخ آداب سنسکریته" و آقای "هوک" در کتاب " رحله" و غیر آن نقل شده است.)

این بود اندک و خلاصه ای از عقیده نزول لاهوت در لباس ناسوت و تحمل نمودن صلب و عذاب چوبه دار و فدائی مردم شدن، در عقاید ادیان قدیم که مردم دنیای آن روز با آن سروکار داشته اند.

دعوت مسیحی هم با عقاید قلبی مردم سازش کرد، و در هر نقطه ای که دعوت کنندگانش قدم نهادند، به سرعت پیشروی نمودند.

بنابراین آیا حق مطلب جز این است که مبلغین اولیه مسیحیت، اصول مسیحیت را گرفته و در قالب عقاید بت پرستی قدیم ریختند، تا بدان وسیله قلوب مردم را جلب کرده، و دعوت و تبلیغ خود را به نتیجه برسانند!!؟

چیزی که همین مطلب را تأئید می کند، کلماتی است که " پولس" و غیر او درباره طعن زدن به حکمت حکما و فلاسفه وارد کرده و مردم را از طرق استدلال عقلی منزجر ساختند. آنان صریحاً گفتند: پروردگار بلاهت و نادانی ابله را بر خرد عاقل ترجیح می دهد!

روشن است که ناشی شدن این قبیل سخنان از مبلغین مسیحیت، تنها برای آن

بود که جلوی مکتب های عقلی و استدلالی را که با عقایدی (مانند: تثلیث وحدت، ملازمت خطیئه با انسان، و تحمل صلب و فدائی شدن،) ضدیت کامل داشت، بگیرند.

آنان اساس تبلیغات خود را روی مکاشفه و امتلاء و پر شدن از روح القدس نهاده، و راه استدلال های عقلی را بستند!(۱)

(۲)

نظریه فدا

مسیحیان چنان گمان دارند که عیسی"ع" خون شریف خود را فدای آنان کرده و در دستگاه الهی نسبت به آنان جنبه " فدائی" دارد، لذا به او لقب " فادی" می دهند و می گویند:

-آدم ابوالبشر چون در بهشت از درخت نهی شده خورد، گناه دامنگیر او شد، و پس از او دامنگیر فرزندانش گردید، و روشن است که پاداش گناه عقاب اخروی و هلاکت ابدی خواهد بود که هیچ گونه خلاصی از آن ممکن نیست.

می گویند:

-چون خدای متعال همچنانکه عادل است، صفت رحمت هم دارد، اشکال عجیبی پیش آمد که قابل حل نبود، زیرا اگر خداوند آدم و ذریه اش را به واسطه گناهشان عقوبت کند، منافات با رحمتی داشت که برای آن رحمت، ایشان را آفریده است، و اگر از آنان درگذرد، آن هم منافات با عدالتش داشت، زیرا مقتضای عدل آن است که شخص مجرم و خطاکار را در مقابل جرم و خطایش عقوبت کند، چنانکه نسبت به شخص نیکوکار و مطیع مقتضای عدل، پاداش نیکوست.

اشکال خدا به جای خود باقی بود تا اینکه به برکت مسیح آن را حل کرد.

توضیح آنان این است که:

خداوند مسیح را که پسر خدا و نفس خداست، در رحم یکی از فرزندان آدم که حضرت مریم باشد داخل نمود، و مسیح مانند سایر افراد انسان از مریم متولد شد، و بدین سبب " مسیح" انسان کامل است، زیرا که فرزند انسان بود و هم خدای کامل است، چون

۱- چنانکه نادانان متصوفه امروز همین راه را می پیمایند، و عقیده دارند که راهشان راهی است غیر از راه عقل و تفکر عقلانی!

۲- مستند: تحلیل علمی و تاریخی المیزان ج۶ ص۱۶۶

فرزند خداست، و فرزند خدا نفس خدا و از جمیع گناهان مبری است!

پس از انـدک زمانی که در میان مردم زنـدگی کرد وماننـد آنان می خورد و می آشامیـد و با آنان تکلم می کرد، و انس می گرفت، و در میان مردم راه می رفت، دشـمنانش تصـمیم گرفتند که او را به بدترین وضع - یعنی کشـتن با کشیدن به صلیب و دار زدن - به قتل برسانند.

عیسی لعن و دار را بـا تمـام اذیت و عـذابی که همراه داشت، تحمـل نمود تـا فـدای مردم باشـد، و آنـان را از عقاب اخروی و هلاکت ابدی خلاص بخشد. شهادت مسیح کفاره گناهان نصاری بلکه کفاره گناهان تمام عالمیان است!

این بود آنچه نصاری درباره عیسی گفته اند.

آنـان مسئله " صـلب" و " فـدا " را اسـاس دعوت خود گرفته و آغـاز و انجـام سـخنان خود را همـان موضوع قرار می دهنـد، چنانکه قرآن شریف اساس دعوت اسلامی را " توحید" قرار داده است.

رد نظریه فدا بوسیله قرآن

در مرحله اول، قرآن شریف نظریه مسیحیت را در موضوع گناه آدم از دو جهت رد می کند:

۱-نهی آدم در بهشت نهی ارشـادی بود و عمل نکردن به آن ضـرری که به آدم زد از بهشت خارج شـد و راحتی قرب الهی و خشنودی مقام رضایت را از دست داد، نه اینکه آدم مرتکب معصیت ناشی از امر الهی شود و مستوجب عقاب گردد.

۲-حضرت آدم از انبیاء الهی بود و قرآن شریف ساحت آنان را از ارتکاب نافرمانی خدا منزه می دارد.

در مرحله دوم، قرآن نظرات آنان را که گفتنـد " گناه ملازم آدم شـد،" رد می کنـد و می فرماید خداوند توبه او را پذیرفت و او را برگزید.

در مرحله سوم، قرآن مجیـد نظریه آنـان را که گفتنـد: " گنـاه آدم دامنگیر فرزنـدانش تـا قیامت گردیـد، " رد می کنـد و می فرماید:

« هیچ کسی بار گناه دیگری را بر نمی دارد! »

در مرحله چهارم، قرآن مجید، نظریه آنها را که می گویند " تمام خطا ها و گناهان ملازم هلاکت ابدی است،" با تعیین انواع گناهان از قبیل گناه کبیره و صغیره، رد می کند، و نوع کیفر هرکدام را به نسبت نوع گناه، کم و زیاد، تعیین می کند.

در مرحله پنجم، که گفتند: بین صفت رحمت الهی و عدل الهی تزاحم بود، و برای رفع تزاحم، خداوند حیله ای نمود، و عیسی را به سوی خود بالا برد! متأسفانه باید گفت مسیحیان با این که خدا را خالق و آفریننده عالم می دانند، ولی در عین حال، او را خدائی می دانند که کارهای جهان را مانند یک فرد انسان، انجام می دهد، و گاهی خطا می کند، و دچار پشیمانی می گردد، و خلاصه، خدا را در افعال و اوصاف مانند بشر تصور می کنند. اگر کسی در کتاب عهدین تحقیق کند، چه بسیار جملات که در آنها جسمیت و سایر اوصاف جسمانی موجود در انسان را برای خدای تعالی پیدا می کند!

قرآن شریف، خدای تعالی را از این چنین صفات مبرا دانسته و می فرماید: « منزه است خدا از آنچه وصف می کنند! »

درمرحله ششم، که گفتند: " خداوند پسر خود مسیح را که نفس خودش است، فرمان داد تا در رحم یک فرد انسانی قرار گیرد،" قرآن شریف ابطال آن را ثابت کرده است.

در مرحله هفتم، که گفتند: " مسیح پسر خدا و نفس خداست، ولی پس از آنکه انسان شد با مردم مانند سایر افراد زندگی کرد." از این سخنان برمی آید که خدای متعال را فرض کرده اند که به صورت و حقیقت مخلوقات خود در می آید، و گاهی انسان و گاهی امکان دارد پرنده یا حشره گردد، و بالاتر که می شود در آن واحد تمامی آنها باشد !!

در مرحله هشتم، که گفتند: " مسیح فرزند خدا و نفس خدا، تحمل صلب و دار را نمود، و همچنین تحمل لعن را هم کرد - چون در کتاب الهی شخص مصلوب ملعون هم حساب می شود- " مراد از این لعن چیست؟ و مفهوم لعن در ساحت قدس الهی چه می تواند باشد؟ لعن که مفهوماً دور نمودن از رحمت و کرامت است، دور نمودن خداوند نفس خود را از رحمت چه معنی دارد؟ و برگشت از رحمت به فقر و بی نوائی برای خدا چگونه می تواند باشد؟

قرآن شریف درست مقابل این را گفته و می فرماید:

« ای مردم شما ها فقیران هستید در برابر خدا، و خداوند، او غنی است!»

در مرحله نهم، که گفتند: " فدا شدن عیسی کفاره گناهان مسیحیان و بلکه تمام مردم جهان است،" در حقیقت معنی حقیقی گناه و ارتباط آن با عقاب اخروی را نفهمیده اند. و همچنین ارتباط خطایا را با تشریع الهی درست درک نکرده اند. آنها نفهمیده اند که احکام و قوانینی که مخالفت و سرپیچی در آنها واقع می شود و به گناه منجر می شود، امور اعتباری هستند که برای حفظ مصالح اجتماع انسانی وضع شده اند تا افراد به آن عمل کنند.

قرآن مجید در عین حال نشان می دهد که از انجام اعمال صالح صفات پسندیده در انسان به وجود می آید و برعکس از اعمال ناصالح صفات و ملکات زشتی حاصل می شود که موجب قرب و بُعد الهی است، و این غیر از نظام اعتبار، نظمی است که متکی به حقایق خاص می باشد.

خلاصه باید گفت، اگر فرض شود که ارتکاب یک معصیت - مانند خوردن از درخت مورد نهی برای آدم - باعث هلاکت ابدی او می شود، و فرزندانش را هم شامل می شود، و چیزی جز فدا شدن مسیح آن را پاک نمی کند، در این صورت تشریع نمودن دین قبل از مسیح چه فایده ای داشت؟ گذشته از این تشریع نمودن دین در زمان مسیح جه فایده ای داشت؟ یا بعد از او دین چه فایده ای دارد؟

کسانی که قبل از فدا شدن مسیح به وسیله عمل کردن به ادیان سابق، مانند ابراهیم و موسی"ع" که پیش از درک کردن مسیح از دنیا رفته اند، حالشان چگونه می باشد؟

آنان حیات و زندگی را باشقاوت پایان دادند یا با سعادت؟

به چه وضعی با مرگ و عالم آخرت روبه رو شدند؟

با هلاکت ابدی و عقاب، یا با ثواب و حیات جاوید؟؟؟

به طور خلاصه باید گفت اگر آنها چنین اعتقاد دارند هیچ غرض صحیحی برای تشریع ادیان قبل از فدا شدن مسیح وجود ندارد، و خداوند هم در تشریع آنها ظاهراً هدف درستی نداشته است!!؟ با این فرض، که انبیاء مکرمی که پیش از مسیح می زیسته اند، و همچنین کار مؤمنین به آنها، به کجا خواهد کشید؟ کتاب آسمانی شان محکوم به صدق است یا کذب؟؟

انجیل ها که تماماً تصدیق تورات را می کنند، لکن در سرتاسر تورات برای نمونه یک جا هم پیدا نمی شود که دعوت به داستان " روح و فدا شدن آن" نموده باشد!

شفاعت مسیح به جای فدا

۱ – فدا

فدا یا فدیه دادن معامله ای است که به وسیله آن حقی را که صاحب حق دارد از خود سلب کند و نگذارد اثر سوئی به " شخص فدا داده شده" برسد، مانند فدیه دادن اسیر و آزاد کردن او.

روشن است که چنین معنائی در آنچه مربوط به خدای تعالی است غیر معقول و نادرست است.

قرآن شریف می فرماید:

« امروز بر نجات هیچ یک از شما (منافقان و کافران) فدیه و عوضی را نپذیرند، منزلگاهتان آتش است!» (حدید ۱۵)

آیات دیگری در این زمینه وجود دارد که از آنها نفی فدا فهمیده می شود:

« بپرهیزید از روزی که کسی به جای دیگری مجازات نبیند،

وشفاعت از کسی پذیرفته نشود،

و فدا و عوض قبول نگردد،

و نه آنان را یاری کنند! » (بقره۴۸)

« قیامت روزی است که نه کسی برای آسایش خود چیزی تواند خرید،

و نه دوستی و شفاعت به کار آید! » (بقره ۲۵۴)

« روزی که از عذاب روی گردانده بگریزند،

هیچ از قهر خدا پناهی نیابند ! » (مؤمن ۳۳)

۲- شفاعت

قرآن شریف عوض " فدائی" که نصاری برای حضرت مسیح ثابت می کنند، موضوع شفاعت را برایش ثابت کرده است.

امتیاز " شفاعت" از " فدا" آن است که " شفاعت" یک نوع آشکار شدن قرب و منزلت شخص شفیع است نزد کسی که از او درخواست شفاعت شده، بدون آن که سلطنتش را سلب نماید، یا به مالکیت او لطمه ای وارد کرده و فرمان او را علیه شخص

مجرم باطل سازد، یا اینکه قانون مجازات و پاداش را از بین بردارد. بلکه در حقیقت " شفاعت" دعا و درخواستی است که " شفیع" از شخصی که از او درخواست شفاعت شده (مثلاً ـ خداوند متعال) تقاضای عفو و آمرزش می کند، تا با وجود حق مسلمی که در آن مورد از نظر مجازات دارد، از مجرم بگذرد، و او را مورد لطف و رحمت خود قرار دهد.

روشن است که "شفاعت" موضوع معقولی بوده، و در پیشگاه حضرت ربوبی امکان وقوع دارد، و برعکس " فدا" که یک نحو معامله و تبدیل نمودن سلطنت فداگیرنده به شئ فدائی است ! و درباره حضرت حق تعقل ندارد تا چه رسد به امکان وقوع آن!

آیات قرآنی درباره مسیح "ع" می فرماید:

« کسانی را که به خدائی می خوانند قدرت بر شفاعت ندارند،

مگر آنکه گواه حق بوده و دانایند! » (زخرف ۸۶)

« خداوند به عیسی کتاب و حکمت می آموزد. »

« من وقتی در میان آنان به سر می بردم گواه بر اعمال آنان بودم.»

« عیسی در قیامت گواه بر آنان خواهد بود. » (آل عمران۴۸، مائده۱۱۷، نساء۱۵۹)

خداوند متعال در آیه فوق نشان داد کسانی را که دارای دو صفت " علم" و "شهادت و گواهی" باشند (ولو مورد پرستش مردم باشند،) حق شفاعت کردن دارند، و از صفاتی که برای حضرت عیسی "ع" در آیات فوق شمرد، آن دو صفت برای حضرتش ثابت است.

پس این آیات به طور واضح می رساند که حضرت مسیح علیه السلام از "شفیعان روز قیامت " است!

فساد ناشی از عقیده و نظریه فدا

در آیه شریفه زیر به نقل از حضرت مسیح "ع" فرموده:

« مسیح گفت:

- ای بنی اسرائیل! خدا را بپرستید، که پروردگار من و شماست!

و حقیقت این است که هرکس به خدا شرک بورزد،

محققاً خداوند بهشت را بر او حرام کرده است،

و جایش در آتش خواهد بود...! » (مائده ۷۲)

با این آیه اشاره به بطلان عقیده " فدیه" کرده که بین مسیحیان رواج دارد. مسیحیان نسبتی به حضرت عیسی می دهند که وی به پای خود به طرف چوبه دار رفته، و بلکه خودش می خواسته که خود را به دار آویزد، چون می خواست جان خود را فـدای آقایـان کنـد، بلکه خداونـد از گناهـان آقایـان درگـذرد، و تکالیف الهی خود را از آنان بردارد، و در روز قیامت بـدون اینکه بدنهایشان با آتش دوزخ مساسی پیدا کند، یکسره به بهشت شان ببرد!!!

مسیحیان داستان به دار آویختن و نیز داستان " فـدیه" را برای خـاطر همین درست کرده انـد که تنهـا از دینـداری به اسم آن قنـاعت کننـد، و جمیع محرمـات الهی را به خیال اینکه خـدا از آنان برداشـته، مرتکب شونـد، و در عین حال روز قیامت هم به پاداش اینکه برای خدا پسر درست کرده اند، وو... یکسره به بهشت درآیند!!؟؟

مطالبی که آیه شـریفه بیان فرموده - یعنی امر به توحید، بطلان عبادت مشـرکین، و خلود سـتمکاران در آتش - همه در ابواب متفرقه از انجیل ها موجود است.(۱)

تاریخ پیشرفت و انحراف مسیحیت

مراحل پیشرفت وانحراف مسیحیت

اشاره

۱- المیزان ج ۱۱ ص ۱۱۸

(۱)

ادوار چهارگانه تاریخ مسیحیت

تاریخ مسیحیت را به چند دوره زیر می توان تقسیم کرد:

۱-مبلغین اولیه و پیشرفت دین درمیان عامه مردم

۲-کلیسای روم و رسمی شدن دین در امپراطوری روم

۳-شروع تفرقه و اعتراضات نسبت به انحرافات دینی

۴-حکومت کلیسای روم و انشعاب کلیساهای دیگر

مبلغین اولیه و پیشرفت دین در میان عامه مردم

چنانکه از " کتاب اعمال رسولان" و سندهای تاریخی دیگر استفاده می شود، دعوت کنندگان مسیحی، روش رهبانیت را پیش گرفته و در شهرها و بلاد گردش می کردند و دعوت مسیحیت را بسط و انتشار می دادند.

آنها در هرجا که قدم نهادند مردم عوام دور آنان را گرفتند. می توان گفت بزرگترین سرّ موفقیت آنها – مخصوصاً در امپراطوری روم – همانا فشار روحی بود که در اثر انتشار ظلم و تعدی و اختلاف طبقاتی دامنگیر مردم آن زمان شده بود. آنان به واسطه شیوع برده داری، اختلاف فاحش زندگی طبقه حاکم با مردم، جدائی و فاصله کامل بین اغنیاء و فقراء و مانند آن، آمادگی کامل برای پذیرفتن تعالیم جدید داشتند.

مبلغین مسیحی هم آنان را به برادری، دوستی، مساوات، معاشرت نیکو، و همچنین به ترک دنیا و زندگانی فانی آن، و روی آوردن به حیات صاف و سعادتمندانه

۱- مستند: تحلیل و بررسی های تاریخی المیزان ج ۶ ص۲۱۱

ملکوت آسمانها، دعوت می کردند. لذا طبقه حاکم چندان اهمیتی به آنان نمی دادند، و اراده اذیت و سیاست کردن و طرد و تبعید نمودن آنها را نمی کردند.

با این وضع پیوسته بر عده و شمار آنان افزوده می شد، و بدون تظاهر، روز به روز قوت و نیرومندی بیشتری می گرفتند، تا کم کم پیروان فراوانی در امپراطوری روم و آفریقا و هند و سایر بلاد پیدا کردند. آنان در پیشرفت های خود، خواه و ناخواه هر کلیسائی را که به روی مردم باز می کردند، بت خانه ای را می بستند.

از طرف دیگر هم، دعوت کنندگان مسیحی اعتنائی به مزاحمت های رؤسای بت پرستان یا پادشاهان وقت نمی کردند، و از مخالفت نمودن با احکام و دستورات آنان باکی نداشتند، لذا در پیمودن راه خاص خود، بسا به هلاکت و قتل و زندان و امثال آن گرفتار می شدند. پیوسته عده ای را می کشتند و دسته دیگر را در زندان انداخته و طایفه سوم را طرد و تبعید می کردند.

کلیسای روم و رسمی شدن دین درامپراطوری روم

مسیحیان به کیفیتی که در بالا گفته شد، تا زمان " کنستانتین" قیصر روم به سر بردند، لکن پس از آنکه قیصر نامبرده به دین مسیح ایمان آورد و علناً اظهار موافقت نمود، مسیحیت در مملکت روم دین رسمی شد. و کلیساها در روم و ممالك دیگری که تابع امپراطوری روم بود، برپا شد.

این قضیه در نیمه دوم قرن چهارم میلادی صورت گرفت.

از آن روز دیگر مسیحیت در کلیسای روم تمرکز پیدا کرد، و از آنجا قسیسین و مبلغین مسیحی به اطراف بلاد تابعه روی آوردند، و مشغول ساختن کلیساها و دیرها شدند، و مدارسی که درآن تعلیم و آموزش انجیلی شود، بنا کردند.

شروع تفرقه و اعتراضات نسبت به انحرافات دینی

آنچه در این تاریخ شایان دقت است، موضوع فرع قرارگرفتن اصول انجیلی است.

آنان در تعلیمات خود مسئله " پدر و پسر و روح القدس" و همچنین مسئله " صلیب و فدا" و امثال آن را " اصول مسلمه" خود قرار دادند و بحث و کنجکاوی خود را بر آن مطالب استوار کردند.

این اولین ایرادی است که بر بحث های دینی آنان وارد می شود. مسحیت دستگاه وسیع تبلیغاتی خود را بر اساس اصول مسلمه ای نهاد که هیچ کدام از آن اصول مطلب معقول و صحیحی به شمار نمی رود. پر واضح است که اگر اساس و بنیان

تشکیلاتی سست و ناچیز باشد، هر قدر هم دستگاه ظاهری آن عریض و طویل باشد، شایان ارزش نیست.

به غیر معقول بودن اصول مسلمه انجیلی، عده ای از علمای خود مسیحیان نیز اعتراف دارند لکن تنها عذری که به خیال خود برایش تراشیده اند، آن است که می گویند: گرچه مسئله " تثلیث" موضوع غیر معقولی باشد، ولی از مسائلی است که باید تعبداً قبول شود.

البته عذر آنان بدتر از گناه بوده و تصور صحیحی ندارد: زیرا چگونه می شود دین حق و واقعی، دارای مسئله ای باشد که از محالات عقلی است؟

واقعیت این است که حق بودن یک دین را بوسیله عقل تشخیص می دهند، حال چگونه می شود دین واقعی دارای مطلبی شود که خود عقل آن را باطل کند؟!

(البته ممکن است دین مشتمل بر امر ممکن ولی خارق العاده باشد، ولی نمی تواند مشتمل بر یک محال ذاتی باشد!)

به هر حال، روش گذشته باعث شد که در اوایل انتشار صیت مسیحیت، و روی آوردن محصلین به بحث های مذهبی در مدارس روم و اسکندریه و غیرآن، بین بحث کنندگان متفکر، اختلاف و مشاجره ظاهر شود.

کلیسا هم برای حفظ وحدت و یگانگی مجبور شد هنگام ظهور هر سخن یا بدعت تازه، مجمعی از شخصیت های مختلف روحانی تربیت دهد و صاحبان نظر جدید را اقناع کند و یا در صورت قانع نشدن آنها را "تکفیر" یا " تبعید" و یا حکم قتل را درباره آنان اجرا نماید.

اولین انجمنی که در این باره تشکیل شد " مجمع نیقیه" است. انجمن مزبور در اثر سخن " اریوس" که گفته بود " اقنوم پسر" مساوی " اقنوم پدر" نیست، آنکه قدیم است خدا می باشد و مسیح مخلوق است، برپا گردید.

در این انجمن برای تبری جستن از سخن " اریوس" تعداد ۳۱۳ نفر از شخصیت ها و مقامات مختلف روحانیت شان در حضور قیصر " کنستانتین" در قسطنطنیه جمع شدند، و بر حقانیت مطالب زیر اتفاق و اتحاد خود را اعلان کردند:

–ما به خدای واحدی که پدر و مالک و صانع هر چیزی است، ایمان داریم.

-همچنین به پسر واحد(عیسی مسیح) که فرزند خدای واحد است، و اول تمام خلایق می باشد، اعتقاد داریم.

-آن فرزند مصنوع مخلوق نیست، بلکه خدای حقی می باشد که از

خدای حق، یعنی از جوهر پدرش - که تمام عوالم و اشیاء را محکم کرده- می باشد.

-او برای خاطر ما و نجات دادنمان از آسمان نازل شد و از روح القدس صورت جسدی پیدا کرده و از مریم بتول متولد شد.

-او را در ایام حکومت " پیلاطوس" به دار زدند، و سپس دفن کردند، لکن پس از سه روز بلند شد و به آسمان صعود کرد، و در طرف راست پدرش نشست.

-او آماده است تا باردیگر برای قضاوت و داوری بین مردگان و زندگان به زمین برگردد.

-ما ایمان به روح القدس واحدی داریم که روح حق است و از پدرش خارج شده است.

-ما همچنین به " معمودیه" واحدی (یعنی طهارت باطن و مقدس بودن آن،) که برای آمرزش گناهان است، و به جماعت واحده قدسیه جاثلیقیه عقیده داریم.

-ما ایمان به حشر بدنها و حیات همیشگی داریم !

این بود سبب اصلی تشکیل اولین انجمن، ولی پس از آن نیز، در برابر عقاید و مذاهب جدید التأسیس (مانند: مذهب نسطوریه، یعقوبیه، الیانیه، یلیارسیه، مقدانوسیه، سبالیوسیه، نوئتوسیه، پولسیه و امثال آن،) انجمن های بسیاری تشکیل می دادند و از هر یک تبری می جستند.

با اینکه پیوسته عقاید و مذاهب جدید، مزاحم و خار راه دعوت مسیحی می شد، کلیسا مراقبت اصلی خود را از دست نداده، و در دعوت مسیحی سستی نمی کرد، و بالاتر از همه، روز به روز بر قدرت و عظمت آن افزوده می شد، تا بالاخره اواخر قرن پنجم میلادی موفق شد سایر ممالک اروپا را چون (فرانسه، انگلستان، اسپانیا، پرتغال، بلژیک، هلند و امثال آن،) غیر از روسیه به دین نصرانیت وارد سازد.

حکومت کلیسای روم، و انشعاب کلیساهای دیگر

کلیسا پیوسته در حال ترقی بود، و سلطنت قیصر در حال ضعف. امم و اقوام شمالی روم و عشایر بیابان نشین به قیصر حمله می کردند، و حکومت مرکزی به واسطه

جنگ ها و فتنه ها دقایق آخر عمر خود را می گذرانید.

بالاخره اهل روم با اقوام و عشایر مهاجم متفق شدنـد، و قرار گذاشـتند که چون زمام امور دینی در دست کلیساست، باید زمام امور مملکت را هم به کلیسا بسپارند.

در سال ۵۹۰ میلادی این مطلب عملی شد، و سلطنت روحانی و جسمانی برای رئیس کلیسا - که در آن وقت " پاپ گریگوری" بود- ثابت شد.

با این مقدمات " کلیسای روم" بر عالم ریاست مطلقه پیدا کرد.

بعد از این تاریخ، انشعابی در امپراطوری روم پیدا شد، و دو امپراطوری به نام " امپراطوری روم غربی" و " امپراطوری روم شرقی" تشکیل گردید، که پایتخت اولی شهر روم و پایتخت دومی شهر قسطنطنیه شد.

قیصر های روم شرقی تابعیت کلیسای روم را قبول نکردند، و خود را رؤسای دینی روم شرقی شمردند.

این اولین انشعابی است که در دین مسیح پیش آمد، و آن را به دو فرقه " کاتولیک" و " ارتدکس" تقسیم کرد.

پیروان کلیسای روم را کاتولیک ها تشکیل دادند.

ریاست کلیسای ارتدکس با قیصرهای روم شرقی بود.

این وضع ادامه داشت تا اینکه " دولت عثمانی" قسطنطنیه را فتح کرد و آخرین قیصر آنجا را که به نام " بالی اولوکوس" بود، کشتند. در این پیش آمد "قسیس قسطنطنیه" هم در کلیسای " ایاصوفیه" کشته شد.

روسیه که در قرن دهم میلادی دین مسیح را پذیرفته بود، پس از سقوط کلیسای قسطنطنیه، قیصر های روس به طور وراثت ادعای ریاست کلیسا را کردند، زیرا بین آنها با قیصر های روم قرابت و خویشاوندی سببی بود.

خلاصه پادشاهان روسیه در سال ۱۴۵۴ میلادی رئیس مذهبی مملکت خود شدند، و از زیر بار "کلیسای روم" خارج گشتند.

ریاست کلیسا در روسیه به همین وضع حدود پنج قرن ادامه داشت تا در سال ۱۹۱۸ میلادی " تزار نیکولا" که آخرین قیصر روسیه بود، خود و تمام افراد خانواده اش به دست کمونیست ها کشته شدند.

پس از آن تاریخ مجدداً کلیسای روم به حال اول خود برگشت.

انشعاب سه گانه مسیحیت: کاتولیک، ارتدکس، پروتستان

رؤسای کلیسا، به واسطه قدرت و شوکتی که داشتند، در طول قرون وسطی، در جمیع شئون حیاتی مردم دخالت می کردند. در اثر همین دخالت های بیجا، متدینین از وضع کلیسا ناراضی شده، و برای خلاص یافتن از بار سنگین آن به کوشش برخاستند.

عده ای تعلیمات انجیلی را مطابق اتفاق و تشخیص قسیسین و علمایشان قبول کردند لکن از تبعیت و پیروی رؤسای کلیسا و پاپ ها بیرون رفتند - این دسته را " ارتدکس" گویند.

دسته دیگری پیروی و تبعیت از کلیسای روم را اساساً غلط شمردند، و نه در تعلیمات انجیلی تابع آنان شدند، و نه به اوامر صادره از مقامات کلیسا اعتنا کردند – این دسته را " پروتستان" نامند.

با این وضع عالم مسیحی امروز به سه فرقه اصلی منشعب شده است:

۱-فرقه کاتولیک، یعنی پیروان کلیسای روم و روش تعلیماتی آن.

۲-فرقه ارتدکس، یعنی پیروان روش تعلیمی کلیسا بدون پذیرش اوامر صادره از آن.

۳-فرقه پروتستان، که به طور کلی نه روش تعلیم کلیسا را قبول دارند، و نه اوامر صادره از آن را.

پروتستان ها در ابتدای امر ناچیز به نظر می رسیدند، ولی در قرن پانزدهم میلادی تظاهر و خودنمائی زیاد کردند.

افول اقتدار کلیسا، نتایج سوء استفاده از دین

آنچه که در بالا گفته شد اجمالی بود از جریان دعوت مسیحی در طول ۲۰ قرن. با مطالعه این تحولات تاریخی، انسان مؤمن می تواند معانی و مطالبی را که ممکن است به نحو توارث یا سرایت یا انفعال از عقاید بت پرستی و افکار وثنیت در دین او نفوذ کرده، تشخیص دهد، و حق را از باطل جدا سازد.

مطالعه این تاریخ نشان می دهد که کلیسا در دوران اقتدار خود چگونه رفتار کرد:

-اقتدار کلیسا مخصوصاً کلیسای روم در قرون وسطی به نهایت اوج خود رسید، به طوری که سیطره دینی و دنیائی برای پاپ ممکن گردید، و تخت

پادشاهان اروپا تحت نفوذ کلیسا قرار گرفت، و عزل و نصب هر پست حساسی در دست کلیسا افتاد.

-کلیسا مسلمانان را به عنوان بت پرست به پیروان خود معرفی کرد، و حقایق اسلام را از آنان مخصوصاً در فتنه جنگهای صلیبی پنهان کرد.

-اگر انسان متدبر، به حالات مختلفی که بر دعوت مسیحی عارض شده، پی ببرد، می داند که چگونه عقاید بت پرستی و وثنیت، در خلال قرون گذشته، با روش ساحرانه خود، در دعوت مسیحی وارد شد.

-عقاید بت پرستان، ابتداء با غلو در حق مسیح"ع" شروع، و سپس در قالب " تثلیث" ریخته شد، و به صورت " پدر و پسر و روح القدس" سر درآورد و جلوه گری نمود. به دنبال آن مسئله "صلب و فدا " صورت خارجی به خود گرفت، و در نتیجه خط قرمزی دور دستگاه " عمل " کشیدند، و برای نجات و رستگاری تنها و فقط " اعتقاد به مسیح" را کافی دانستند!!

-این موضوعات نخست در لباس دین خودنمائی می کرد، و زمام امور به دست کلیسا بود. مردم هم اندکی وظایف عبادی را مانند نماز و روزه و غسل تعمید و امثال آن انجام می دادند، لکن کم کم کفر و الحاد قوی شد و دعوت مسیحی انشعاب پیدا کرد.

پس از ظهور فرقه پروتستان، قوانین رسمی که بر اساس حریت و آزادی نهاده شده بود، جانشین سیاست های هرج و مرج کلیسا شد.

بدین طریق با پیشرفت وضع جدید، تعلیمات دینی مسیح رفته رفته ضعف پیدا کرد، و ارکان اخلاق و فضایل انسانی پایمال حیوانیت و شهوت گردید.

کم کم مکتب کمونیستی در جهان به ظهور پیوست، و اصلاً عالم معنویت را زیرپا گذاشت، و فضایل اخلاقی مسلم انسانی در هم فروریخت، و اعمال شایسته دینی را از بین برد.

دعوت مسیح که در اول به نام احیاء دین و اخلاق و شریعت الهی شروع شد لکن با الغای تمام آنها پایان یافت.

علت تمام این خرافات و بیچارگی ها همان انحراف اولیه ای است که از " پولس حواری" و یارانش سر زد!!!

(۱)

تحلیل تاریخ انحراف مسیحیت از توحید به شرک

تحلیل تاریخ مسیحیت نشان می دهد که انحراف در تعالیم مسیح "ع" از زمانی شروع شد که عده ای از شاگردان عیسی"ع" یا منسوبین به آنها از قبیل " پولس" و شاگردان دیگر حواریون پس از واقعه چوبه دار به اطراف زمین: از هند و آفریقا و روم و غیر آن؛ مسافرت کردند، و دعوت مسیحی را بسط کامل دادند.

ولی متأسفانه طولی نکشید که در مسائل اصلی تعلیم و آموزش مسیحی مانند - لاهوت و خدائی مسیح، کافی بودن ایمان به مسیح از عمل به شریعت موسی، ناسخ بودن انجیل نسبت به شریعت موسی، یا تابع و مکمل آن بودن - با یکدیگر اختلاف پیدا کرده و از هم جدا شدند.

در این جا دو موضوع بسیار مهم و ریشه ای قابل مطالعه است:

۱-چه کسانی نسبت به تغییر تعالیم اولیه اقدام کردند و به چه انگیزه ای آن را شروع کردند؟

۲-چه زمینه هائی برای این انحراف در اقوام اولیه مسیحی وجود داشت؟

چه کسانی در تغییر تعالیم مسیح سهم دارند؟

در تاریخ نگارش انجیل " لوقا" به این نکته اشاره شده که " لوقا" نه خود از حواریین بوده و نه مسیح را دیده است، و او کسی است که نصرانیت را از " پولس" گرفته است!

" پولس" چه سابقه ای داشته است؟

همانگونه که در مباحث مربوط به انجیل ها گفته شد " پولس" از یهودیان متعصبی است که در ابتداء علیه پیروان عیسی سخت می کوشید، و وضع آنان را آشفته می ساخت، تا اینکه یکباره مدعی شد که وی بیهوش شده و در عالم بیهوشی مسیح او را لمس کرده و از آزار کردن نصاری منع نموده است!

او گفت: به مسیح ایمان آوردم! مسیح مرا برای بشارت دادن به انجیلش فرمان داد!!

همین " پولس" کسی است که ارکان نصرانیت فعلی را محکم کرد. او در تعلیم خود ایمان به مسیح را برای نجات کافی دانست، و برای نصاری خوردن مردار و گوشت

۱- مستند: تحلیل تاریخی و آیات مندرج در متن المیزان ج ۶ ص۲۰۵

خوک را مباح گردانید، و از ختنه کردن و احکام بسیار دیگری که در تورات بود، نهی کرد، (با اینکه انجیل برای تصدیق نمودن احکام تورات بوده و جز اشیاء معدود چیز دیگری را حلال نکرد، و آمدن عیسی"ع" برای تقویت شریعت تورات و توجه دادن منحرفین به آن کتاب آسمانی بوده، نه آنکه عمل به احکام الهی را باطل و سعادت و نیکبختی را تنها و تنها در سایه ایمان خالی بداند ؟!)

شایسته تذکر است که در کتاب اعمال رسولان و نامه های پولس به مکمل بودن انجیل نسبت به شریعت موسی"ع" اشاره شده است، لکن این موضوع مورد اعتراض مسیحیان می باشد.

در هر حال آنچه باید دانست، این است که دعوت مسیح به نام احیاء دین و اخلاق و شریعت الهی شروع شد، لکن به دست برخی از اولین مبلغین مغرض -که دشمنی آنها با مسیحیت سالهای طولانی سابقه داشت - منجر شد به الغاء و از بین بردن تمام آن چیزهائی که مسیح "ع" مأمور بدانها شده بود، و به جای آن لذایذ حیوانیت جای گزین گشت!

ناگفته پیداست که علت اساسی تمام این خرافات و بیچارگی ها، همان انحراف اولی است که از " پولس " - شخصی که مسیحیان او را " قدیس" لقب داده ا ند - و یارانش سر زد.

مسیحیان اگر تمدن جدید را - که به طور قطع مقام انسانیت را سخت تهدید می کند - " تمدن پولسی" نامند بهتر است تا بگویند: " مسیح" قائد و پرچمدار تمدن جدید است!

(۱)

یک مدرک تاریخی درباره دعوت عیسی"ع"

مورخ آمریکائی " هندریک ویلهم وان لون" در تألیفی که راجع به " تاریخ بشر" نگاشته، صورت نامه ای را که " اسکولابیوس کولتلوس" طبیب رومی در سنه ۶۲ میلادی، به برادرزاده اش " جلادیوس انسا " - که از لشکریان روم بود، و در فلسطین مأموریت داشت - نوشته، نقل می کند که خالی از استفاده نیست:

او در نامه ای که برای برادرزاده اش نگاشته چنین متذکر می شود: من در رومیه مریضی را به نام "پولس" عیادت کردم که گفتارش مرا به تعجب انداخت. او راجع به

۱- مستند: بحث تاریخی و تحلیلی المیزان ج۲ ص ۲۰۱

دعوت مسیحی با من صحبت کرد، و مقداری از اخبار مسیح و چگونگی دعوتش را برایم ذکر نمود.

بعداً می نویسد: دیگر " پولس " را ملاقات نکردم، تا شنیدم در راه " اوستی " کشته شده است. سپس از برادرزاده اش درخواست می کند تا در فلسطین اطلاعات صحیحی راجع به پیغمبر جدید اسرائیلی تحصیل کرده و برای عمویش بفرستد، و ضمناً برای شناسائی کامل " پولس " درباره او هم تحقیقاتی به عمل آورد.

برادرزاده طبیب رومی پس از گذشتن شش هفته، از لشکرگاه روم در اورشلیم (بیت المقدس) برای عمویش چنین نوشت:

-من از عده ای از پیرمردان و معمرین بیت المقدس - که در این سال یعنی ۶۲ میلادی به سن پیری رسیده بودند - راجع به عیسی پرسش کردم، لکن آنان پرسش مرا نیکو نشمرده و پاسخ ندادند.

-پس از چندی زیتون فروشی را ملاقات کردم و از او پرسیدم. او مرا به " یوسف " نامی دلالت کرد و گفت که او از پیروان و هواخواهان عیسی است و از قصص و اخبارش کاملاً مطلع است، و می تواند پاسخ سؤالات تو را درباره عیسی بدهد.

-پس از چند روز که برای پیدا کردن " یوسف " تفحص کردم، امروز موفق شدم او را ملاقات کنم. " یوسف " اکنون پیرمردی شکسته است، که در قدیم پیشه اش صیادی ماهی بود. او علیرغم کبر سن، مشاعری درست و حافظه ای قوی دارد، و تمام اخبار و قضایای حادثه روزگار خود را که روزگار فتنه و اغتشاش بود، برایم نقل کرد.

او گفت:

« در عهد قیصر " تی بریوس " حاکمی به نام " فونتیوس پیلاطوس " سمت حکمرانی سامراء و یهودیه (اورشلیم و حوالی آن) را پیدا کرد. در ایام حکومت او فتنه ای در اورشلیم پیدا شد که " پیلاطوس " برای خاموش کردن آتش آن، مجبور گشت به اورشلیم رهسپار شود.

فتنه آن بود که شهرت دادند: پسر نجار (عیسی) که از اهل " ناصره " می باشد، مردم را علیه حکومت وقت می شوراند!

چون تحقیق کردند، معلوم شد که پسر نجار، جوانی عاقل و متین است،

و چیزی که موجب سیاستش شود، مرتکب نشده، و آتش فتنه را رؤسای مذهبی یهود دامن می زدند. آنان خود را آماده کرده و با تمام قوا به مخالفت و دشمنی پسر نجار برخاسته بودند.

رؤسای مذهبی یهود برای اینکه " پیلاطوس" را علیه عیسی تحریک کنند، به وی گفتند که این جوان ناصری می گوید: " اگر یک نفر یونانی یا رومی یا فلسطینی با مردم به عدالت و مهربانی رفتار کند، چون کسی است که عمرخود را به مطالعه و تلاوت کتاب الهی صرف کرده باشد."

تحریکات و تعرضات پیشوایان یهود چندان تأثیری در " پیلاطوس" نداشت، لکن چون شنید که مردم جلوی معبد گرد آمده و می خواهند عیسی و یارانش را گرفته و قطعه قطعه کنند، مصلحت دید که خودش عیسی را زندانی کند تا در دست مردم کشته نشود.

" پیلاطوس" علت دشمنی مردم را با عیسی روشن نمی دید، و هروقت از آنان در این باره توضیحی می خواست و علت اصلی مخالفت را می پرسید، به عوض آنکه در جوابش سخن عاقلانه ای بگویند، صداهارا بلند کرده و فریاد می کردند: " او کافر شده، او ملحد است، او خائن است! " بالاخره مطلب به جائی نمی رسید.

رأی " پیلاطوس" بر آن شد که خود شخصاً با عیسی صحبت کند، شاید علت اصلی شورش و غوغای یهودیان را دریابد. دستور داد عیسی را حاضر کردند و از او پرسید منظور واقعی تو از تبلیغاتت چیست؟

عیسی گفت:

-من به حکومت و سیاست کاری ندارم، و تنها کوشش و اهتمام من به حیات و زندگی روحی است. من عقیده دارم که آدمی بایستی به مردم نیکی کرده و تنها خدای فرد واحدی را که در حکم پدر مهربان خلایق است، پرستش کند!

"پیلاطوس" که خودش در مذاهب رواقیون و سایر فلاسفه یونان وارد بود، گویا در سخنان عیسی جای اشکال و نقطه ضعفی ندید، مجدداً عازم شد تا آن پیغمبر سالم و متین را از شر یهودیان نجات بخشد، لذا حکم قتل و سیاستش را به تأخیر انداخت.

لکن یهودیان راضی به این روش نشده، و " پیلاطوس" را به حال خود نگذاشتند. آنان علیه "پیلاطوس" اشاعه دادند که او مفتون سخنان جوان " ناصری" شده و اراده خیانت به " قیصر" را دارد. یهودیان از مردم استشهاد تهیه نموده و طومارهائی را در این خصوص ترتیب می دادند، تا وسیله عزل "پیلاطوس" را فراهم آورند - قبل از این پیش آمد هم انقلابات و فتنه هائی در فلسطین رخ داده بود، که در اثر کم بودن سربازان و قوای نظامی، حاکم وقت توانائی کامل برای ساکت نمودن مردم نداشت، لذا به حکام و مأمورین از ناحیه قیصر دستور رسیده بود تا با مردم خوشرفتاری کنند، مبادا ناراضی شده و شکایت کنند.

روی این جهات، برای حفظ آرامش و نظم عمومی، " پیلاطوس" غیر از کشته شدن عیسی چاره ای ندید. او به درخواست یهودیان لباس عمل پوشانید، و پیغمبر جدید را فدائی داد!

اما عیسی خود از مرگ ترس و بیمی نداشت، او با شهامت نفسانی کشته شدن در راه حق را استقبال می کرد، و بالاتر آنکه قبل از موتش از یهودیانی که مسبب اصلی قتلش شده بودند، درگذشت.

او را به سوی چوبه دار می بردند، در حالی که مردم به دشنام دادن و مسخره کردنش زبان گشوده بودند. »

" جلادیوس انسا" در پایان نامه به عمویش چنین می نویسد:

-این بود آنچه " یوسف" نامبرده از داستان عیسی برایم نقل کرد، در حالی که اشک هایش جاری بود، هنگامی که او را وداع کردم. خواستم از نزدش خارج شوم مقداری سکه طلا به او تقدیم کردم لکن او از پذیرفتن آن خودداری نمود و گفت - اینجا کسی که فقیر تر از من باشد، یافت می شود، شما این سکه های طلا را به او بدهید!

-اما راجع به " پولس" دوست معهودت، چون از " یوسف" نامبرده راجع به او سؤال کردم چندان شناسائی کامل نسبت به او نداشت. آنچه درباره "پولس" به دست آمده، آن است که وی در ابتداء مرد خیمه دوزی بود، سپس از شغل خود دست برداشت و به تبلیغ مذهب جدید (مذهب پروردگار رئوف و مهربان: خدائی که تفاوت بین او و " یهوه" خدای یهودیان

از آسمان تا زمین بیشتر است!) اشتغال ورزید.

-ظاهراً " پولس " نامبرده اول به سوی آسیای صغیر مسافرت کرده و سپس به جانب یونان رهسپار شده است. " پولس " در تبلیغاتش به بندگان و مملوکین می گفت: تمامی فرزندان یک پدر مهربان رئوف هستیم، سعادت و نیک بختی مخصوص بعض مردم نیست، بلکه برای تمام خلایق اعم از فقیر و غنی عمومیت دارد، به شرط آنکه با یکدیگر آرزوی صفا و برادری و معاشرت کرده، و با طهارت و صداقت زندگی نمایند. (پایان گزارش)

این بود جملات عمومی نامه تاریخی که به طور خلاصه در بالا بیان شد. آدمی می تواند با تأمل در مضامین آن، چگونگی ظهور دعوت مسیحی را در بنی اسرائیل، در سنوات ابتدائی پس از عیسی دریابد.

این نامه می رساند که دعوت مسیحی در ابتداء بیش از دعوت پیغمبری که وظیفه رسالتش را انجام داده باشد، نبوده است، نه آنکه دعوت خدائی باشد که از مقام لاهوت نازل شده - برای نجات دادن مردم از گناهان- فدائی آنان شده باشد!!!

(۱)

مخفی کاری درتاریخ یهود درباره مریم وعیسی «ع»

طایفه یهود با اینکه اهتمام زیادی به تاریخ ملی خود داشتند و تمام حوادث و پیش آمد ها را در اعصار گذشته ضبط می کردند، با این وصف در کتب و نوشته های آنان اثری از ذکر مسیح عیسی بن مریم"ع" نیست. نه راجع به ولادتش چیزی نوشته اند، نه در خصوص دعوت یا سیره و روش او حرفی زده اند، و نه از آیات الهی و معجزاتی که از او ظاهر شده است، کلمه ای ضبط کرده اند. در خصوص پایان زندگی آن پیامبر الهی هم چیزی ننوشته اند که نشان دهد به مرگ الهی درگذشته یا کشته شده و یا به دار آویخته اند. خلاصه یهود در کتب خود راجع به هیچ یک از این مطالب اظهار نظری نکرده اند.

اکنون باید دید سبب چیست که اینان ابداً ذکری از مسیح به میان نیاورده اند؟ چه باعث شده که داستان مسیح بر آنان مخفی مانده است؟ یا آنان خود داستان مسیح را پنهان داشته اند؟!

قرآن شریف بیان داشته که یهودیان در ولادت عیسی علیه السلام به مریم سلام الله

۱- مستند: بحث تحلیلی وتاریخی المیزان ج۶ص۱۹۴

علیها نسبت ناشایست دادند، و مدعی قتل عیسی"ع" شدند، چنانکه در سوره نساء می فرماید:

« و به واسطه کفرشان و بهتان بزرگشان بر مریم،

و هم از این رو که به دروغ گفتند:

- ما مسیح عیسی بن مریم رسول الله را کشتیم،

در صورتی که، نه او را کشتند، و نه به دار کشیدند،

بلکه امر بر آنها مشتبه شد!

همانا، آنانکه درباره او عقاید مختلف اظهار داشتند،

از روی شک و تردید سخنی گفتند که عالم بدان نبودند،

جز آنکه از پی گمان خود می رفتند،

و به طور یقین مسیح را نکشتند...! »

مستند ادعای یهودیان چیست؟

آیا مدرکش داستانی است که ضمن سایر داستانهای قومی زبان به زبان نقل شده است، بدون آنکه در کتابی ذکر شده باشد؟

یا آنکه داستان مسیح را با تفاصیلش از مسیحیان شنیده، ولی بهتان گذشته را با ادعای قتل مسیح، خود برآن افزودند؟

راهی به اثبات هیچ یک در دست نیست، جز آنکه قرآن شریف تنها ادعای قتل مسیح را صریحاً به آنان نسبت می دهد، و در موضوع صلب و به دار زدن ساکت است. همچنین قرآن مجید تذکر می دهد که یهود در اصل موضوع شک دارند، و اختلافی در میانشان هست!

ماجرای مرگ عیسی «ع»

پایان حیات زمینی عیسی "ع"

اشاره

(۱)

مدت عمر عیسی "ع"

قرآن کریم، دوام زندگی شریف این پیامبر خدا را تا سن " کهولت" تصریح نموده است، و آن را ضمن بشارت دادن تولد او به مادرش قرارداده و بدین وسیله به مریم فهمانده که فرزند تو تا سن " کهولت" زندگی خواهد کرد.

" کهل" کسی را گویند که تازه موهای سفیدی در چهره اش پدید آمده باشد. برخی دیگر گویند "کهل" شخصی است که سنش به ۳۴ سال رسیده باشد.

در اینکه قرآن شریف تصریح به دوام زندگی عیسی"ع" تا سن کهولت نموده، و با این وصف در اناجیل، مدت مکث او را در زمین بیش از ۳۳ سال ننوشته اند، لذا برخی گفته اند: سخن گفتن عیسی با مردم در سن کهولت، پس از نزول او از آسمان می باشد، زیرا آن قدر در زمین مکث نکرده که به سن کهولت رسیده و با مردم سخن گوید. و برخی دیگرگفته اند: برخلاف آنچه از اناجیل ظاهر است، تحقیق تاریخی نشان می دهد که مدت زندگی عیسی"ع" در حدود ۶۴ سال بوده است!

به هر حال، آنچه از سیاق آیه " فِی الْمَهدِ وَ کَهلًا ،" فهمیده می شود، آن است که: عیسی"ع" به سن شیخوخت و پیری نمی رسد، بلکه انتهای عمر او سن کهولت است. بنابراین آیه شریفه، سخن گفتن او را در دو طرف عمرش، که طفولیت و کهولت باشد، بیان داشته است.

در روایات اسلامی از حضرت امام صادق"ع" در کتاب " اکمال" ضمن روایتی نقل شده که فرمود:

۱- مستند:آیه ۴۶ سوره آل عمران " وَ یُکَلِّمُ النّاسَ فی المَهدِ وَ کَهلًا ...." المیزان ج ۶ ص۱۵

« . . . عیسی علیه السلام در بیت المقدس ماند و مدت ۳۳ سال آنها را دعوت کرد به نعمت هائی که نزد خداست....»

شاید اشاره امام صادق علیه السلام به مدت عمر عیسی "ع" باشد، چنانکه درباره مدت عمرش مشهور همان است زیرا عیسی از طفولیت تا سن کهولت با آنان سخن می گفت، و از همان سن کودکی پیغمبر بود.

در تفسیر عیاشی از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

« بین داود و عیسی علیهماالسلام ۴۰۰ سال فاصله بود. »

در کتاب قصص الانبیاء همین روایت از حضرت صادق "ع" نقل شده که " بین داود و عیسی"ع" ۴۸۰ سال فاصله بود.»

در هر صورت هیچ یک از این دو تاریخ موافق تاریخ اهل کتاب نیست.

(۱)

پایان کار عیسی "ع"

یهودیان مدعی قتل عیسی"ع" بودند. مسیحیان نیز گمان داشتند که عیسی را یهودیان به وسیله "دار زدن" مقتول ساخته اند، ولی خیال می کنند که پس از قتل، خداوند او را از میان قبر به سوی آسمان برده است - چنانکه در انجیل ها چنین نوشته شده است - لکن قرآن شریف در آیات زیر داستان قتل و به دارزدن عیسی را تکذیب می کند و واقع امر را چنین می فرماید:

« ای عیسی !

من تورا اخذ نموده و به قرب خویش بالا می برم،

و تو را از معاشرت کافران، پاک و منزه گردانم،

و پیروان تو را بر کافران تا روز قیامت برتری دهم،

پس آنگه بازگشت شما به سوی من خواهد بود،

که بحق در آنچه بر سر آن با یکدیگر به خلاف و نزاع برخاسته اید، حکم کنم،

پس گروهی را که کافر شدند به عذاب سخت در دنیا و آخرت معذب گردانم،

۱- مستند:آیه ۵۵ سوره آل عمران " اِذ قالَ اللهُ یا عیسی اِنّی مُتَوَفّیکَ وَ رافِعُکَ اِلَیَّ ...!" المیزان ج ۶ ص ۳۲

و هیچ کس آنها را یاری نخواهدکرد،

اما آنانکه ایمان آورده و نیکوکار شدند، خدا به آنها اجر کامل عطا کند،

و خدا هرگز ستمکاران را دوست ندارد!

(ای محمد!) این سخنان که بر تو می خوانیم از آیات قرآن محکم است!»

در قرآن کریم " توفی" به معنی " موت" نیست بلکه به معنی " اخذ و نگهداشتن" است، و نشان می دهد که آدمی هنگام " موت" فانی و باطل نمی شود، بلکه خدای تعالی او را گرفته و حفظ می کند، تا هنگامی که برای رجوع و برگشتن به سوی خود او را مبعوث کند. جمله ای که خدای متعال به عیسی "ع" وحی کرد و فرمود: " اِنّی مُتَوَفّیکَ ! " دلالت بر مردن او نمی کند.

علاوه بر این در آیات سوره نساء می فرماید:

« به دروغ گفتند ما مسیح عیسی بن مریم رسول خدا را کشتیم،

در صورتیکه او را نه بکشتند، و نه به دار زدند،

بلکه امر بر آنها مشتبه شد،

و همانا آنان که درباره او عقاید مختلف اظهار داشتند،

از روی شک سخن گفتند، و عالم نبودند،

جز این که از پی گمان خود می رفتند،

به طور یقین مسیح را نکشتند،

بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد،

و پیوسته خدا مقتدر، و کارش همه از روی حکمت است!

هیچ کس از اهل کتاب باقی نخواهد ماند،

جز آنکه به عیسی، پیش از مردنش، ایمان خواهد آورد،

و روز قیامت عیسی بر آنان گواه خواهد بود! »

نکته قابل توجه این است که ظاهر آیه فوق نشان می دهد، حضرت عیسی"ع" در نزد خدا زنده است و نخواهد مرد تا تمام اهل کتاب به او ایمان آورند.

ضمناً خطاب خدا به عیسی"ع" آنجا که می فرماید:

« وَ رافَعُکَ اِلَیَّ وَ مُطَهِّرَکَ مِنَ الَّذینَ کَفَرُوا ...!»

منظور از" بلند کردن عیسی به سوی خود و تطهیر او از کافران،" بلند کردن معنوی است، نه صوری و جسمانی، یعنی مراد از " رفع" رفع درجه و قرب به

پروردگار است، و منظور از" تطهیر از کافران،" نیز تطهیر معنوی است، نه طهارت ظاهری و جسمانی !

بنابراین منظور دور نمودن از کفار و خارج نمودن از مجتمع کثیف آنان - که به کثافت کفر و انکار پلید شده - می باشد.

داستان شام آخر

در روایات اسلامی از حضرت امام باقر علیه السلام در " تفسیر قمی" شرح آخرین ساعت های زندگی عیسی علیه السلام چنین نقل شده است:

« عیسی"ع" به اصحابش شبی را که خدا او را به سوی خود بالا برد، خبر داد،

اصحابش هنگام غروب آفتاب همگی نزد او جمع شدند،

عیسی آنان را داخل خانه ای کرد،

سپس از چشمه ای که در زاویه آن خانه بود به سوی آنان بیرون آمد،

در حالی که سرش را تکان می داد تا آبهایش بریزد،

سپس به آنان گفت:

-خدای متعال به من وحی فرموده که همین ساعت مرا به سوی خود بالا برد، و از یهودیان مرا پاک سازد،

-اینک کدام یک از شما حاضرید شبح و شکل من به او القاء شود؟

-و به جای من کشته و به دار آویخته شود؟

-و با من در درجه و مقامم همراه باشد؟

جوانی از آنان گفت:

-یا روح الله من حاضرم!

عیسی فرمود:

-آری تو همان هستی!

عیسی سپس به آنان گفت:

-یکی از شما پیش از آنکه صبح کند دوازده بار به من کافر شود!

مردی از آنان گفت:

-یا نبی الله من آن کسم!

عیسی گفت:

-آیا آن را در نفس خودت می یابی؟ شاید همان کس باشی!

بعد به آنان فرمود:

-به زودی بعد از من سه فرقه شوید،

دو فرقه بر خدا دروغ بسته و جایگاهشان آتش است!

یک فرقه که تابع " شمعون" هستند بر خدا راستگویانند،

و جایگاهشان بهشت خواهد بود!

این بگفت و خدا او را از زاویه خانه به سوی خود بالا برد، در حالی که همگان او را می دیدند. یهودیان همان شب در طلب عیسی آمدند، مردی را که عیسی خبر داده بود که تا پیش از صبح دوازده بار به او کافر شود، گرفتند.

همچنین جوانی را که شبح عیسی به او القاء شده بود، گرفتند و کشتند و به دار آویختند. آن مرد دیگر هم تا قبل از صبح دوازده بار به عیسی کافر شد.»

عیسی"ع" در آسمان

در کتاب " عیون" از حضرت رضا علیه السلام نقل می کند که فرمود:

« امر هیچ یک از انبیاء و حجج الهی بر مردم مشتبه نشد مگر عیسی"ع"

زیرا او زنده از زمین به سوی آسمان برده شد،

و در بین آسمان و زمین روحش را قبض کردند،

و چون او را به آسمان بالا بردند، روحش را به او برگردانیدند. »

در تفسیر "عیاشی" از حضرت صادق "ع" روایت شده که فرمود:

« عیسی را در حالی که جامه ای از پشم

- که مریم نخ او را رشته و بافته بود -

در برداشت، به سوی آسمان بردند،

چون به آسمان رسید او را ندا دادند:

- ای عیسی زینت دنیا را از خود دور نما ! »

(۱)

نظر قرآن درباره ادعای قتل عیسی"ع"

مردم درباره ادعای قتل عیسی"ع" که آیا به وسیله دار بوده و یا به وسیله دیگری، اختلاف کردند.

در آیات فوق، خداوند متعال اول ادعای قتل مسیح را از آنان نقل می کند، و آنگاه در مقام رد، قتل و صلب را باهم ذکر می کند، برای این است که هیچ شکی در آن راه نیابد.

زیرا اگر موضوع قتل را به تنهائی رد کند، ممکن است این تأویل در آن راه یابد که حضرت را به طور عادی نکشتند، و احتمال دارد که به دار و صلیب کشیده باشند، لذا خدا در آیه فوق می فرماید:

« وَ ما قَتَلوُهَ وَ ما صَلَبوُهُ - نه کشتند، و نه به صلیب کشیدند او را ...! »

این بدان دلیل است که با صراحت تمام مطلب را بیان کند و تصریح نماید که وی به دست آنان، نه به صورت دار کشیدن و نه به صورت دیگری، وفات نیافته است، بلکه کار او بر آنان مشتبه شده و کسی غیر از مسیح را به جای مسیح گرفتند و کشتند و یا به دار زدند.

این چنین جریانی غیر عادی نیست، زیرا در امثال چنین اجتماعات درهم ریخته و پرشور و غوغا ممکن است به جای فرد مورد نظر، کس دیگری را بکشند، چون عیسی را سپاهیان رومی می خواستند بکشند، ولی به طور کامل او را نمی شناختند، از این رو امکان دارد که به جای او دیگری را گرفته باشند.

در این زمینه روایاتی هم وجود دارد که خدا شباهتی از عیسی به دیگری انداخت و او را گرفتند و به جای عیسی کشتند.

آیات قرآنی چنین بیان دارد:

« و گفتند: ما مسیح عیسی بن مریم رسول الله را کشتیم،

در حالی که نه عیسی را کشتند، و نه به دارش زدند،

۱- مستند:آیه ۱۵۷سوره نساء " وَ قَولِهِم اِنّا قَتَلنا المَسیحَ بنَ مَریَمَ رَسوُلَ اللهِ وَماقَتَلوُهَ وَماصَلَبوُهُ...." المیزان ج۹ص۲۰۶

بلکه مطلب بر ایشان مشتبه شد!

کسانی که درباره عیسی اختلاف دارند، راجع به او در شک اند،

و درباره او علمی ندارند، و جز پیروی از گمان چیزی نمی دانند،

و یقیناً عیسی را نکشتند!

بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد!

و خدا با عزت و حکیم است.

هیچ یک از اهل کتاب نیست که پیش از مرگش به عیسی ایمان نیاورد،

و روز قیامت وی بر ایشان شاهدی خواهد بود! »

رفع عیسی "ع"

رفع یا بالا بردن عیسی علیه السلام یک نوع خلاصی و نجات بخشی بوده که خدا بدان وسیله عیسی را خلاص کرده و از دست دشمنان نجات داده است. البته فرقی نمی کند که بعد از خلاصی، به مرگ طبیعی از دنیا رفته باشد و یا به مرگ طبیعی از دنیا نرفته، و به وسیله قتل و صلب هم نمرده، بلکه به وسیله دیگری مرده باشد، که ما نمی دانیم، ویا زنده و باقی باشد، و خدا - به نحوی که ما نمی فهمیم - او را باقی نگهداشته است.

همه اینها احتمالات هست، و محال نیست که خدا مسیح را بگیرد و به سوی خود بالا ببرد، و او را محفوظ دارد، و یا حیاتش را به نحوی که منطبق بر عادت جاری ما نباشد، حفظ کند. این نوع معجزات را قرآن کریم درباره ولادت و زندگی خود حضرت عیسی و سایر پیامبران الهی نقل می کند.

تدبر در آیات فوق و سایر آیاتی که در قرآن کریم در این زمینه وجود دارد مفید این معنی است که عیسی"ع" به وسیله " قتل یا صلب یا با مرگ طبیعی"، به مصداقی که ما آشنائیم، وفات نیافته است.

(۱)

رجوع ثانوی عیسی"ع"

قرآن مجید می فرماید:

« هیچ یک از اهل کتاب نیست که پیش از مرگش به عیسی ایمان نیاورد

۱- مستند:آیه ۱۵۸سوره نساء " وَ اِن مِن اَهلِ الکِتابِ اِلّا لَیؤُمِنَنَّ بِهِ قَبلَ مَوتِهِ...." المیزان ج۹ص۲۰۹

و روز قیامت وی بر ایشان شاهدی خواهد بود.»

آنچه سزاوار تدبر و امعان نظر است این است که دو موضوع متن این آیه، یعنی جمله: " روز قیامت وی بر ایشان شاهدی خواهد بود،" و جمله " هیچ یک از اهل کتاب نیست که پیش از مرگش به عیسی ایمان نیاورد!" در سیاق یکدیگرند، و این ظهور در آن دارد که همانطور که همگی اهل کتاب پیش از مرگ به او ایمان می آورند، او هم روز قیامت بر آنان شاهد است. خداوند متعال در خصوص این شهادت به طرز خاصی سخن گفته و از زبان عیسی می فرماید:

« من مادامی که در میان آنان بودم، شاهدشان بودم، و چون مرا گرفتی تو رقیب آنان بودی و تو بر هر چیزی شاهدی! »

آیه بالا شهادت عیسی را منحصر به ایامی کرده که وی پیش از توّفی در بین مردم زندگی می کرده است، و این آیه یعنی (هیچ یک از اهل کتاب نیست که ...) دلالت بر آن دارد که عیسی شاهد بر همه کسانی است که به او ایمان آورده اند. و اگر این مؤمنین همه باشند، لازمه اش این است که وی توّفی نشود مگر بعد از همه، و نتیجه این، معنای دوم است: یعنی آن حضرت هنوز زنده است، و برای دومین مرتبه به سوی مردم باز می گردد که بدو ایمان آورند، نهایت باید گفت: کسانی که رجوع ثانوی مسیح را درک نکنند وقت مردن به او ایمان می آورند، و کسانی که درک کنند از روی اختیار یا اضطرار به او می آورند.

علاوه از نظر آنکه آیات آن طور که در سیاق هم قرار گرفته اند، مناسب تر این است که آیه در مقام بیان این معنی باشد که – عیسی نمرده و هنوز زنده است. و مراد از ایمان آوردن آنان به عیسی قبل از مرگ، ایمان آوردن همگی آنان است پیش از مرگ عیسی علیه السلام!

در روایات اسلامی از حضرت امام باقر "ع" در " تفسیر قمی" آمده که:

« . . . عیسی"ع" پیش از قیامت به دنیا فرود می آید، و هیچ اهل ملتی اعم از یهودی و غیره نمی ماند مگر آنکه پیش از مرگش به عیسی ایمان می آورد و پشت سر مهدی علیه السلام نماز می خواند! »

حواریون عیسی «ع»

حواریّون و پیروان عیسی"ع"

اشاره

(۱)

انتخاب حواریّون و بیعت آنها

قرآن کریم تاریخ زندگی حضرت عیسی علیه السلام را از زمان حمل مریم تا وقت رسالت عیسی و دعوت او ضمن بشارتی که به مریم دادند، نقل کرده است. آیاتی که در سوره آل عمران از ۵۲ به بعد شروع می شود، تتمه این تاریخ را بیان می کند، که مربوط می شود به انتخاب نمودن حواریون به وسیله عیسی"ع"، و مکر کردن بنی اسرائیل با آن حضرت، و نجات دادن خداوند متعال او را از مکر بنی اسرائیل، و بالاخره بردن او را به سوی آسمان.

در این آیات از داستان عیسی"ع" به آن مقدار که القای آن به مسیحیان اهمیت داشته، اکتفاء شده است، و بعض خصوصیاتی را که در سوره های نساء، مائده، انبیاء، زخرف و صف بیان داشته، در اینجا نقل نکرده است، زیرا نزول این آیات مصادف با زمانی شد که مسیحیان وفد نجران - جماعتی که از رؤسای مسیحیان نجران تشکیل شده بود، و برای بحث و احتجاج با پیغمبر اسلام"ص" آمده بودند - وارد مدینه شدند، لذا از هر چیز لازم تر به قسمت های مهم تاریخ پرداخته است، نه آنکه تمام خصوصیات داستان را بیان کند.

دلایل انتخاب حواریون

چون عیسی از آنان (بنی اسرائیلی که در ضمن بشارت نامشان مذکور شد،) احساس کفر کرد، گفت:

۱- مستند:آیه ۵۲ سوره آل عمران "... قالَ مَن اَنصاری اِلیَ اللهِ قالَ الحَواریّونَ نَحنُ اَنصارُ اللهِ...!" المیزان ج ۶ ص۲۵

-از شما کیست که در راه خدا یاور من شود؟

از اینکه لفظ " احساس" را در مورد " کفر" به کار برده، روشن می شود که " کفر" از آنان ظاهر شده است، یا اینکه به سبب کفر قصد " ایذاء و کشتن" عیسی را کردند، و عیسی آن قسمت را حس نمود.

عیسی علیه السلام با سؤال از یاران خود خواست تا عده ای از مردان قومش را جدا کرده و مخصوص راه حق گرداند، و نیروی دین را در قلوب آنان به ودیعه گذارد، تا آنان دعوتش را منتشر سازند.

این خصیصه هر نیروئی از نیروهای طبیعی و اجتماعی و غیر آن است که هنگام شروع نمودن به کار و نشر آثار خود، محتاج و نیازمند چنین تشکیلاتی است، تا رنجش فاسد نشود، و در برابر به کار مثبتی فائز گردد.

نظیر کار عیسی"ع" در دعوت اسلامی، " بیعت عقبه" و " بیعت شجره" را می توان نام برد که در آن دو پیامبر اسلام"ص" خواست قدرت و قوه خویش را جمع کرده و در آن افراد متمرکز سازد، تا کار دعوتش استقامت گیرد.

عیسی"ع" چون یقین کرد دعوتش در بنی اسرائیل تأثیری نمی بخشد، و آنان بالاخره راه کفر را طی خواهند کرد، بلکه بالاتر از آن ممکن است خود آن حضرت را کشته و چراغ دعوتش را خاموش سازند، برای بقاء دعوت خود و انتشار آن همان راه را در نظر گرفت، یعنی از نزدیکترین پیروانش نصرت جسته و برای پیمودن راه حق از آنان یاری طلبید.

(۱)

بنیانگذاری دعوت مسیحی با انتخاب حواریون

حواریون دعوت عیسی"ع" را مردانه پذیرفتند، و آمادگی خود را بری تأمین نظر آن حضرت اظهار داشتند، و بدان وسیله از سایر افراد بنی اسرائیل به وسیله قبول دعوت عیسی"ع" تفاوت پیدا نمودند.

دعوت عیسی از همان مرحله بنیان گذاری شد، و با انتشار پیدانمودن دعوتش به وسیله آنان حجت الهی به خلایق رسید و " ایمان" علیه " کفر" جلوه گری نمود.

قرآن مجید در سوره صف می فرماید:

-ای اهل ایمان ! شما هم یاران خدا شوید،

۱- مستند:آیه ۵۲ سوره آل عمران " ... قالَ الحَواریّونَ نَحنُ اَنصارُ اللهِ...!" المیزان ج ۶ ص۲۷

چنانکه عیسی بن مریم به حواریون گفت:

-کیست که در راه خدا مرا یاری کند؟ حواریون گفتند:

-ما یاران خدائیم ! (نَحنُ اَنصارُ الله!)

پس طایفه ای از بنی اسرائیل (حواریون) ایمان آوردند،

و طایفه دیگر کافر شدند.

ما هم اهل ایمان را مؤید و منصور گردانیدیم، به طوری که رسماً علیه دشمنان، ظاهر و آشکار شدند! »

حواری کیست؟

حواری انسان کسی است که از مختصین او محسوب شود. قرآن شریف این عبارت را جز در مورد "اصحاب خاص" حضرت عیسی"ع" در جای دیگر به کار نبرده است.

در روایات اسلامی از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که فرمود:

« در نظر ما سبب نامیده شدن حواریون به این اسم آن است که آنها نفوس خود را پاک کرده و دیگران را هم از پلیدی گناهان با پند و اندرز پاک می کردند.»

از آن حضرت در کتاب " توحید" نقل شده که: « حواریون ۱۲ نفر بودند که افضل و دانشمندتر از همه " لوقا" بود. »

صاحب وحی، و نبی بودن حواریون

از آیه شریفه قرآن مجید در سوره مائده – وَ اِذ اَوْحَیتُ اِلیَ الحَوارِیینَ – فهمیده می شود که اجابت کردن حواریون دعوت عیسی"ع" را، روی وحیی بوده که خداوند تعالی به آنان فرموده است.

بدین ترتیب، تمامی حواریون عیسی"ع" انبیاء و صاحب وحی بوده اند!

« یاد کن هنگامی را که به حواریون وحی کردیم که:

-به من و رسولم ایمان آورید! گفتند:

-ایمان آوردیم!

– گواه باش که ما تسلیم فرمان توئیم ! »

اخلاص و ایمان حواریون

از پاسخی که حواریون به خدای سبحان عرض کردند، و در عبارتی که گفتند:« وَ اشهَد بِاَنّا مُسلِموُنَ!» تسلیم و اسلام خود را نشان دادند، و این " اسلام " همان تسلیم شدن کامل در برابر اراده خداوندی است.

در همین پاسخ دلالت روشنی هست که ایمان آنان از مراحل والای ایمان بوده است، زیرا چنین تسلیمی جز از مؤمنین خالص ساخته نیست، و نه هرکس در ظاهر شهادت به توحید و نبوت داد مرد میدان آن باشد!

آنان به جمیع آنچه خدا نازل فرموده و به عیسی"ع" تعلیم داده - از کتاب و حکمت و تورات و انجیل - ایمان آورده اند، و این رقم پیروی از بالاترین و ارزنده ترین مراتب ایمان شمرده می شود.

در پایان آیه از قول حواریون در قرآن مجید نقل شده که از خدا درخواست کردند: « فَا کتُبنا مَعَ الشّاهِدینَ ! » یعنی از پروردگار خود مسئلت نمودند که آنان را از " شاهدان" قرار دهد!

(۱)

انصارالله ازمسیحیان و مسلمانان

انصار خدا بودن این است که آن قدر دین خدا را باید یاری کرد تا به این عنوان و مقام شناخته شد. منظور از یاری خدا یاری پیامبر خدا و در پیش گرفتن راهی است که آدمی را با بصیرت به سوی خدا می کشاند.

در آیه ۱۰۸ سوره یوسف، خدای تعالی به رسول خدا"ص" چنین دستور می دهد:

« بگو این است راه من !

که مردم را به سوی خدا دعوت کنم،

در حالی که خودم و پیروانم با بصیرت باشیم ! »

دلیل بر این که منظور از یاری خدا، یاری کردن دین خدا و پیامبر خداست، این

۱- مستند:آیه ۱۴ سوره صف "یا اَیُهَا الَّذینَ آمَنوُا کوُنوُا اَنصارَ اللهِ ...! " المیزان ج ۳۸ ص ۱۷۰

است که عبارت: "کُونُوُ ا اَنصارَالله " را تشبیه می کند به گفتار عیسی"ع" که - همانطور که عیسی بن مریم به حواریون گفت: چه کسی انصار من به سوی خداست؟ حواریون گفتند: مائیم انصارالله - پس انصار خدا بودن حواریون معنی اش این است که انصار عیسی بن مریم باشند، در پیمودن راه خدا، و راه خدا همان توحید و اخلاص عبادت برای خدای سبحان است.

انصارالله در مورد رسول گرامی اسلام"ص" معنایش این است که انصار رسول خدا"ص" در نشر دعوت و اعتلای کلمه حق باشند، و در این راه جهاد کنند. این همان ایمان آوردن به رسول خدا"ص" و اطاعت جازم و صادق از او در اوامر و نواهی اوست.

در آخر آیه اشاره می کند به اینکه امت پیامبر اسلام هم عین سرنوشت امت مسیح را دارند، آنها نیز مانند امت مسیح دو طایفه می شوند، یکی مؤمن و دیگری کافر. اگر مؤمنین خدای تعالی را که در مقام نصرت خواهی از آنان برآمده، اجابت کردند، و پاس حرمت دستورات او را نگه داشتند، خدای تعالی هم ایشان را علیه دشمنانشان نصرت می دهد، همانطور که مؤمنین به عیسی"ع" بعد از روزگاری مذلت به آقائی رسیدند، ایشان را نیز بر دشمنان خود سروری می بخشد.

آیه شریفه به ماجرا و سرانجام پیشنهاد عیسی"ع" اشاره نموده و بیان می کند که بنی اسرائیل دو طایفه شدند، یکی حواریون بودند که به او ایمان آوردند، و طایفه ای دیگر که کفر ورزیدند، و خدای تعالی مؤمنین آنها را بر کفار که دشمن ایشان بود، غلبه داد، و بعد از آنکه روزگاری دراز توسری خور آنان بودند، سرور ایشان شدند.

در روایات اسلامی از علی علیه السلام(در احتجاج) ضمن حدیثی نقل می کند که از میان بنی اسرائیل غیر از حواریون کسی دعوت عیسی "ع" را اجابت نکرد. زمین هیچ وقت از عالمی که مایحتاج خلق را بیان کند و متعلمی که در راه نجات به دنبال علما می رود، خالی نبوده است، هرچند که این دو طایفه همیشه در اقلیت بوده اند.

(۱)

برتری پیروان عیسی"ع"

خدای تعالی در آیه فوق به عیسی"ع" وعده می دهد که به زودی پیروان او را بر مخالفینش - که کافر به نبوت وی گشتند - برتری داده و آن تفوق و برتری را هم تا قیامت ادامه دهد.

۱- مستند:آیه ۵۵تا۵۸ سوره آل عمران "وَجاعِلُ الَّذینَ اتَّبعوکَ فَوقَ الَّذینَ کَفَرُوا اِلی یَومِ القِیامَهِ...." المیزان ج ۶ ص۳۶

در تعریف " فائقین" یعنی آنانکه برتری پیدا خواهند کرد، بیان داشته که آنان کسانی هستند که پیرو عیسی"ع" هستند. و دسته دیگر را به این که " به عیسی کافر شدند،" معرفی کرده است، بدون آنکه بگوید آنان از بنی اسرائیل و یهودند، که به شریعت موسی"ع" منسوبند.

اما با توجه به وسیله معرفی در آیه صحیح است که "الَّذینَ کَفَرُوا،" جمعیت یهود باشد، و" الَّذینَ اتَّبَعوکَ، " جمعیت نصاری، و اینکه به تمام نصاری کلمه " پیرو" را اطلاق کرده به واسطه آن است که ایمان آوردن " سابقین" (یعنی همانهائی که پیش از ظهور دین اسلام ایمانشان به عیسی"ع" مرضی خدا بوده و از روی حق تابع او محسوب می شدند، نه " پیروان تثلیث") مورد رضایت افراد بعدی می باشد.

منظور از " تفوق" در آیه فوق، تفوق دادن مسیحیان بر جمعیت یهود است. و غرض اصلی از آن بیان، داشتن سخط و غضبی است که خداوند متعال بر یهود نموده و امتشان را ذلیل کرده است، و این " تفوقی" است که با تسلط و قدرت صورت می گیرد.

در اینجا وجه دیگری هم می توان گفت که:

-مراد از " الَّذینَ اتَّبَعوکَ، " مسیحیان و مسلمانانند.

و آیه شریفه خبر می دهد که " یهود" تا روز قیامت در تحت قدرت کسانی هستند که پیروی عیسی "ع" را لازم و ضروری می دانند.

آیه بعدی در قرآن شریف، عذاب الهی را در قیامت نسبت به طایفه یهود که به عیسی کافر شدند، بیان داشته، و در مقابل نعمت و اجری را که به پیروان او عطا می کند، شرح داده است.

و در ضمن همین آیه مشتمل بودن عذاب دنیوی برای آن کفار یهود را نیز متذکر شده است.

از اینجا معلوم می شود که نتیجه برتری دادن پیروان عیسی بر دسته کفار - و همچنین بازگشت همه به سوی خدا - آن است که امت یهود در دنیا به واسطه کسانی که خدا بر آنان مسلط نموده، معذب، و در آخرت نیز به عذاب الهی گرفتارند، و آنان را هیچ ناصر و یاوری نست.

از جمله " وَمالَهُمْ مِنْ ناصِرینَ!" استفاده می شود که شفاعت هم آنها را شامل نمی شود، و معذب بودنشان از قضایای حتمی الهی است.

آیه شریفه پیروان عیسی"ع" را به پاداش نیکو بشارت داده است، ولی در عین حال این پیروی را به "ایمان آوردن و عمل صالح انجام دادن" تبدیل کرده است. پس پاداش پیروان واقعی عیسی همانا " اجر کامل" است، که خدای تعالی در قیامت به

آنان

عطـا می کنـد امـا افراد دیگر کـه تنهـا بـه اسـمی اکتفـا کرده و بـه راسـتی راه پیروی را پیش نگرفته انـد، از آن بهره و عایـدی نصیبشان نخواهد شد.

(۱)

حواریّون عیسی درانطاکیه وحبیب نجار

قرآن مجید به رسول گرامی اسلام دستور می دهد تاریخچه اصحاب القریه را به صورت مثال به کفار بیان کند:

« برای آنها مثلی بزن اصحاب قریه را،

که در زمانی می زیستند که ما دوتا از رسولان خود را به سویشان فرستادیم،

و مردم آن دو را تکذیب کرده بودند،

و ما آن دو را به رسول سوم تقویت کردیم،

و این سه رسول گفتند:

-ای مردم ما از جانب خدا به سوی شما فرستاده شده ایم ! »

مردم چنین می پنداشـتند که بشـر نمی تواند پیغمبری شود و وحی آسمانی را بگیرد و استدلال کرده اند به خودشان که پیغمبر نیستند، و چنین چیزی در خود سراغ ندارند، و آن وقت حکم خود را به انبیاء هم سرایت داده و گفته اند:

-شـما هم بشری هستید مثل ما، و ما با اینکه مثل شما بشر هستیم و در نفس خود چیزی از وحی که به شما ادعا می کنید، نازل شده، نمی یابیم، و چون شـما هم مثل ما هستید، پس رحمان هیچ وحیی نازل نکرده و شما دروغ می گوئید، و چون غیر از این ادعا ادعای دیگری ندارید پس غیر از دروغ چیز دیگری ندارید!

خـدای تعـالی در این قصه حکـایت نکرده که رسولاـن در پاسـخ مردم چه گفتنـد، در حالی که در جای دیگر از رسولان امت های گذشته حکایت کرده که در پاسخ مردم خود در چنین مواقعی گفته اند:

« درست است که ما جز بشری مثل شما نیستیم،

۱- مستند:آیه ۱۳تا۳۲سوره یس "وَاضرِب لَهُم مَثَلًا اَصحابَ القَریَهِ اِذ جاءَ هاَ المُرسَلوُنَ ...." المیزان ج۳۴ص۱۱۵

ولکن خدا بر هر کس که از بندگانش بخواهد منت می گذارد! »

بلکه از آن رسولان حکایت کرده که به قوم خود گفتند:

« ما فرستاده خدا به سوی شما، و مأمور تبلیغ رسالت او هستیم،

و جز این شأنی نداریم،

و احتیاجی هم نداریم به اینکه ما را تصدیق کنید و به ما ایمان آورید،

تنها برای ما این کافی است که خدا می داند که ما فرستاده اوئیم،

و ما بیش از این هم احتیاج نداریم! »

در روایات اسلامی آمده که آن شهر مورد نظر " انطاکیه" بوده و رسولان نیز دو نفر از حواریون عیسی علیه السلام بودند، که دو نفر اولی را دستگیر کردند و عیسی"ع" با وحی خودش " شمعون" را برای خلاصی آن دو نفر روانه کرد.

در روایت دیگری آمده که نفر چهارم " حبیب " بود که دم دروازه بالای شهر بود، و چون خبر دستگیری رسولان را شنید، دوان دوان خود را به جمعیت رسانید و ایشان را نصیحت کرد، و تذکر ها داد و به اطاعت رسولان دعوت کرد.

در در منثور که از تفاسیر اهل سنت است، روایت زیر نقل شده که ابوداود، ابونعیم، ابن عساکر، و دیلمی همگی از ابن لیلی روایت کرده اند که گفت:

رسول خدا"ص" فرمود:

-صدّیقین (که قرآن کریم ایشان را ستوده،) سه نفرند:

۱-حبیب نجار، مؤمن آل یاسین، که داستانش در سوره یس آمده، همانکه گفت: " یا قَّومِ اتَّبِعوُا الْمُرسَلینَ! "

۲-حزقیل مؤمن آل فرعون، که گفت: " اَتَقتُلوُنَ رَجُلاً اَن یَقوُلَ رَبّی اَللهُ!"

۳-علی بن ابی طالب، که وی از آن دو دیگر افضل است!

این روایت را مجمع البیان از ابن لیلی به شرح زیر نقل کرده است که :

« رسول خدا "ص" فرمود:

–سبقت یافتگان همه امت ها سه نفرند، که حتی چشم برهم زدنی به خدا کفر نورزیدند:

۱–علی بن ابیطـالب، ۲– صاحب داسـتان سوره یس، ۳– مؤمن آل فرعون، و صـدیقین همین هاینـد، و علی از همه شـان افضـل است! »

این روایت را سیوطی در درمنثور از طبرانی و ابن مردویه از طریق ابن عباس نیز از رسول خدا"ص" روایت کرده که فرمود:

« سبقت از آن سه نفر است:

۱-آنکه به موسی سبقت جست، یوشع بن نون بود،

۲-آنکه به سوی عیسی سبقت جست، صاحب داستان سوره یس است،

۳-و آنکه به سوی محمد"ص" سبقت جست، علی بن ابیطالب است! »

شگون بد زدن مردم در حق رسولان

چهارمین نفری را که قرآن مجید سبقت جستن او را ذکر فرموده، غیر از سه رسول اولی است، که گرفتار شده بودند، و داستان آنها در قرآن چنین ادامه می یابد که -

" مردم قریه به رسولان گفتند: ما شما را بدقدم و شوم می دانیم، و سوگند می خوریم که اگر دست از سخنان خود برندارید، و تبلیغات خود را ترک نکنید، و به کار دعوت خود ادامه دهید، شما را سنگباران خواهیم کرد، و از ما به شما عذابی دردناک خواهد رسید! »

رسولان گفتند: چیزی که جا دارد با آن فال بد بزنید، آن چیزی است که با خودتان هست و آن عبارت است از حالت اعراضی که از حق دارید، و نمی خواهید حق را که همان توحید است، بپذیرید، و اینکه به سوی باطل یعنی شرک تمایل و اقبال دارید. شما مردمی هستید متجاوز که معصیت را از حد گذرانده اید!

(فال بد زدن و شوم دانستن چیزی را در عرب" طیر" گفته اند، که در اصل مرغی است که عرب جاهلی با دیدن آن فال بد می زد. ای بسا در حوادث آینده بشر نیز آن را به کار می بردند، و " طیر" می گفتند، و اغلب بخت بد به اصطلاح اشخاص بدبخت را طایر می گویند، با اینکه اصلاً " بخت" امری است موهوم، ولی مردم خرافه دوست آن را مبدأ بدبختی انسان و محرومیتش از هر چیز می دانند.)

وقتی داستان در قرآن مجید بدینجا می رسد که مردم رسولان را به سنگسار کردن تهدید می کنند، پای نفر چهارمی به میان می آید، که فرمود:

« وَ جاءَ مِن اَقصَا المَدینَهِ رَجُلٌ یَسعی، قالَ یاقَومِ اتَّبِعوا المُرسَلینَ !

و از بالای شهر مردی دوان دوان و سعی کنان بیامد و بگفت:

-هان، ای مردم! فرستادگان خدا را پیروی کنید!

پیروی کنید کسانی را که هم راهیافتگانند، و هم به طمع مزد شما را به پیروی خود نمی خوانند!

و اما خود من هرچه فکر می کنم هیچ علتی و دلیلی برای ترک خداپرستی نمی یابم،

برای اینکه اگر او را نپرستم که مرا از عدم به وجود آورده و دوباره به سوی او باز می گردم، چه کسی را بپرستم؟

آیا به جای او خدایان دیگر اتخاذ کنم که اگر خدای رحمان ضرری برایم بخواهد شفاعت آنها هیچ دردی از من دوا نمی کند و از آن ضرر نجاتم نمی دهد؟

اینکه مسلم است که در این صورت من در ضلالتی روشن قرار گرفته ام!

نه ! من به پروردگار شما رسولان ایمان می آورم،

و شما بشنوید تا فردا شهادت دهید! »

در اول آیات می بینیم که اهتمام دارد نشان دهد که مرد از بالای شهر آمد تا بفهماند بین رسولان و آن مرد هیچ توطئه و طرح قبلی در میان نبوده است، و اینها در پائین شهر دعوت می کردند و او از بالای شهر آمد و آن حرف ها را زد.

اما اینکه نام این مرد چه بوده و نام پدرش و شغلش چه بوده مفسرین سخت اختلاف کرده اند، و اثری هم در اصل مطلب ندارد، و چون اثری داشت، خدای سبحان درکلام خود آن را مهمل نمی گذاشت.

آنچه مورد اهمیت است، دقت و تدبر در این معناست که این شخص چه حظ وافری از ایمان داشت، که در چنین موقعی به تأئید رسولان الهی شتافت و ایشان را یاری کرد و آن حرف ها را از خلوص دل و ایمان زد و لزوم عبودیت نسبت به خدای تعالی را گوشزد کرد، که فقط به این دلیل او را عبادت کنند که او اهلیت برای عبادت و پرستش دارد، نه به طمع بهشت و ترس از دوزخ!

« وَ ما لِیَ لا اَعبُدُ الَّذی فَطَرَنی وَ اِلَیهِ تُرجَعوُنَ !»

چگونگی شهادت رسول چهارم

قرآن مجید در ادامه آیات می فرماید: « قیلُ ادخِلُ الجَنَهَ ! » و با این عبارت می

فهماند که او را کشتند و خدای تعالی از ساحت عزتش به او خطاب کرد که: داخل بهشت شو !

بین کشته شدن آن مرد و داخل شدنش در بهشت فاصله چندانی نبود، و آن قدر این دو به هم نزدیک بودند که گوئی کشته شدنش همان و رسیدن دستور ورود به بهشت همان !

(البته مراد به بهشت، همان بهشت برزخ است، نه بهشت آخرت.)

این مرد همان طور که در ایام حیات خیرخواه مردمش بود، در حال مرگ نیز دلش در هوای نصیحت آنان بود، و بلافاصله آرزو کرد که:

« - یا لَیتَ قَوْمی یَعلَمُونَ ! کاش قوم من می دانستند که چگونه خدا مرا بیامرزید و از محترمین و مکرمین قرارم داد! »

باید دانست که مقام این مرد نزد خدا چنان عزیز بود که او را از مُکرَمین قرار داد. **"** مُکرَمین **"** در قرآن کریم به طور مطلق فقط درباره ملائکه خدا به کار رفته و درباره افرادی که ایمانشان کامل بوده است، و به جز این دو طائفه کسی حتی نزد خدا برخوردار از نعمت های الهی باشد و احترام نزد خدا داشته باشد، جزو مُکرَمین شمرده نمی شود!

نابودی شهر انطاکیه

خداوند متعال سرانجام این تاریخچه را به اینجا می رساند که می فرماید:

« ما بعد از قتل او،

دیگر هیچ لشکری از آسمان بر قوم او نازل نکردیم،

و نازل کننده هم نبودیم،

و این کار جز با یک صیحه تمام نشد!

که ناگهان همه را خاموش و بی حرکت کرد! »

کار آن قوم در نظر خدای تعالی بسیار ناچیز و غیرقابل اعتنا بود، و خدا انتقام آن مرد را از قوم او گرفت و هلاکشان کرد، و هلاک کردن آنها بر خدا بسیار آسان بود، و احتیاج به لشکر آسمانی و غیره نداشت، بلکه هلاکت آنها مانند هلاکت امت های گذشته، با یک صیحه آسمانی بود، که کارشان را یکسره نمود و هلاکشان ساخت!

« یا حَسرَةً عَلیَ العِباد ...!

-ای حسرت و ندامت بر بندگان!

که هیچ رسولی نزدشان نیامد مگر آنکه به جز استهزاء عکس العملی نشان ندادند!

آیا ندیدند چقدر از اقوام قبل از ایشان را هلاک کردیم؟

و دیگر به سوی اینان بر نمی گردند؟

با اینکه هیچ یک از آنان نیست مگر آنکه همگی نزد ما حاضر خواهند شد! »

این تعبیر بلیغ تر از آن است که ندامت را برای آنان اثبات کند و مثلاً بفرماید: مردم قریه دچار ندامت و حسرت شدند، که هرچه رسول به سویشان آمد به استهزایش پرداختند.

از این سیاق برمی آید که مراد به " عباد" عوام مردم است، و خواسته حسرت را بر آنان تأکید کند و بفرماید:

- چه حسرتی بالاتر از این که اینان بنده بودند، و دعوت مولای خود را رد کردند و تمرد نمودند. معلوم است که رد دعوت مولا شنیع تر است از رد دعوت غیر مولا، و تمرد از نصیحت خیرخواهان دیگر !

اسلام و مسیحیت

عیسی«ع» و بشارت پیامبری رسول الله«ص»

اشاره

(۱)

بشارت عیسی به پیامبری احمد"ص"

این مطلبی است که قرآن کریم از عیسی"ع" حکایت کرده که فرمود:

« ای بنی اسرائیل!

-من فرستاده خدایم به سوی شما !

و تورات را که قبل از من نازل شده، تصدیق دارم،

و من این بشارت را آورده ام که بعد از من رسولی می آید به نام احمد ! »

عیسی علیه السلام نخست اصل دعوت خود را اعلام داشت که او هیچ شأن و پست و امتیازی به جز این ندارد که حامل رسالتی از طرف خدا به سوی ایشان است.

آنگاه متن رسالت خود را شرح داد تا رسالت خود را ابلاغ کرده باشد، و می گوید:

« تصدیق کننده تورات هستم که قبل از من نازل شده،

و بشارت دهنده هستم به رسولی که بعد از من خواهد آمد،

و اسم او احمد است! »

بدین وسیله او هم نبوت و کتاب قبل از خودش را تصدیق کرد و هم از نبوت بعد از خود خبر داد.

پس از این که گفت: « مُصَدِّقاً لِما بَینَ یَدَیَّ مِنَ التَّوریهِ » این معنا را بیان می کند که - دعوتش مغایر با دین تورات و مناقض با شریعت آن دین نیست، بلکه آن را

۱- مستند:آیه ۶ سوره صف " وَ اِذقالَ عیسیَ بنُ مَریَمَ ... وَ مُبَشِّراً بِرَسوُلٍ یَأتی مِن بَعدی اِسمُهُ اَحمَد...! " المیزان ج۳۸ص۱۵۳

تصـدیق دارد، و احکامش را نسخ نمی کند، مگر اندکی را، و تازه نسخ معنایش مناقضت نیست، بلکه معنایش این است که از سرآمدن عمر منسوخ خبر می دهد.

خلاـصه اینکه عیسـی "ع" می فرمایـد: فلان حکم تورات از همان روز اول نزول تورات عمرش تا امروز بود، نه اینکه بگویـد: این حکم هیشگی تورات را من باطل می کنم. به همین جهت بود که در گفتار خود که در جای دیگر قرآن مجیـد نقل شده، می فرمایـد: « تورات را قبول دارم.» و همچنین فرموده: « آمده ام تا پاره ای از محرمات را برایتان حلال کنم!» (آل عمران ۵۰) و نیز در سوره زخرف آیه ۶۳ قرآن کریم از او نقل می کند که: «چون آورد عیسـی معجزات را گفت به تحقیق آوردم به شما حکمت را و تا بیان کنم برای شـما بعضـی از آنچه را که اختلاف می کنید در آن ، پس بترسـید از خدا و فرمان برید مرا ! » از میان مسائلی که مورد اختلاف بنی اسرائیل بود تنها پاره ای را بیان کرد.

- وَ مُبَشِّراً بِرَسوُلٍ یَأتی مِن بَعدی اِسمُهُ اَحمَد !

می دانیم که " بشـارت" عبـارت است از خـبری که شـنونده از شـنیدنش خوشـحال گردد. معلـوم است که چنین خـبری جز از خیری که به شـنونده می رسـد و عایـد او می شود، نمی توانـد چیز دیگری باشد، و خیری که از بعثت پیامبر و دعوت او انتظار می رود این است که بـا بعثتش باب رحمت الهی به روی انسانها باز شود، و در نتیجه سـعادت دنیا و آخرتشان به وسـیله عقاید حقه و یا اعمال صالـح و یا هردو تأمین گردد، و بشارت به آمـدن پیامبری بعـد از پیامبری دیگر- با در نظر گرفتن اینکه پیغمبر سـابق دعوتش پـذیرفته شـده و جـا افتـاده، و بـا در نظر داشـتن وحـدت دعوت دینی در همه انبیاء - وقتی تصور دارد، و دارای خاصـیت بشـارت است، که پیـامبر دوم دعوتی راقی تر و دینی کامل تر آورده باشـد، دینی که مشـتمل بر عقایـد حقه بیشتر، و شرایع عادلانه تر برای جامعه، و نسبت به سـعادت بشـر در دنیا و آخرت فراگیرتر باشد، و گرنه انسانها از آمدن پیامبر دوم چیز زیادی عایدشان نمی شود و از بشارت آمدنش خرسند نمی گردند!

با این بیان روشن گردید که جمله « وَ مُبَشِّراً بِرَسوُلٍ یَأتی مِن بَعدی اِسـمُهُ اَحمَد! » هر چند از این نکته خبری نداده، اما معنایش می فهمانـد کـه آن چـه پیـامبر احمـد"ص" می آورد، راقی تر و کامـل تر از دینی است که تـورات متضـمن آن است، و آنچه عیسی علیه السلام بدان مبعوث شده، در حقیقت واسطه ای است بین دو دعوت.

در نتیجه، کلام عیسی بن مریم"ع" را این طور باید معنا کرد که :

- من فرستاده ای هستم از ناحیه خدای تعالی به سوی شما،

تا شما را به سوی شریعت تورات و منهاج آن دعوت نمایم

-و بعضی از آنچه بر شما حرام شده را برایتان حلال کنم -

و این همان شریعتی است که خدای تعالی به دست من برایتان آورده،

و به زودی آن را با بعثت پیامبری به نام " احمد"،

که بعد از من خواهد آمد،

تکمیل می کند.

از نظر اعتبار عقلی هم مطلب از این قرار است، چون اگر در معارف الهی که اسلام بدان دعوت می کند، دقت کنیم، خواهیم دید که از شریعت های آسمانی دیگر که قبل از اسلام بوده، دقیق تر و کامل تر است، مخصوصاً توحیدی که اسلام بدان می خواند، و یکی از اصول عقاید اسلام است، و همه احکام اسلام بر آن اساس تشریع شده، و بازگشت همه معارف حقیقی بدان است، توحیدی است بسیار دقیق!

و همچنین شرایع و قوانین عملی اسلام، که در دقت آن همین بس که از کوچکترین حرکات و سکنات فردی و اجتماعی انسان، تا بزرگترین آن را در نظر گرفته، و همه را تعدیل کرده است، و از افراط و تفریط در یک یک آنها جلوگیری کرده و برای هر یک حدی معین فرموده، و در عین حال تمامی اعمال بشر را به سوی غرض سعادت سوق داده و بر اساس توحید تنظیم فرموده است!

آیه شریفه ۱۵۷ سوره اعراف به همین نکته اشاره کرده و فرموده است:

« رحمت من همه چیز را فرا گرفته است،

و من همه آن را خاص کسانی می کنم که تقوا دارند.

. . . آنهائی که پیروی می کنند از پیامبری درس ناخوانده،

که قبل از آمدنش نام او را در تورات و انجیل خود یافته بودند،

و او ایشان را به همه نیکی ها امر می کند،

و همه پلیدی ها را بر آنان حرام می سازد،

و بارهای گران را از دوششان بر می دارد،

و دستبند و پابندها را که بر دست و پا دارند، باز می کند! »

اسم " احمد" در ا نجیل

جمله « وَ مُبَشِّراً بِرَسوُلٍ یَأتی مِن بَعدی اِسمُهُ اَحمَد! » هرچند تصریح به

بشارت کرده است، الاـ اینکه دلالت نـدارد بر اینکه در کتاب عیسـی"ع" وجود داشـته است. اما آیه ۱۵۷ سـوره اعراف از این ابهـام پرده برداشـته و گفته است: « یَجِـدوُنَهُ مَکتوباً عِنـدَهُم فی التَّوریهِ وَالاِنجیلِ - آن را در تورات و انجیلی که نزدشان است مکتوب می یابند...،» و همچنین در آیه ۲۹ سوره فتح که در وصف رسول الله"ص" است بر این معنا دلالت دارد، که فرمود: « ذلِکَ مَثلُهُم فی التَّوریهِ وَ مَثَلُهُم فی الاِنجیلِ ....»

عبارت " اِسمُهُ اَحمَد،" با کمک سیاق دلالت دارد بر این که این تعبیر را عیسی علیه السلام از رسول خدا"ص" کرده است، و نیز دلالت دارد بر این که اهل تورات و ا نجیل آن جناب را به این نام می شناختند، همچنانکه به نام " محمد" نیز می شناختند، واین دلالت روشن است و خفائی در آن نیست.

احسان بن ثابت هم که گفته: « درود خـدای معبود و فرشـتگان پیرامون عرشـش و همه پاکان بر احمـد باد! » مؤیـد این مـدعی است.

و همچنین شعر ابوطالب که می گوید:

« مردم درباره احمد گفتند:

-تو مردی هستی خلوف اللسان ضعیف السبب،

ولی باید بدانند که احمد دین حق را برایشان آورده است،

نه دروغ را ! »

این دو شـعر دلالت دارد بر اینکه در آن روزها آن جناب را به نام " احمد" می شـناختند. و نیز زمانی که ابوطالب می خواست از دنیا برود، به برادرانش عباس و حمزه و فرزندانش جعفر و علی چنین وصیت کرد:

« مادرم و همه فرزندانی که به دنیا آورده، فدای تان باد!

در نصرت احمد، و دفع دشمن از وی سپر او باشید! »

در شعر دیگری از ابوطالب می بینیم که در آن رسول خدا"ص" را به نام " محمد" نام برده و گفته:

« مگر نمی دانید که ما محمد را،

پیامبری چون موسی یافتیم،

که در کتب آسمانی گذشته نامش و نبوتش،

نوشته شده بود! »

از این یک بیت شعر استفاده می شود که مردم مکه نیز بشارت آمدن آن جناب را در کتب آسمانی که در آن ایام نزد اهل کتاب بوده، دیده بودند.

و نیز مؤید دیگر گفتار ما این است که جمعی از اهل کتاب از یهود و نصاری و در بین آنها علمائی از ایشان مانند عبدالله بن سلام و غیر او، به آن جناب ایمان آورده بودند، چون آیات قرآنی را که متعرض بشارت به آمدن رسول اسلام "ص" بود، شنیده بودند، و نیز شنیده بودند که قرآن می گوید نام این پیغمبر در تورات و انجیل آمده است، و در نتیجه آن آیات را با قبول تلقی کرده و در مقام تکذیبش بر نیامدند، چون شکی برایشان باقی نمانده بود، به دلیل این که سخنی که حاکی از شک و تردیدشان باشد، نگفته اند!

اما این که انجیل های امروز خالی از بشارت عیسی"ع" است، و اثری از آنچه قرآن صریحاً بیان داشته در آنها نمی بینیم، هیچ ضرری به حال ما ندارد، برای اینکه وضع قرآن که خود معجزه ای است باقیه روشن، و وضع انجیل ها هم روشن است.

احمد و محمد"ص" در روایات اسلامی

در روایات اسلامی در تفسیر قمی آمده که : " امام علیه السلام فرموده، بعضی از یهودیان از رسول خدا"ص" پرسیدند:

-چرا به نام احمد و محمد و بشیر و نذیر نامیده شده است؟

حضرت فرمود:

-اما، محمدم نامیدند بدین جهت بود که من در زمین محمودم (یعنی از نظر دوست و دشمن ستوده هستم!)

-اما، احمدم نامیدند بدین جهت بود که من در آسمان احمدم (یعنی ستوده تر از ستوده بودنم در زمین هستم !)

-اما، بشیرم خواندند به خاطر این بود که هرکس مرا اطاعت کند به بهشت بشارت دارد،

-و اما، نذیرم خواندند، چون خدا هر کسی را که نافرمانیم کند، از آتش انذار کرده است! »

در در منثور به نقل از عریاض بن ساریه می نویسد که از رسول خدا"ص"

شنیدم که می فرمود:

« من در ام الکتاب عبدالله و خاتم النبیین بودم،

در حالی که آدم در بین آب و گل خود بود،(و به زودی تأویل این سخن را می گویم.)

من دعای ابراهیم، بشارت عیسی و رؤیای مادرم هستم !

ابراهیم دعا کرد که نبوت را در ذریه اش قرار دهند،

عیسی به آمدن من بشارت داد،

و مادرم در خواب دید که نوری از او خارج شد،

که با آن کاخ های شام را برایش روشن کرد! »

(۱)

تبلیغات کلیسا علیه اسلام

حکومت کلیسا مسلمانان را طوری برای پیروان خود توصیف می کرد که به نظرشان دین اسلام دین بت پرستی و وثنیت می رسید. شعارها و اشعاری که در جنگهای صلیبی علیه مسلمانان می دادند، این معنی را به خوبی روشن می سازد:

(مطالب زیر از فصل اول کتاب " دین اسلام " نوشته " هنری دو کاستری " نقل می شود.)

« . . . مسیحیان در اثر تبلیغات کلیسا عقیده داشتند که مسلمانان بت پرستند. آنان برای مسلمین سه خدا درست کرده بودند که به ترتیب اسم هایشان را چنین ذکر می کردند:

- " ماهوم " اول خدایان (که او را " بافومید " و " ماهومند " نیز می گفتند.)

" ماهوم " عبارت است از " محمد " بعد از ماهوم " ایلین " که دومین خداست. و سپس "ترفاجان " که سومین خداست.

-چنانکه از بعض سخنانشان ظاهر می شود غیر از این سه، دو خدای دیگر برای مسلمانان ساخته بودند، به نام " ماتوان " و " جوبین ". لکن رتبه خدائی این دو را از سه خدای اول، پائین تر می شمردند.

-آنها می گفتند: " محمد " دعوتش را بر پایه خدائی خود بنا نهاد.

-و نیز بسیاری عقیده داشتند که " محمد" بتی از طلا برای خود درست کرد.

-در اشعاری که " ریشار" برای شوراندن فرنگیان علیه مسلمانان انشاء کرده بود چنین می خواند:

۱- مستند: بحث تاریخی و علمی المیزان ج۶ص۲۱۷

-برخیزید! ماهومند و ترفاجان را در آتش بیندازید تا به خدای خودتان تقرب جوئید!

-در اشعاری که " رولان" در توصیف " ماهوم" خدای مسلمانان سروده چنین می گوید:

... ماهوم بتی است که تمامش از طلا و نقره ساخته شده، و اگر آن را ببینی خواهی دانست که زیباتر از آن در خیال هم نمی توان تصور کرد! جثه او بزرگ و ساختمانش زیباست. در رخسارش آثار جلالت هویدا می باشد. او از طلا و نقره ساخته شده و چنان است که ضیاء و نورش دیده را خیره می سازد. او بر فیلی نشسته که از بهترین مصنوعات به شمار می رود. شمکش تهی است، و شخص بیننده از باطن شمکش نور و روشنی می یابد. آن را با سنگهای قیمتی، درخشنده و گوهرنشان کرده اند. در خوبی صنعت نظیرش پیدا نمی شود!!!

چون خدای مسلمانان در تنگی و شدت به آنان وحی و الهام می کند، و مسلمانان در یکی از جنگها شکست خورده و به مرکز خود (مکه) بر می گشتند، رئیس لشکر یکی از افرادش را دستور داد تا با مسلمانان به مکه رفته و رفتار خدایشان را (که محمد است) از نزدیک ببیند. کسی که شاهد واقعه بود، چنین حکایت می کرد: " خدایشان را - در حالی که عده زیادی از پیروانش اطراف او را گرفته و مشغول طبل زدن و ساز و طنبور بودند، و بوق هائی از نقره به صدا درآورده و می رقصیدند - به لشکرگاه آوردند. خلیفه منتظر قدوم او بود، تا نظرش به او افتاد از جا برخاسته و با حالت خضوع و خشوع مشغول عبادت و پرستش او گشت.

-" ریشار" کیفیت وحی کردن " ماهوم" خدای مسلمانان را چنین توصیف می کند:

. . . ساحران یکی از جنیان را تسخیر کرده و در شکم این بت نهاده بودند. این جن ابتدا لرزه ای نموده و عربده می کشد، سپس شروع به سخن کرده و با مسلمانان- که همگی در حالت سکوتند- تکلم می کند. »

* * * * *

امثال این افتراها، در کتبی که در سالهای جنگهای صلیبی تألیف شده، یا بعداً متعرض حوادث جنگهای صلیبی گشته، بسیار دیده می شود.

این افتراها آدمی را به حیرت اندخته و مبهوت می سازد، زیرا نسبت هائی است که هیچ فرد مسلمان در خواب یا بیداری از آن بوئی نشنیده است!

این بود نمونه ای از تبلیغات کلیسا علیه مسلمانان، تا زمانی که روشنفکرانی از

بین خودشان ظاهر شدند و در دین اسلام مطالعاتی کردند، و کتابهائی در این زمینه – هرچند ناقص یا به نفع مصالح خود – نوشتند. ولی حتی اگر از روی ناچاری هم برای اصلاح اشتباهات گذشته و یا حفظ آبروی خود نزد پیروان تحصیل کرده خود، این کتابها را نوشتند، بالاخره حقایق اسلام را کم و بیش به جامعه خود معرفی کردند.

(در مبحث انجیل ها در بخش سوم ترجمه ای از انتشارات مسیحی جدید ارائه دادیم که حتی برای اثبات انجیل و موجودیت مسیح و مریم و سایر مسائل دین خود ناچاراً به آیات قرآنی استناد کرده اند و بدین ترتیب عملاً تمام تبلیغات سالیان متمادی کلیسا علیه اسلام را نزد پیروان خود پوچ و بی اعتبار ساخته اند.

این کتاب برای اثبات وجود مسیح"ع" و انجیل او از آیات قرآنی کمک گرفته و عقاید " تثلیث" و " پرستش صلیب " را منکر شده و آن را مورد انتقاد قرارداده و در واقع "مسیحیت" فعلی را چیزی غیر از مسیح و تعلیمات او شناخته است.) (رجوع شود به تکمله بخش سوم .ص۹۳و بخش پنجم.ص۱۴۹ همین کتاب.)

باتوجه به حقایق قرآن مجید درباره عیسی "ع" و حواریون او و مقامات آنها، به طوری که در آیات سوره آل عمران ملاحظه می کنیم، اگر کلیسا اجازه می داد، این حقایق، حتی این چند آیه به همراه آیات سوره مریم، به طور واقعی و بدون تعرض و تبعیض به گوش مؤمنین واقعی مسیحی می رسید، دین مسیح و تعلیمات آن از انحرافات پاک می گشت!

(۱)

مباهله با مسیحیان نجران

در تاریخ صدر اسلام مواجهه ای بین پیامبر گرامی اسلام "ص" و بزرگان مسیحی ساکن در نجران عربستان روی می دهد که قرآن مجید آن را در آیه فوق بیان داشته است.

آمدن نصارای نجران به مدینه برای مبارزه با پیامبر گرامی اسلام"ص" و احتجاج با آن حضرت درباره عیسی بن مریم و منکوب کردنش در این ادعا بود که می فرمود : خدائی جز خدای یکتا نیست و من رسول اویم و عیسی بن مریم نیز بنده مخلوق خدا و رسول او بوده و شایسته نیست که او را خدا یا پسر خدا بنامند.

در آیه ۵۹ سوره آل عمران فرمود:

۱- مستند:آیه ۶۱ سوره آل عمران " ... فَقُلْ تَعالَوا نَدعُ اَبنائَنا وَ اَبنائَکُم وَ نِسائَنا وَ نِسائَکُم وَ...." المیزان ج ۶ ص ۴۱

« اِنَّ مَثَلَ عیسی عِندَاللهِ کَمَثَلِ آدَمَ ...

-کیفیت خلقت عیسی در نزد خدا، شبیه کیفیت خلقت آدم است،

که اجزایش را از خاک جمع نمود،

و با گفتن کلمه " کن" بدون واسطه پدری اورا آفرید !

اَلحَقُّ مِن رَبِّکَ فَلا تَکُن مِنَ المُمتَرینَ !

-حق همین است که از ناحیه پروردگارت به تو رسید،

مبادا که در آن تردید کنی ! »

خداوند متعال با این آیات - که قبل از آیات مباهله نازل شده- علاوه بر تبیین کیفیت خلقت عیسی"ع"، نفس رسول الله "ص" را هم مسرت می بخشد و با تذکر اینکه تو بر حقی، او را در موضوع محاجه با خصم قوی دل می گرداند.

در آیات مباهله خدای تعالی به رسول اکرم خود تعلیم محاجه با مسیحیان نجران را می دهد، و چنین می فرماید:

« پس، هرکس درباره عیسی – بعد از آنکه به واسطه وحی به احوال او آگاهی یافتی – با تو مجادله کند، بگو:

-بیائید ما و شما با فرزندان و زنان خود مباهله کنیم،

تا لعن و عذاب خدا را بر هر طرف که دروغگو می باشد، وارد سازیم!

این داستان به حقیقت سخن حق است،

و جز آن خدای یکتا خدائی نیست،

خداست که بر همه کارها توانا و به همه حقایق داناست،

اگر روی گردانند، پس خدا به بدکاران داناست! »

شرح ماجرا از این قرار بوده که:

« دو نفر از علمای نصارای نجران به مدینه آمدند و با رسول الله"ص" راجع به عیسی"ع" گفتگو کردند، خداوند متعال آیه " اِنَّ مَثَلَ عیسی عِندَاللهِ کَمَثَلِ آدَمَ - خلقت عیسی در نزد خدا مانند خلقت آدم ابوالبشر است...." را نازل فرمود، پس حضرت به

منزل تشریف برد و علی و حسن و حسین و فاطمه "ع" را همراه خود بیرون آورد، در حالی که دستش را با انگشتان باز شده به سوی آسمان بلند کرده بود، دو عالم نصرانی را با همراهانشان به مباهله طلبید... آن دو چون رسول الله"ص" را با آن حال مشاهده

کردند، یکی دیگری را گفت: سوگند به خدا که اگر او پیغمبر باشد ما هلاک خواهیم شد، و اگر نباشد قومش ما را کفایت کند، پس از مباهله خودداری کرده و منصرف شدند. » (نقل از تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام)

« . . . حضرت فرمود: حال که از مباهله رو گردانیده اید، پس مسلمان شوید، تا آنچه به نفع مسلمانان است به نفع شما و آنچه به ضرر ایشان است به ضرر شما هم باشد، آنان امتناع نمودند. حضرت فرمود: پس شما را دعوت به جنگ می کنم، گفتند: ما را طاقت جنگ عرب نیست، لکن با تو مصالحه می کنیم که با ما جنگ نکنی و ما را نترسانی و از دینمان باز نداری، تا در هر سال دو هزار حله ... و سی زره آهنین به تو بدهیم. حضرت همان طور با آنان مصالحه فرمود.

رسول اکرم"ص" فرمود: به خدائی که جانم در دست اوست، هلاکت به اهل نجران نزدیک شد، و اگر مباهله می نمودند به صورت میمون و گراز مسخ شده و بیابان بر آنان آتش می شد، تمامی اهل نجران حتی پرنده های بالای درختانشان بیچاره و مستأصل می گشتند، و یک سال بیشتر بر نصاری نمی گذشت که تمامی هلاک می شدند.» (نقل از تفسیر ثعلبی از مجاهد و کلبی)

(برای تفصیل بیشتر در این زمینه رجوع شود به مبحث مباهله در بخش های بعدی که در ضمن بیان تاریخ اسلام ذکر گردیده است.)

چهره های الهی و حوادث تاریخی بعد از مسیح

لقمان حکیم

اشاره

مستند:آیه ۱۲ سوره لقمان " وَلَقَد آتَینا لُقمانَ الحِکمَهَ اَن اشْکُر لِلّهِ...! " المیزان ج ۳۲ ص۲۸

لقمان و حکمت های الهی او

در این آیه اشاره شـده است به اینکه به لقمان " حکمت" داده شـده، و چنـد فراز از حکمت او نیز در اندرز فرزندش نقل شده است.

در قرآن کریم جز در این سوره نـامی از لقمان نیامـده است، و اگر در این سوره آمـده به خاطر تناسبی بود که داسـتان سراسـر حکمت او بـا داسـتان دیگری که در همین سـوره نقـل شـده، داشته است، و آن داسـتان «خریـدار لهـو الحـدیث" است، چون موضوع داسـتان " خریدار لهو الحدیث" درباره فردی است که راه خدا را مسـخره می کند و برای گمراه کردن مردم این در و آن در می زند تا حدیث لهوی جمع آوری نماید. این موضوع در مقایسه با فردی قرار می گیرد که آن قدر دانا و حکیم اسـت که کلماتش راهنمای همه می شود.

(حکمت به معنـای معرفت علمیه ای است در حـدی که نـافع باشـد. حکمت حـد وسـط بین جهـل و جربزه است. چون جربزه عبـارت اسـت از افراط از حـد لایق در مسـئله تفکر، و خلاصه نداشـتن مرز و حـدی برای فکر، و ایـن خـود یکی از بلاهـای خطرنـاک است، چون چنین کسـی از حق تجاوز می کنـد، بلکه امور دقیق و غیرمطابق با واقع را اسـتخراج می کنـد، و ای بسـا سرانجـام کـارش در مسائـل عقلی به الحاد و فساد عقیـده، و احیاناً به جنون سوفسـطائی بکشـد، و در مسائل شـرعی به وسواس بیانجامد.)

خداوند تعالی می فرماید:

-به لقمان حکمت دادیم که خدا را سـپاس دارد و شـکر بگذارد، و چون شـکر عبارت است از به کار بستن هر نعمتی در جای خودش به طوری

که نعمت ولی نعمت را بهتر وانمود کند، و این حکمت دادن به لقمان، لقمان را وادار کرد تا این مراحل را در شکر طی کند، پس در حقیقت حکمت دادن به او مستلزم امر به شکر نیز هست.

در ادامه آیه بی نیازی خدا را بدین شکل می رساند که فائده شکر تنها به خود شاکر عاید می شود، همچنانکه ضرر کفران هم به خود کفران کننده عاید می گردد، نه به خدا !

مواعظ لقمان به پسرش

خداوند متعال سفارشاتی را که لقمان به پسر خود می کرد و او را مؤعظه می نمود، در قرآن کریم چنین نقل کرده است:

« ای پسرم! به خدا شرک مورز، که شرک ستمی است بسیار عظیم ! »

(با توجه به اینکه عظمت هر عملی به عظمت اثر آن است، و عظمت معصیت به عظمت کسی است که نافرمانی او می شود، بنابراین بزرگترین گناهان نافرمانی خداست.)

قرآن کریم به دنبال مؤعظه فوق به عنوان جمله معترضه، اشاره به شکر و سپاس فرزند از پدر و مادر می کند و می فرماید:

« انسان را در مورد پدر و مادرش،

و مخصوصاً مادرش که با ناتوانی روزافزون حامله وی شد،

و از شیر بریدنش تا دوسال طول کشید؛

سفارش کردیم و گفتیم:

-مرا و پدر و مادرت را سپاس دار که سرانجام به سوی من است ! »

قرآن کریم در داخل همین جمله معترضه اشاره به یک نکته اساسی دیگر می کند که اگر پدر و مادر به تو اصرار کنند که چیزی را که علم بدان نداری و یا حقیقت آن را نمی شناسی شریک من بگیری، اطاعتشان مکن! و برای من شریکی مگیر!

قرآن مجید سپس می فرماید:

-بر انسان واجب است که در امور دنیوی نه در احکام شرعی که راه خداست، با پدر و مادر خود به طور پسندیده و متعارف مصاحبت

کنـد، نه به طور ناشایست، و رعایت حال آن دو را نموده و با رفق و نرمی با آنها رفتار نمایـد، و جفا و خشونت در حقشان روا نـدارد، و مشـقاتی که از ناحیه آنان می بینـد، تحمل کنـد، چون دنیا بیش از چنـد روزی گذرا نیست، و محرومیت هائی که از نـاحیه آن دو می بینـد، قابل تحمل است؛ به خلاف دین، که نبایـد به خاطر پـدر و مادر از آن چشم پوشـید، چون راه سـعادت ابـدی است. پس اگر پـدر و مادر از آنهائی باشـند که به خدا رجوع دارند باید راه آن دو را پیروی کند و گرنه راه غیر آن دو را، که با خدا انابه دارند.

-و عاقبت بازگشت به سوی خداست،

-و خدا از اعمالی که انسان ها می کنند خبرشان خواهد داد.

معاد و حضور اعمال برای حساب

لقمان بحث را از توحید به معاد می کشاند و می گوید:

-ای پسرم!

اگر آن عمل که انجام داده ای، چه خیر و چه شر،

از کوچکی همسنگ یک دانه خردل باشد،

و همان کوچک در شکم صخره ای، و یا در هر مکانی از آسـمانها و زمین باشد، خدایش برای حساب حاضر خواهد کرد، تا بر طبق آن جزا دهد،

چون خدا لطیف است،

و چیزی در شکم و اعماق آسمانها و زمین و دریا از علم او پنهان نیست، و علم او به تمامی پنهان ها نیز احاطه دارد،

و خبیری است که از کنه موجودات با خبر است.

اقامه فروع دین و فرایض آن

لقمان در این آیه دسـتور العمل هائی به پسر خود می دهد درباره نماز که عمود دین است، و به دنبال آن امر به معروف و نهی از منکر است، و از جمله اخلاق پسندیده صبر در برابر مصایبی که به آدمی می رسد:

–ای پسرم !

نماز بپا دار، و به معروف امر کن، و از منکر نهی کن !

بر مصایب خویش صبر کن، که این از عزم امور است!

اگر خداوند متعال صبر را، که همان حبس نفس از انجام امری است؛ از عزم، که تصمیم قلبی بر فیصله دادن کاری است؛ دانسته؛ بدین جهت است که عقد قلبی مادام که سست نشده، و گره دل باز نگشته، انسان بر آن امری که بر انجامش تصمیم گرفته، و در دل گره زده است؛ پابرجا و بر تصمیم خود باقی است. پس کسی که بر امری صبر می کند حتماً در عقد قلب او و محافظت بر آن جدیت دارد و نمی خواهد که از آن صرف نظر کند. و این خود از قدرت و شهامت نفس است!

اخلاق اجتماعی

لقمان درباره رفتار پسرش با مردم بدین زبان سفارش می کند:

–ای پسرم!

از در کبر و نخوت از مردم روی بر مگردان!

و در زمین چون مردم فرحناک راه مرو!

خدا خودپسندان گردنفراز را دوست نمی دارد!

در راه رفتن خویش معتدل باش!

و صوت خود ملایم کن!

که نامطبوعترین صداها صوت الاغ است!

اینجا لقمان اشاره می کند به اینکه روی خود از تکبر برگرداندن از مردم، و راه رفتن مثل آدمهای خوشحال و از خود راضی در کوچه و بازار از اعمالی است که خدای تعالی دوست ندارد. و خدا دوست نمی دارد کسانی را که دستخوش خیال زدگی و تکبرند. اگر "کبر" را خیال زدگی خوانده اند بدین جهت بوده که آدم متکبر خود را بزرگ خیال می کند، و چون فضیلتی برای خود خیال می کند، زیاد فخر می فروشد.

آنگاه سفارش لقمان اینگونه تکمیل می شود و پایان می یابد که:

-در راه رفتنت میانه روی را پیش گیر!

صدایت را بلند مکن و آهسته و ملایم حرف بزن!

که ناخوش ترین صوتها صوت خران است، که در نهایت بلندی است.

(۱)

لقمان و نصایح او در روایات اسلامی

نـام لقمان در کلام خـدای تعالی جز در سوره لقمان نیامـده، و از داسـتانهای او جز آن مقـدار که در آیه ۱۲ به بعد سوره فوق الـذکر آمـده، سـخنی نرفته است، ولی درباره داسـتانهای او و کلماتش که دارای حکمت عالی است، روایات بسـیار و مختلف رسیده است، که گلچینی از آنها را که با عقل و اعتبار سازگارتر است، ذیلاً نقل می کنیم:

۱-از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده که فرمود:

-ای هشام! خدای تعالی که فرموده " به درستی که به لقمان حکمت دادیم" منظور از حکمت، فهم و عقل است.

۲-از ابن عمر نقل شده که گفت از رسول خدا"ص" شنیدم که فرمود:

-بحق می گویم که لقمـان پیغمـبر نبود و لکن بنـده ای بود که بسـیار فکر می کرد و یقین خوبی داشت. او خـدا را دوست می داشت. خدا هم او را دوست می داشت، و به دادن حکمت بر او منت نهاد!

روزی لقمان وسط روز خوابیده بود که ناگهان ندائی شنید:

-ای لقمان آیا می خواهی خـدا تو را خلیفه خود در زمین بکند، یا بین مردم بحق حکم کنی ؟ لقمان صدا را پاسخ داد که اگر پروردگارم مرا مخیر کند، عافیت را می خواهم و بلاء را نمی پذیرم، ولی اگر او اراده کرده که مرا خلیفه کند، سـمعاً و طاعتاً ! برای اینکه ایمان و یقین دارم که اگر او چنین اراده ای کرده باشد، خودش یاریم کرده و از خطا حفظ خواهد کرد!

ملائکه، به طوری که لقمان ایشان را نمی دید، پرسیدند:

-ای لقمـان چرا ؟ گفت: برای اینکه هیـچ تکلیفی دشوارتر از قضـاوت و داوری نیست، و ظلم آن را از هر سو احاطه می کنـد. اگر در داوری راه صواب رود که امید نجات دارد، نه یقین به آن، ولی اگر ره خطا رود راه بهشت را عوضی رفته است. و اگر انسان در دنیا ذلیل و بی اسم و رسم

۱- مستند: بحث روایتی و تحلیلی المیزان ج ۳۲ ص۳۸

باشـد ولی در آخرت شـریف و آبرومنـد، بهتر است از اینکه در دنیـا شـریف و صـاحب مقام باشـد، ولی در آخرت ذلیل و بی مقدار، و کسی که دنیا را بر آخرت ترجیح دهد دنیایش از دست می رود و به آخرت هم نمی رسد.

ملائـکه از منطـق نیکـوی او تعجب کردنـد. لقمـان به خواب رفت و در خواب حکمت به او دادنـد، و چون برخواست سـخنان حکمت آمیز از زبانش می جوشید.

لقمان با حکمت خود برای داود وزارت می کرد. روزی داود به او گفت:

-ای لقمان خوشا به حالت که حکمت را به تو دادند، و بلای نبوت را هم از تو گرداندند!

۳-از ابوهریره نقل شده که رسول خدا"ص" فرمود: لقمان اهل حبشه بود.

۴-حمـاد گفت: از امام صادق علیه السـلام سـراغ لقمان را گرفتم که چه کسـی بود؟ و حکمتی که خداونـد متعال به او ارزانی داشت، چگونه بود؟ فرمود:

-آگـاه باش که به خـدا سوگنـد حکمت را به لقمان به خاطر حسب و دودمان و مال و فرزنـدان و یا درشتی در جسم و زیبائی در رخسـار ندادنـد، و لکن او مردی بود که در برابر امر خـدا سـخت نیرومنـدی به خرج می داد و به خـاطر خـدا از آنچه خـدا راضی نبود، دوری می کرد!

-لقمان مردی ساکت و فقیرالاحوال بود. نظری عمیق و فکری بسـیط و دیـدی تیزبین داشت. او همواره می خواست تا از عبرت ها غنی باشـد. او هرگز در روز نخوابیـد، و هرگز کسـی او را در حال بول و غایط یا غسل ندیـد، بسـکه در خودپوشـی مراقبت داشت.

-نظرش بلند و عمیق بود و مواظب حرکات و سـکنات خویش بود، و هرگز از دیدن یا شـنیدن چیزی نخندید، چون می ترسید گناه باشد. او هرگز خشمگین نشد، و با کسی مزاح نکرد، و چون چیزی از منافع دنیا عایدش می شد اظهار شادمانی نمی کرد، و اگر از دست می داد، اظهار اندوه نمی نمود.

-لقمـان زنـان بسـیار گرفت، و خـدا فرزنـدانی بسـیار به او مرحمت فرمود، ولکن بیشتر آن فرزنـدان را از دست داد و بر مرگ احدی از ایشان گریه نکرد.

-لقمان هرگز از دو نفر که نزاع و کتک کاری داشـتند، نگذشت مگر آنکه بین آن دو را اصـلاح کرد، و از آن دو عبور نکرد مگر وقتی که دوستدار یکدیگر شدند، و هرگز سخن نیکو از احدی نشنید مگر آنکه تفسیرش را پرسید که

این سخن از که شنیدی؟

-لقمان بسیار با فقها و حکما نشست و برخاست می کرد، و به دیدن قاضیان و پادشاهان و صاحبان منصب می رفت، قاضیان را تسلیت می گفت و بر ایشان نوحه سرائی می کرد، که خدا به چنین کاری مبتلایشان کرده است. برای سلاطین و ملوك اظهار دلسوزی و ترحم می نمود که چگونه به ملك و سلطنت دل بسته اند، و از خدا بی خبر شده اند.

-لقمان بسیار عبرت می گرفت، و طریقه غلبه بر هوای نفس را از دیگران می پرسید، و یاد می گرفت، و با آن طریقه همواره با هوای نفس خود در جنگ بود، و از شیطان احتراز می جست، و قلب خود را با فکرت و نفس خود را با عبرت، مداوا می کرد. او هرگز سفر نمی کرد مگر به جائی که برایش اهمیت داشته باشد، به این جهات بود که خدا حکمتش داد و عصمتش ارزانی فرمود....

(۱)

اندرزهای معروف لقمان به پسرش

اشاره

امام صادق علیه السلام در ذیل آیه فوق فرمود: لقمان پسرش " باثار" را وقتی اندرز می گفت، آنقدر کلماتش نافذ بود که فرزندش در نهایت درجه تأثر قرار می گرفت. از جمله مواعظی که لقمان به پسرش کرد این بود که:

۱-شناخت و جهان بینی

-ای پسرم ! تو از آن روزی که به دنیا افتادی، پشتت به دنیا و رو به آخرت کردی، و خانه ای داری به طرف آن می روی نزدیکتر به توست از خانه ای که از آن دور می شوی!

۲-اصول یادگیری

-پسرم! همواره با علما بنشین، و با دو زانوی خود مزاحمشان شو، ولی با آنان مجادله مکن، که اگر بکنی از تعلیم تو دریغ می ورزند.

۳-میزان ثروت و دارائی

۱- مستند: آیه ۱۳ سوره لقمان " وَ اِذ قالَ لُقمانُ لِابنِهِ وَ هُوَ یَعِظُهُ یا بُنَیَّ ...! " المیزان ج ۳۲ ص۴۱

–از دنیا به قدر بلاغ و رفع حاجت بگیر، و یکباره ترک آن مگو، وگرنه سربار جامعه خواهی شد، و در دنیا آنچنان داخل مشو که به آخرتت ضرر رساند.

۴–میزان عبادت

–آنقدر روزه بگیر که از شهوتت جلوگیری کند، و آنقدر روزه مگیر که از نماز خواندن بمانی، زیرا نماز در نزد خدا محبوب تر از روزه است!

۵–ایمان، توکل و تقوی

–پسرم دنیا دریائی است عمیق، که دانشمندانی بسیار در آن هلاک شدند، و چون چنین است تو کشتی خود را در این دریا از ایمان بساز، و بادبان آن را توکل قرار بده، و آذوقه ای که باید در آن ذخیره کنی، از تقوا بکن، و اگر نجات یافتی به رحمت خدا یافته ای و اگر هلاک شدی به گناهانت شده ای!

۶–تربیت

–پسرم اگر طفل صغیری را در خردی اش ادب کنی، تو را در بزرگی اش سود رساند، و معلوم است که برای ادب ارزش قائل است، و نسبت به آن اهتمام می ورزد. و کسی که بدان اهتمام بورزد نخست راه به کاربستنش را می آموزد، و کسی که می خواهد راه تأدیب را بیاموزد، سعی و کوشش او بسیار می شود، و کسی که سعی و کوشش در طلب آن بسیار کرد، قدم به قدم به نفع آن بر می خورد، و آن را عادت خود قرار می دهد.

–آری خواهی دید که تو خود جانشین گذشتگان خود شده ای، و از جانشین خودت سود می بری، و هر صاحب رغبتی به تو امید می بندد، که از ادبت چیزی بیاموزد، و هر ترسنده ای از صولتت هراسناک می شود!

۷–علم

–زنهار که به خاطر به دست آوردن غیر علم و ادب، در طلب ادب دچار کسالت نشوی، و اگر در امر دنیا شکست خوردی، زنهار که در امر آخرت شکست نخوری، و بدان که اگر طلب علم از تو فوت شود، در امر آخرت شکست خورده ای، و در ایام و لیالی و ساعتهایت بهره ای بگذار برای طلب علم، برای اینکه عمر گرانمایه را هیچ چیز چون ترک علم ضایع نمی کند!

۸–آداب معاشرت و رفتار

-زنهار که هرگز با اشخاص لجوج در نیفتی، و هرگز با مردی فقیه جدال مکنی، و هرگز با صاحب سلطنتی دشمنی نورزی، و با هیچ ستمگری سازگاری و دوستی مکنی، و با هیچ فاسق برادری مورزی، و با هیچ متهمی رفاقت نکنی، و علم خود را مانند پولت گنجینه کن و به هر کس و ناکس عرضه مدار!

۹-خوف و رجا

-پسرم! از خدای عزوجل آن چنان بترس که اگر در قیامت نیکی های همه نیکان جن و انس را داشته باشی باز ترس آن داشته باشی که عذابت کند، و از خدا امید رحمت داشته باش آنچنان که اگر در روز قیامت با تمامی گناهان جن و انس روبرو شوی، باز احتمال و امید آنکه تو را بیامرزد، داشته باشی!

-پسرش بدو گفت: پدر جان! چطور چنین چیزی ممکن است که در عین داشتن چنان خوفی، این چنین امیدی هم داشته باشم؟ و این دو حالت متضاد در یکدل چگونه جمع می شود؟

-لقمان گفت: پسرم اگر قلب مؤمن را بیرون آورند، در آن دو نور یافت می شود، نوری برای خوف و نوری برای رجاء، و اگر آن دو را با مقیاسی بسنجند برابر همند، و هیچ یک از دیگری حتی به سنگینی یک ذره بیشتر نیست، و کسی که به خدا ایمان دارد، به گفته او نیز ایمان دارد، و به کسی که به گفته او ایمان داشته باشد، به فرمان او عمل می کند، و کسی که به فرمان او عمل نمی کند، گفتار او را تصدیق نکرده است. پس این حالات دل، هر یک گواه دیگری است!

۱۰- عمل خالص برای خدا

-کسی که به راستی ایمان به خدا داشته باشد، برای خدا عمل را خالص و خیرخواهانه انجام می دهد، و کسی که برای خدا عمل را خالصانه و خیرخواهانه انجام داد و به راستی ایمان به خدا دارد، و کسی که خدا را اطاعت می کند، از او هراسناک نیز می باشد. کسی که از خدا هراسناک باشد او را دوست هم دارد، و کسی که او را دوست بدارد، اوامرش را پیروی

می کند، و کسی که پیرو اوامر خدا باشد، مستوجب بهشت و رضوان او می شود، و کسی که پیروی خشنودی خدا نکند، از غضب او هیچ باکی ندارد، و پناه می بریم به خدا از غضب او !

۱۱- بی اعتنائی به دنیا

-پسرم به دنیا رکون و اعتماد مکن و دلت را مشغول بدان مدار! چه خدای تعالی هیچ خلقی را خوارتر از دنیا نیافریده است. هیچ می بینی که نعیم دنیا را مزد و پاداش مطیعان نکرده و نمی بینی که بلای دنیا را عقوبت گناهکاران قرار نداده است!

۱۲- رزق دنیا و مسئولیت آخرت

-شخصی از لقمان پرسید: آن چه دستوری است که جامع همه حکمت های تو باشد؟

-گفت: اینکه خود را درباره چیزی که برایم ضمانت کرده اند به زحمت نیندازم، و آنچه را که به خود من واگذار نموده اند، ضایع نسازم. (منظور اینکه عمر خود را صرف رزقی که ضامن آن شده اند نسازم، و درباره سعادت آخرت که به خود من واگذار کرده اند اهمال نکنم!)

۱۳- اداره نفس

-از جمله نصایحی که لقمان به فرزندش کرد، یکی این بود که:

-پسرم! اگر درباره مردن شک داری خواب را از خودت بردار، که هرگز نمی توانی چنین کنی!

-پسرم! اگر درباره قیامت شک داری، بیداری را از خودت بردار! که هرگز نمی توانی !

-برای اینکه در این اندرز من دقت کنی خواهی دید که نفس تو به دست دیگری اداره می شود، و نیز خواهی دانست که خواب به منزله مرگ است و بیداری بعد از خواب به منزله بعث بعد از مردن!

۱۴- میانه روی

-و نیز فرمود لقمان به فرزندش: پسرم! زیاد نزدیک دنیا مشو، که از آن دور خواهی ماند، و زیاد هم دور مشو که خوار خواهی گشت.

(یعنی در طلب دنیا میانه رو باش!)

۱۵- نتیجه آمیزش با فاجران

–و نیز فرموده: پسرم ! هر جنبنده ای مثل خود را دوست می دارد، مگر فرزند آدم که او هم افق خود در هر مزیتی را دوست نمی دارد، و متاعی که داری نزد خواهان آن عرضه بدار، (و گرنه بازارش کساد خواهد شد،) همانطور که بین گرگ و میش هرگز دوستی برقرار نمی گردد، همچنین بین نیکوکار و فاجر دوستی برقرار نمی شود.

–پسرم ! هرکه با قیر سروکار پیدا کند، سرانجام جامه و یا تنش به قیر آلوده می شود. آمیزش با فاجران نیز چنین است، عاقبت از او یاد می گیرد... خو پذیر است نفس انسانی !

–پسرم ! هرکس سر و کله زدن و مجادله را دوست بدارد، عاقبت زبانش به فحاشی باز خواهد شد، و هر کس به جائی ناباب قدم نهد، عاقبت متهم می شود. و کسی که همنشینی با بدان کند، سالم نمی ماند، و کسی که اختیار زبان خود را در کف ندارد، سرانجام پشیمان می شود!

۱۶– وظایف انسانی

–پسرم ! صد دوست بگیر ولی یک دشمن مگیر!

–پسرم ! وظیفه ای نسبت به خلاق خود داری، و وظیفه ای نسبت به خلقت. اما خلاق تو همان دین توست، و خلق تو عبارت است از طرز رفتارت در بین مردم، پس مراقب باش خلقت را مبغوض و منفور مردم مساز و به همین منظور محاسن اخلاق را یاد بگیر!

۱۷– تقوی و اعمال نیک

–پسرم ! بنده اخیار باش، ولی فرزند اشرار مباش! فرزندم! امانت را بپرداز، تا دنیا و آخرتت سالم بماند، و امین باش! که خدا خائنین را دوست ندارد!

–پسرم! اینطور مباش که به مردم نشان می دهی که از خدا می ترسی، و در قلب بی پروای از او باشی!

۱۸– توجه به عمل نه به ثروت

–از جمله مواعظی که لقمان به پسرش کرد، این بود که گفت:

پسرم! مردم قبل از زمان تو برای فرزندان خود جمع کردند، و الان تو می

بینی که نه آن جمع ها مانـد، و نه آن فرزنـدانی که برایشان جمع کردنـد، آخر مگر نه این است که تو بنـده ای اجیر هستی که مأمور شده ای کاری را انجام دهی، و وعده ات داده اند که در مقابل مزدت بدهند؟ پس عملت را مستوفی و کامل انجام بده، تا اجرت را کامل بدهند!

۱۹– میزان دلبستگی به دنیا

–در این دنیـا چون گوسـفندی مبـاش که در زراعتی سبز و خرم بیفتـد و بچرد تـا چاق شود، چون آن حیوان هرچه زودتر چاق شود به کارد قصاب نزدیک تر شـده است، و لکن دنیا را به منزله پلی بگیر، که بر روی نهری زده باشـند، که تو از آن بگذری و رهـایش کنی و دیگر تـا ابـد به سویش برنگردی، پس بایـد آن را خراب کنی، نه اینکه تعمیر نمائی، چون تو مأمور به تعمیر آن نیستی.

۲۰– مسئولیت قابل بازخواست

– بدان که تو به زودی، و در فردائی نزدیک، وقتی پیش خدای عزوجل بایستی، از چهار چیز بازخواست خواهی شد:

۱–از جوانیت، که در چه راهی تباه کردی؟

۲–از عمرت، که در چه فانی ساختی؟

۳–از مالت، که از کجا آوردی؟

۴–و در کجا مصرف کردی؟

پس خود را آماده کن و جوابی مهیا ساز!

۲۱–توجه به عاقبت کار

–از آنچه از دنیـا از کفت رفته غم مخور، چون انـدک دنیـا دوام و بقـا نـدارد، و بسـیارش از گزنـد بلا ایمن نیست، پس زنهار حواست را جمع کن، و سخت در کار خویش بکوش، و پرده از روی خود کنار بزن، و متعرض رحمت پروردگارت شو، و در دلت همـواره توبه را تجدیـد کن، قبـل از آنکه دیگر تصـمیمت کـار نکنـد، و قبـل از آنکه ایـامت سـر شود، و مرگ بین تو و خواسته هایت حایل شود!

۲۲– حسن سلوک

–لقمان به پسرش گفت: پسرجان! زنهار که از کسالت و بدخلقی و کم صبری

بپرهیز، که بـا داشـتن این چنـد عیب هیـچ دوستی بـا تو دوام نمی آورد، و همواره در امور خود ملازم وقار و سکینت باش، و نفس خود را بر تحمل زحمات برادران صابر کن، و با همه مردم خوش خلق باش!

-پسرم اگر مال دنیائی نداشتی که با آن صله رحم کنی و بر برادران تفضل نمائی، حسن خلق و روی خوش داشته باش، چون کسی که حسن خلق دارد اخیار او را دوست می دارند، و فجار از او دوری می جویند!

-پسرجان! به آنچه خدا قسمتت داده قانع باش تا عیشت صافی باشد، پس اگر خواستی عزت دنیا برایت جمع شود، طمعت را از آنچه در دست مردم است، ببر! چون انبیاء و صدیقین اگر رسیدند به آنچه که رسیدند، به قطع طمعشان رسیدند!

اصحاب کهف

اشاره

(۱)

مقدمه ای برتاریخ اصحاب کهف

بیان تاریخ اصحاب کهف، پاسخ یکی از سه سؤالی بود که یهود به مشرکین یاد دادند تا از رسول خدا"ص" بکنند، و بدین وسیله او را در دعوی نبوت آزمایش کنند.

(دو سؤال دیگر به طوری که در روایات آمده، یکی داستان موسی و آن جوان همسفر اوست، و یکی دیگر داستان ذی القرنین است.)

سیاق آیات سه گانه ای که تاریخ مزبور با آنها شروع شده، اشعار بر این دارد که قصه کهف قبلاً به طور اجمال در بین مردم معروف بوده است. مخصوصاً این اِشعار در سیاق آیه فوق الذکر به چشم می خورد و می فهمانند که نزول این آیات برای تفصیل قضیه است، که قرآن مجید آن را با عبارت: « نَحنُ نَقَصُّ عَلَیکَ نَبَأَهُم بِالحَقِ ! » شروع می کند، یعنی ما داستان آنها را برای تو بحق می خوانیم!

موضوعیت تاریخچه اصحاب کهف

این آیات به آیات قبل خود متصل است، آنجا که خدای تعالی می فرماید که اگر خالق سبحان موجودات روی زمین را در نظر بشر جلوه داده و دلهای آدمیان را مجذوب آنها نموده تا بدانها رکون و اعتماد کنند، و توجه خود را بدانها معطوف دارند، همه به فرض امتحان است. و همچنین پس از گذشتن اندک زمانی همه آنها را با خاک یکسان کرده و از نظر انسان انداخته و به صورت سرابی جلوه می دهد.

۱- مستند:آیه۹تا۲۶سوره کهف "اَم حَسِبتَ اَنَّ اَصحابَ الکَهفِ وَالرَّقیم کانوُا مِن آیاتِنا عَجَباً ! " المیزان ج ۲۶ ص۵۴

اینها همه آیات الهی است نظیر آیتی که در داستان اصحاب کهف هست که خدا خواب را بر آنان مسلط کرد، و در کنج غاری سیصد سال شمسی به خوابشان برد و وقتی بیدار شدند جز این بنظرشان نرسید که یک روز در خواب بوده اند و یا پاره ای از یک روز!

پس مکث انسان در دنیا و اشتغالش به زینت های دنیا و دلبستگی اش نسبت به آنها و غفلتش از غیر آنها خود آیتی است نظیر آیتی که در داستان اصحاب کهف هست!

همانطور که آنها وقتی بیدار شدند خیال کردند روزی یا پاره ای از روز خوابیده اند، انسانها هم وقتی روز موعود را می بینند، خیال می کنند یک روز مکث کرده بودند، یا پاره ای از یک روز را، و چنانکه اصحاب کهف گفتند:

-چقدر خوابیدیم؟

گفتند:

-یک روز یا قسمتی از یک روز!

همه انسانها نیز هنگام مشاهده روز موعود می گویند:

-چقدر بر حساب سالها در زمین خوابیدیم؟

گویند:

-یک روز یا پاره ای از روز...!

از ایشان سؤال می شود چند سال در زمین ماندید؟

گویند: به سال نکشید بلکه یک روز یا پاره ای از یک روز ماندیم!

قرآن مجید می فرماید:

« روزی که وعده الهی را می بینند چنین به نظرشان می رسد که در زمین مکث نکردند مگر ساعتی از روز را ! » (احقاف۳۵)

پس آیت اصحاب کهف یک پیشامد نوظهور و عجیبی نیست بلکه مانند سایرآیات الهی داستانی است که همه روزه، تا شب و روزی هست، تکرار می شود!

گویا خدای تعالی رسول گرامی خود را خطاب کرده و می فرماید که تو متوجه نشدی که اشتغال مردم به دنیا و ایمان

نیاوردنشان به این داستان به خاطر اشتغال و تعلق خاطری است که به زینت های زمین دارند، خود آیتی است نظیر آیت خوابیدن اصحاب کهف در غار و به همین جهت اندوهناک شدی تا حدی که خواستی از غصه خودت را بکشی، و خیال کردی که داستان اصحاب کهف یک داستان استثنائی و نوظهور و عجیب است، و حال آنکه این داستان عین داستان زندگی مردم دنیاپرست است!

(۱)

وجه تسمیه اصحاب کهف و رقیم

از ظاهر سیاق داستان اصحاب کهف بر می آید که اصحاب کهف و رقیم یک جماعت بوده اند که هم اصحاب کهف نامیده شده اند و هم اصحاب رقیم. اصحاب کهف نامیده شدند به خاطر اینکه در کهف(غار) منزل کردند، و اصحاب رقیم نامیدند برای اینکه (به طوری که گفته شده) داستان و سرگذشتشان در سنگ نبشته ای در آن ناحیه پیدا شده است، و یا در موزه سلاطین دیده شده است، و به همین جهت اصحاب رقیم یعنی اصحاب نوشته شدگان، نامیده شدند.

برخی گفته اند: رقیم نام کوهی در آن ناحیه بوده که غار مزبور در آن قرار داشته است، و یا نام وادی ای بوده که کوه مزبور در آنجا بوده است، و یا نام شهری بوده و اصحاب کهف اهل آن شهر بوده اند، و یا نام سگی بوده که همراه آنان به غار در آمده است. (از این پنج قول فقط قول اول مؤید دارد.)

بعضی دیگر گفته اند که اصحاب رقیم مردمی غیر از اصحاب کهف بوده اند و داستان دیگری دارند که خدای تعالی داستان آنها را با اصحاب کهف یکجا ذکر فرموده است، ولی تفصیل داستان آنها را نفرموده است.(۲)

(۳)

خلاصه داستان اصحاب کهف در قرآن

اصحاب کهف و رقیم جوانمردانی بودند که در جامعه ای مشرک، که جز بت ها را نمی پرستیدند، نشو و نما می کنند، و چیزی نمی گذرد که دین توحید محرمانه در آن جامعه راه پیدا می کند، و این جوانمردان بدان می گروند و مردم آنها را به باد انکار و اعتراض می گیرند و در مقام تشدید و تضییق برایشان و فتنه و عذاب آنها بر می آیند، و بر عبادت بتها و ترک دین توحید مجبورشان می کنند، تا هرکه به ملت آنان برگردد، دست از او بدارند و هرکه بر دین توحید و مخالفت کیش ایشان اصرار ورزد او را به بدترین وجهی به قتل برسانند!

قهرمانان این داستان افرادی بودند که با بصیرت به خدای تعالی ایمان آورده بودند، و خدای تعالی هم هدایتشان را زیادتر کرده، و معرفت و حکمت بر آنان افاضه

۱- مستند:آیه۹ سوره کهف "اَم حَسِبتَ اَنَّ اَصحابَ الکَهفِ وَالرَّقیمِ کانوُا مِن آیاتِنا عَجَباً" المیزان ج ۲۶ ص۵۷

۲- ولی این قول از روش بیان قرآن و کلام خدای تعالی بسیار بعید است!

۳- مستند:خلاصه داستان المیزان ج ۲۶ ص ۱۴۰

فرموده و با آن نوری که به ایشان داده بود، پیش پایشان را روشن ساخته، و ایمان را با دلهای آنان گره زده بود.

آنان فکر کردند اگر در میان اجتماع بمانند جز این چاره ای نخواهند داشت که با سیره اهل شهر سلوک نمایند، و حتی یک کلمه از حق به زبان نیاورند، و از اینکه مذهب شرک باطل است، چیزی نگویند، و به شریعت حق نگردند. و آنان تشخیص دادند که باید بر دین توحید بمانند و علیه شرک قیام کنند و از مردم کناره گیری نمایند. چه اگر چنین کنند و به غاری پناهنده شوند بالاخره خدای سبحان راه نجاتی پیش پایشان قرار می دهد. با چنین یقینی آنان قیام نمودند و در رد گفته های قوم و اقتراح و تحکم آنان گفتند:

« پروردگارما، پروردگار آسمانها و زمین است!

ما هرگز جز او پروردگاری نمی خواهیم، وگرنه باطل گفته ایم!

اینان، قوم ما که غیر خدا خدایان گرفته اند، چرا در مورد آنها دلیل روشنی نمی آوردند؟

راستی ستمگر تر از آن کس که دروغی درباره خدا ساخته باشد، کیست؟»

آنگاه پیشنهاد پناه بردن به غار را پیش کشیده و گفتند:

« پس سوی غار بروید تا پروردگارتان رحمت خویش بر شما بگسترد،

و برای شما در کارتان گشایش فراهم کند! »

آنگاه داخل غار شده و در گوشه ای از آن قرار گرفتند، و در حالی که سگشان دست و ذراع خود را در زیر چانه گسترده بود، خدای خود را خواندند، چون به فراست ایمان فهمیده بودند که خدا نجاتشان خواهد داد، لذا عرض کردند:

« رَبَّنا آتِنا مِن لَدُنْکَ رَحمَهً و ـَ هَیّئِ لَنا مِن اَمرِنا رَشَداً ! »

خدای تعالی دعایشان را مستجاب نمود و سالهائی چند به خوابشان کرد، در حالی که سگشان نیز همراهشان بود.

پس از آن روزگاری طولانی که سیصد و نه سال باشد دوباره ایشان را سر جای خودشان در غار زنده کرد تا بفهماند چگونه می تواند از دشمنان محفوظشان بدارد، لاجرم همگی از خواب برخاستند و به محضی که چشمشان را باز کردند آفتاب را دیدند که جایش تغییر کرده بود، مثلاً اگر در هنگام خواب از فلان طرف غار می تابید حالا از طرف دیگرش می تابد. البته این در نظر بدوی بود که هنوز از خستگی خواب اثری در

بدنها و دیدگان باقی بود، یکی از ایشان پرسید:

- رفقا چقدر خوابیدید؟ گفتند:

- یک روز یا پاره ای از روز !

و این را از همان عوض شدن جای خورشید حدس زدند، و تردیدشان هم از این بود که از عوض شدن تابش خورشید نتوانستند به یکطرف تعیین کنند. یکی دیگر گفت:

- پروردگارتان داناتر است به مدت خوابتان! و سپس اضافه کرد:

- یکی شان را با این پولتان به شهر بفرستید تا بنگرد طعام کدام یکیشان پاکیزه تر است و خوردنی از آنجا برایتان بیاورد! رعایت کنید شخصی را که می فرستید در رفتن و برگشتن و خریدن طعام کمال احتیاط و دقت را به خرج دهد که احدی از سرنوشت شما خبردار نشود، زیرا اگر بفهمند کجائید سنگسارتان می کنند و یا به ملت خود بازتان می گردانند که دیگر هرگز نجات پیدا نخواهید کرد!

این جریان آغاز صحنه ای است که باید به فهمیدن مردم از سرنوشت آنان منتهی گردد، زیرا آن مردمی که این اصحاب کهف از میان آنان گریختند و به غار پناهنده شدند به کلی منقرض گشته اند، و دیگر اثری از آنان نیست، و خودشان و ملک و ملتشان نابود شده اند، و الآن مردم دیگری در این شهر زندگی میکنند که دین توحید دارند و سلطنت و قدرت توحید بر قدرت سایر ادیان می چربد، و اهل توحید و غیر اهل توحید با هم اختلافی به راه انداختند که چگونه موضوع اصحاب کهف را توجیه کنند.

اهل توحید که معتقد به معاد بودند ایمانشان به معاد محکمتر شد، و مشرکین که منکر معاد بودند با دیدن این صحنه مشکل معاد برایشان حل شد، و غرض خدای تعالی از برون انداختن راز اصحاب کهف هم همین بود!

آری وقتی فرستاده اصحاب کهف از میان رفقایش بیرون آمد و داخل شهر شد تا به خیال خود از همشهریهای خود که دیروز از میان آنان بیرون شده بودند، غذائی بخرد، ولی وقتی وارد شهر شد شهر دیگری دید که به کلی وضعش با شهر خودش متفاوت بود، و در همه عمرش چنین وضعی ندیده بود. بعلاوه، مردمی را هم دید که غیر همشهریهای او بودند. اوضاع و احوال نیز غیر آن اوضاع و احوالی بود که دیروز دیده بود.

هر لحظه به حیرتش افزوده می شد، تا آنکه جلو دکانی رفت تا طعامی بخرد و

پول خود را به او داد که این را به من طعام بده! و این پول در این شهر پول رایج سیصد سال قبل بود!

گفتگو و مشاجره دکانـدار و خریـدار در گرفته بود و مردم جمع شدند و هر لحظه قضـیه اش روشن تر از پرده برون می شد، و می فهمیدند که این جوان از مردم سـیصد سال قبل بوده است، و از همان گمشده های آن عصر است که مردمی موحد بودند، و در مجتمعی مشرک زندگی می کردند و به خاطر حفظ ایمان خود از وطن خود هجرت و از مردم خود گوشه گیری کردند، و در غاری رفته و آنجا به خواب فرورفتند، و گویا در این روزها خدا بیدارشان کرده بود و الآن منتظر آن شخصند که برایشان طعام ببرد!

قضیه در شهر منتشر شد، جمعیت انبوهی جمع شدند و به طرف غار هجوم بردند و جوان را هم همراه خود برده و در آنجا بقیه نفرات را به چشم خود مشاهـده کردنـد، و فهمیدند که این شـخص راست گفته است، و این قضـیه معجزه ای بوده که از ناحیه خدا صورت گر فته است.

اصـحاب کهف بعـد از بیـدار شـدنشان زیاد زنـدگی نکردنـد، بلکه پس از کشف معجزه از دنیا رفتند، و اینجا بود که اختلاف مردم در گرفت، و موحدین با مشرکین شهر به جدال برخاستند. مشرکین گفتند:

– باید بالای غار ایشان بنیانی بسازیم و به این مسئله که چقدر خواب بوده اند کاری نداشته باشیم!

آنان که به این معجزه و داستان اصحاب کهف برخوردند، گفتند:

–بالای غارشان مسجدی می سازیم!

(۱)

تفصیل داستان اصحاب کهف و معرفی آنها

از اینجا تفصـیل نکات مهم داسـتان اصحاب کهف در قرآن کریم شروع می شود، و در مرحله اول به معرفی افرادی می پردازد که به غار پناهنـده شدند، و می فرماید که آنها جوانانی بودند که به پروردگار خود ایمانی آورده بودند که مورد رضایت خدا بوده و خداوند تعالی بر ایمان آنان با همین ذکر مهر تأئید زده است:

« آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان داشتند،

و ما بر هدایتشان افزودیم! »

۱– مستند:آیه۹ سوره کهف " نَحنُ نَقُصُّ عَلَیکَ نَبَأَهُم بِالحَقِّ . . . ! " المیزان ج ۲۶ ص۶۶

هدایت بعد از اصل ایمان، ملازم به ارتقاء درجه ایمانی است که باعث می شود انسان به سوی هر چیزی که منتهی به خشنودی خداست، هدایت گردد. قرآن مجید در آیه ۲۸ سوره حدید می فرماید:

« ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید،

و به رسول او ایمان آورید،

تا از رحمت خود دو چندان به شما بدهد،

و به شما نوری ارزانی دارد که با آن نور آمد و شد کنید! »

قیام جوانان درراه خدا و نهضت آنها

دلیل پناهنده شدن جوانان مؤمن به غار را خداوند در سه آیه از قرآن بیان می کند، وقتی که آنها علیه بت پرستی زمان خود قیام کردند و با آن به مبارزه برخاستند و گفتند:

-پروردگار ما، پروردگار آسمانها و زمین است!

ما به غیر او اله دیگری نمی خوانیم،

چه اگر بخوانیم در این هنگام از راه حق تجاوز کرده ایم،

ببین که مردم ما چگونه غیر خدا، خدایانی گرفته اند!

اینان اگر دلیل قاطعی بر ربوبیت ایشان نیاورند، ستمکارترین مردمند!

زیرا ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ و افتراء بندد، کیست؟

این قسمت از گفتگوی جوانان قبل از پناهنده شدن به غار مملو از حکمت و فهم است. در این فراز از گفتگوهای خود خواسته اند ربوبیت ارباب بت ها از ملائکه و جن و مصلحین بشر را که فلسفه دو خدائی، الوهیت بر آنها قائل بود، باطل سازند، نه ربوبیت خود بت ها را که مشتی مجسمه و تصویری از آن ارباب و خدایان است....

با نکاتی که از آیه فهمیده می شود، معلوم است که جوانان مزبور مردمی عالم و خداشناس و دارای بصیرت بوده اند، و وعده خدای تعالی که درباره شان فرمود: « هدایت آنان را زیاد کردیم! » در حقشان عملی شده بود.

در کلام آنها، علیرغم اختصارش، قیودی وجود دارد که از تفصیل نهضت آنان و

جزئیات آن در ابتداء امر خبر می دهد.

عبارت « وَ رَبَطنا عَلی قُلوُبِهِم .... » فهمیده می شود که گفتار خود را به عنوان « رَبُّنا رَبُّ السَّماواتِ وَالاَرض ....» از مشرکین پنهان نمی داشتند، بلکه به طور علنی در میان آنان می گفتند، و به طرزی می گفتند که دل شیر در آن آب می شد، و از وحشت دلها به لرزه در می آمد و پوست بدنها جمع می شد.

این اظهارات را در میان جمع دشمنان می کردند و می دانستند که دنبال اظهاراتشان خونریزی و عذاب و شکنجه در کار است!

شروع قیام ازمجلس حکمران وآغاز اعتزال

از قید « اِذ قاموُا فَقالوُا ! » استفاده می شود که این عده از جوانان در ابتداء محفلی داشتند که دستور به عبادت و پرستش بت ها از آنجا صادر می شد، و اعضاء آن محفل ایشان را مجبور به بت پرستی می نمودند، و از عبادت خدای تعالی باز می داشتند. و حتی از آن استفاده می شود که خداپرستان را شکنجه و آزار هم می کردند و می کشتند و عذاب می دادند. حال این مجلس، مجلس سلطان بود یا مجلسی که از وزرای سلطان تشکیل می شده، و یا مجلسی عمومی بوده است، در هر صورت، این چند جوان بر می خیزند و علناً مخالفت خود را اعلام می دارند و از آن مجلس بیرون می آیند، و از مردم شهر کناره می گیرند.

در حالی این قیام را کرده اند که در خطر عظیمی بودند و از هر سو مردم به ایشان حمله ور شده بودند، چون در آیه شریفه دارد که به غار پناهنده شدند-

« چون از ایشان و از آنچه که به غیر خدا می پرستیدند، کناره گیری کردید به غار پناهنده شوید! »

شخصیت های ممتاز اصحاب کهف

مطلب بالا مؤید روایاتی است که درباره داستان اصحاب کهف آمده که اصلاً شش نفر آنان جزو خواص سلطان بودند، و شاه در امور خود با آنان مشورت می کرده است، و همانها بودند که از مجلس شاه برخاسته و اعلان اعتقاد به توحید نموده و هر شریکی را غیر از خدا نفی کرده اند.

برخی روایات می گویند که اصحاب کهف ایمان خود را پنهان می داشتند و با تقیه رفتار می کردند. البته ممکن است عمری این چنین به سر برده باشند و سپس به

طور ناگهانی تقیه را شکسته و ایمان به توحید را اعلام و علنی کرده و از مردم خود کناره گیری نمودند و دیگر مجالی برایشان نمانده که تظاهر به ایمان بکنند!

(۱)

اسامی اصحاب کهف در روایات

در روایات اسلامی، در یک روایت از حضرت علی علیه السلام نقل شده که اسامی اصحاب کهف به شرح زیر بوده است:

۱- یملیخا ۲- کمیلینیا ۳- مسلینیا

این سه نفر اصحاب دست راست پادشاه زمان خود بودند.

۴- منوش ۵- دبرنوش ۶- شاذنوش

این سه نفر نیز اصحاب دست چپ شاه بودند، و پادشاه همواره با این شش نفر مشورت می کرده است.

۷- هفتمی اصحاب کهف همان چوپان بوده که اسمش در این روایت نیامده، ولی اسم سگ او "قطمیر" معرفی شده است.

در کتاب "بحر" آمده که اسامی اصحاب کهف عجمی، یعنی غیر عربی بوده است که نه شکل معینی داشته و نه نقطه می خورده است، و اضافه می کند که سند روایات در شناختن اسامی آنها ضعیف است، و حافظ بن حجر در شرح "بخاری" نوشته که گفتگو درباره اسامی اصحاب کهف بسیار است که هیچ یک هم مضبوط و مستند و قابل اعتماد نیست.

این را هم خاطر نشان سازیم که روایات در داستان اصحاب کهف به طوری که علمای غرب آنها را خلاصه نموده اند چهار دسته اند که در اصل قصه متفق و در جزئیات آن اختلاف دارند:

۱- روایات سریانی، که به زبان سریانی ضبط شده و از همه قدیم تر آنها روایتی است که James of Sarung متوفی سال ۵۲۱ میلادی آورده است.

۲- روایت یونانی، داستان سندش به قرن دهم میلادی و به شخصی به نام Symeon Meta Phrastos منتهی می شود.

۳- روایت لاتینی، داستان از روایت سریانی آن به وسیله Gregory of Tours گرفته شده است.

۱- مستند:تحلیل تاریخی المیزان ج ۲۶ ص۱۳۳

۴- روایت اسلامی، که آنها نیز به همان روایت سریانی منتهی می شوند.

البته روایات دیگری در متون تاریخی قبطی ها و حبشی ها و ارمنی ها نیز هست که همه آنها به همان اصل سریانی بر می گردد.

اسامی اصحاب کهف در روایات اسلامی از روایت دیگران گرفته شده و چنانکه Gregory گفته بعضی از این اسامی، اسامی قبل از متدین شدن ایشان بوده است، یعنی قبل از این که به دین خدا که آن روز دین مسیح بوده در آیند و غسل تعمید کنند. البته بعضی نظرشان این است که اسامی عربی از قبطی گرفته شده و قبطی هم از سریانی گرفته است.

(۱)

رفتن به غار و کیفیت خواب اصحاب کهف

این آیه فراز دوم از محاوره آنان را بعد از بیرون شدن از میانه مردم و اعتزالشان از آنان و از خدایانشان، حکایت می کند، که بعضی از ایشان پیشنهاد کرده اند که داخل غار شوند و خود را از دشمنان دین پنهان کنند. اینکه این پیشنهاد خود الهامی الهی بود که به دل آنان انداخت که اگر چنین کنند خداوند به لطف و رحمت خود با آنان معامله می کند و راهی که منتهی به نجاتشان از زورگوئی های قوم و ستم های ایشان باشد، پیش پایشان می گذارد.

این برداشت از صحبت آنان است که به طور جزم گفتند:

« پس جای گیرید در آن غار،

تا بگستراند برای شما پروردگارتان از رحمتش،

و آماده کند برای شما از کارتان مایه انتفاع را ! »

و نگفتند که امید است پروردگارتان چنین کند، و یا شاید پروردگارتان چنین کند. و این دو مژده که بدان ملهم شدند، یعنی نشر رحمت و تهیه مرفق، همان دو خواهشی بود که بعد از دخول در کهف از درگاه خدای خود نمودند، و به حکایت قرآن کریم گفتند:

-پروردگار ما، از جانب خود رحمتی بر ما عطا کن،

و برای ما در کارمان رشدی مهیا کن !

موقعیت جغرافیائی غار

۱- مستند:آیه۱۶ سوره کهف "وَاِذ اَعتَزَلتُموُهُم وَمایَعبُدونَ اِلاّ اللهَ فَأووُا اِلی الکَهفِ...." المیزان ج ۲۶ ص۶۶

آیه زیر وضعیت غار اصحاب کهف و موقعیت جغرافیائی آن را و منزل کردن ایشان را در آن مجسم می سازد، و می فهماند که اصحاب کهف در غار در آن روزگاری که آنجا بودند چه حال و وضعی داشتند، و وقتی به خواب رفتند، چگونه بودند:

« و خورشید را بینی که چون برآید،

از غارشان به طرف راست مایل شود،

و چون فرو رود به جانب چپ بگردد،

و ایشان در فراخنا و قسمت بلندی غارند.... »

آیه شریفه فوق محل غار را وصف و تعریف می کند و می فهماند که اصحاب کهف بعد از به خواب رفتن چه وضعی داشتند. و اما اینکه چطور شد که به خواب رفتند، و چقدر خوابشان طول کشید، بیان نکرده است، و اکتفا به همان اشاراتی کرده که در آیات قبل بود.

شرح آیه فوق این است که:

-تو می بینی، و هر بیننده ای هم که فرض شود از کار آنان خبر داشته باشد، می بیند آفتاب را که وقتی طلوع می کند از طرف غار آنان، به دست راست متمایل می شود، و در نتیجه نورش به داخل غار می افتد، و وقتی غروب می کند، طرف دست چپ غار را قطع می کند، و در نتیجه شعاعش به داخل غار می افتد، و اصحاب غار در فضای وسیع غار قرار دارند که آفتاب به آنان نمی رسد.

وضع قرار گرفتن غار نسبت به آفتاب

خداوند سبحان با همین بیان کوتاه این معانی را فهمانده که:

-اولاً، غار اصحاب کهف شرقی و غربی قرار نگرفته بود که از شعاع آفتاب فقط یک وعده استفاده کند، صبح یا بعد از ظهر، بلکه ساختمانش قطبی بوده، یعنی درب غار به طرف قطب جنوب است که هم در هنگام طلوع و هم در هنگام غروب، شعاع آفتاب به داخل آن می تابیده است.

-ثانیاً، آفتاب به خود آنان نمی تابیده، چون از درب غار دور بودند، و در فضای وسیع غار قرار گرفته بودند، و خداوند متعال به دین وسیله از حرارت آفتاب و دگرگون شدن رنگ و رویشان و پوسیدن لباسهایشان حفظ فرموده است.

-ثالثاً، در خواب هم راحت بودند، زیرا هوای خوابگاهشان حبس نبوده است، و همواره هوا در فضای غار از طرف شرق و غرب جریان داشته، و اصحاب غار هم در گذرگاه این گردش هوا قرار داشته اند.

اختلاف نظر در موقعیت غار

برخی از مفسرین گفته اند که درب غار رو به روی قطب شمال بوده، که هم جهت با ستاره های بنات النعش است، و قهراً دست راست آن به طرف مغرب نگاه می کند و شعاع آفتاب در هنگام طلوع بدانجا می افتد، و طرف چپش به مشرق نگاه می کند، و آفتاب در هنگام غروبش بدانجا می تابد.

البته این در صورتی صحیح است که مقصود از طرف راست و چپ غار برای کسی باشد که می خواهد وارد غار شود، نه کسی که داخل غار است، ولی به طور کلی در مورد خانه و غار دست راست و چپ کسی را در نظر می گیرند که از آن خارج می شود.

به نظر می رسد که مفسرین مزبور این حرف را به اعتبار شهرت این مطلب گفته اند که معروف بوده غار اصحاب کهف همان غاری است که در شهر " اِفِسوس" از شهرهای روم شرقی قرار دارد، و آن غار دهانه اش به طرف قطب شمال است و کمی متمایل به طرف مشرق.

بنابراین غار اصحاب کهف با توصیفی که قرآن مجید از آن کرده از لحاظ جغرافیائی جنوبی بوده است.

البته وضعی که قرآن توصیف می کند اصحاب کهف به خود گرفتند، از عنایت الهی و لطف او و نسبت به ایشان بوده است، تا به همین حالت ایشان را زنده نگهدارد تا وقتی که منظور بوده به سر رسد، لذا دنبال آیه فرمود: « ذالِکَ مِن آیاتِ الله ! »

خواب با چشمان باز و جابجائی بدنها

از این آیه که فرمود: « چنان بودند که بیدارشان پنداشتی، ولی خفتگان بودند، »

بر می آید که اصحاب کهف در حال خواب چشمانشان باز بوده است.

و از آیه « وَ نُقَلِّبِهِم ذاتَ الیَمینِ وَ ذاتَ الشِّمال ....» بر می آید که آنها را یک بار از طرف شانه چپ به راست، و بار دیگر از راست به چپ بر می گرداندند، تا بدن هایشان که به زمین چسبیده بود، نپوسد، و زمین لباسها و بدنهایشان را نخورد، و قوای بدنشان در اثر رکود و بی حرکتی در مدتی طولانی از کار نیفتد.

خدای تعالی در این آیه این برگرداندن را به عوامل خود نسبت می دهد و می فرماید: « ما بر می گردانديم آنها را به پهلو چپ و راست. »

محل خواب سگ

درباره محل خواب سگ آیه قرآن مجید چنین حکایت می کند:

« سگشان بر آستانه غار بازوهای خود را گشوده بود. »

یعنی اصحاب کهف که وضع شان را در بالا ـ شرح دادیم در حالی آن وضع را داشتند که سگشان ذراع دست خود را روی زمین ولو کرده بود. این آیه نشان می دهد که سگ اصحاب کهف همراه آنها در غار بوده، و مادام که آنان در غار بودند، آن حیوان نیز با آنان بوده است.

ترسناک بودن قیافه اصحاب کهف در خواب

در تعریف قیافه ظاهری اصحاب کهف در موقع خوابشان قرآن می فرماید:

« اگر ایشان را بدیدی به فرار از آنها روی برتافتی،

و از ترس آکنده می شدی! »

این جمله خبر می دهد که وضع اصحاب کهف در همین حالی که به خواب رفته بودند آنقدر وحشتناک بود که اگر کسی از نزدیک ایشان را می دید از ترس و از خطری که از ایشان احساس می کرد پا به فرار می گذاشت، تا خود را از مکروهی که گفتیم از ناحیه آنها احساس می کرد، دور بدارد. خلاصه قلب آدمی از دیدن آنان سرشار از وحشت و ترس می گشت، و از قلب به تمامی شراشر وجود انسان دویده و همه سراپای اورا پر از رعب و وحشت می کرد.

(۱)

تحلیل فرازهای اصلی داستان

« وقتی آن جوانان به غار رفتند، گفتند:

پروردگارا ! مارا از نزد خویش رحمتی عطا فرما، و برای ما درکارمان رشدی و راه نجاتی عنایت کن! »

این جوانان از دعائی که کرده اند معلوم می شود آنها درماندگی و ناتوانی خود را مشاهده کرده و مضطر شده اند، و به درگاه خدای تعالی روی آورده اند. این نحوه دعا کردن وقتی است که مضطر شدن و از همه کس و همه چیز ناامید شدن به شخص روی می آورد. عبارت " مِن لَدُنکَ – ازجانب خودت، " را به کار می برد، چه اگر دستشان از هر چاره ای قطع نشده بود و یأس و نومیدی از هر طرف احاطه شان نکرده بود، رحمتی را که درخواست کردند مقید به قید " از ناحیه خودت،" نمی کردند، بلکه مانند سایر دعاهائی که قرآن مجید نقل فرموده، می گفتند: " آتِنا رَحمَةً ! " پس مراد به " رحمت مسئوله " تأئید الهی بوده در جائی که مؤیدی غیر او نیست!

از عبارت " اَمرِنا " وضع خوشان را نشان می دهند که به خاطر همان وضع از میان قوم خود بیرون آمده و فرار کرده اند. حتماً آن قوم در تجسس مردم باایمان بوده اند تا هر جا یافتند به قتل برسانند، و یا بر پرستش غیرخدا مجبورشان کنند. و این عده به غار پناهنده شدند در حالی که نمی دانستند سرانجام کارشان به کجا می کشد، و چه بر سرشان می آید، و غیر از پناهندگی به غار هیچ راه نجات دیگری نداشتند.

از همینجا معلوم می شود که وقتی در دعای خود گفتند: " خدایا در امر ما رشدی بنما ! " همان راه یافتن و اهتداء به روزنه نجات منظورشان بوده است.

آیه بعدی داستان را چنین توصیف می کند:

« پس در آن غار سالهای معدود به خوابشان بردیم.»

از نحوه بیان داستان و عبارات به کار رفته می توان به نوعی که به خواب رفته اند و شرایط آن پی برد.

خداوند تعالی می فرماید: « فَضَرَبنا عَلی آذانِهِم – به گوش های آنان زدیم،" یعنی ما خواب را بر گوشهای آنان مسلط کردیم. این تعبیر نهایت درجه فصاحت را دارد.

۱- مستند:آیه ۱۰ سوره کهف " اِذ اَوَی الفِتیَةُ اِلیَ الکَهفِ فَقالوُا رَبَّنا آتِنا مِن لَدُنکَ رَحمَةً...!" المیزان ج ۲۶ ص۵۹

معنی دیگری هـم می تـوان کرد، و آن ایـن است که مقصـود از زدن بر گـوش اشـاره به آن رفتـاری باشـد که مـادران هنگـام خواباندن بچه های خود انجام می دهند و با کف دست یا با سر انگشت به طور آرام به گوش بچه می زنند تا حواسش از همه جا جمع شده و متمرکز شود، و بدین وسیله خوابش ببرد.

پس جمله نامبرده کنایه از این است که خدای تعالی با شـفقت و مدارا آنان را به خواب برد همانطور که مادر با بچه شـیرخوار خود عمل می کند.

در این عبارت خداوند تعالی می فرماید: " سِنِینَ عَدَداً " که به تعبیر برخی به معنی " سالهای دارای عدد، " است. برخی دیگر آن را به منظور کثرت سالها تعبیر کرده اند، یعنی سالهای بسیار آنها به خواب رفتند. چه بسا عنایت در این توصیف به این بوده که کمی مقدار سالها را برساند، چون هرچیزی وقتی زیاد شد دیگر قابل شمردن نیست، و عادتاً آن را نمی شمارند. پس اینکه خدای تعالی فرمود: " سالهای معدود،" یعنی اندک و قابل شمارش، مانند آنچه در داستان یوسف فرمود: " دَراهِم مَعدوُد."

اگر منظور از این توصـیف به اندك باشد مناسب سـیاق نیز می باشد زیرا قبلاً فرمود که سـر گذشت اصحاب کهف امر عجیبی نیست!

از معنای آیه روشن است که اصحاب کهف در این مدت طولانی در خواب بوده اند نه اینکه مرده باشند.

خداوند متعال می فرماید:

« آنگاه بیدارشان کردیم تا بدانیم کدام یک از دو دسته مدتی را که درنگ کرده اند بهتر می شمارند؟»

معنای هر سه آیه ذکر شده در بالا چنین است:

–وقتی جوانـان در غـار جـا گرفتنـد، از پروردگـارخود در همـان موقع درخواست کردنـد که پروردگـارا به ما از ناحیه خودت رحمتی عطـا کن که مـارا به سوی راه نجاتمـان هـدایت کنـد، خـدا هم ایشـان را سالهـای معـدودی در غار خوابانیـد، و آنگاه بیدارشان کرد تا معلوم شود کدام یک از دو طایفه مدت خواب خود را می داند، و آن را شمرده است.(۱)

۱– منظور از دو طایفه از همان اصحاب کهف است که با هم اختلاف کردند که چقدر خوابیده اند.

این آیـات سه گـانه به طوری که ملاـحظه می شود اجمال داسـتان اصـحاب کهف را یادآوری نموده است، و تنها جهت آیت بودن آن را و غرابت امر ایشان را بیان می کند.

آیه اولی اشاره می کند که چگونه به غار در آمدند، و درخواست راه نجات کردند.

آیه دومی به خواب رفتن آنان را در سالهائی معدود بیان کرده است.

آیه سومی به بیدار شدن و اختلافشان در مقدار زمانی که خوابیدند اشاره نموده است.

پس اجمـال این قصه سه رکن دارد، که هریـک از آیـات سه گـانه یکی را بیـان کرده است، و بر همین منوال آیات بعـدی که تفصیل داستان را بیان می کنند، جریان دارند جز اینکه آن آیات مطلب دیگری را هم اضافه می کنند و آن پاره ای از جزئیات است که پس از علنی شدن داستان ایشان رخ داده است.

هـدف از به خواب کردن اصـحاب کهف این بوده که وقتی بیـدار می شونـد اختلاـف کننـد و معلوم شود آیا به ذهن فردی از آنان می رسد که چقدر خوابیده اند یا نه؟

این مطلب را آیه : « وَ کَذالِکَ بَعَثناهُم لِیَتَساءَلوُا بَینَهُم ...، » ایفاد می کند که فرموده است – و بدین ترتیب بیدارشان کردیم تا بین خودشان سؤال کنند که ...؟ »

(۱)

هدف ازخواب رفتن وبیدارشدن اصحاب کهف

این آیه بیـدار کردن اصـحاب کهف را بیـان می کنـد و می فرمایـد: همـانطوری که آنهـا را روزگـاری طولاـنی به آن صورت عجیب و مـدهش، که خود یکی از آیـات ما به شـمار می رود، خوابانـدیم، همانطور هم ایشان را مبعوث می کنیم و بیـدار می سازیم، تا از یکدیگر پرسش کنند!

این تشبیه، و همچنین اینکه پرسـش کردن از یکـدیگر را هـدف بیـدار کردن قرار داده، بـا در نظر گرفتن دعـائی که در هنگام ورودشان به غار کردنـد و بلافاصـله به خواب رفتنـد، خود دلیل بر این است که اصـحاب کهف برای این از خواب بیدار شدند که پس از پرسش از یکدیگر حقیقت امر برایشان مکشوف گردد.

اصولاً به خواب رفتن اصحاب کهف در این مدت طولانی برای همین منظور بوده است.

اصحاب کهف مردمی بودند که کفر بر اجتماعشان استیلا یافته بود و باطل در

۱- مستند:آیه۱۹ سوره کهف " وَ کَذالِکَ بَعَثناهُم لِیَتَسائَلوُا بَینَهُم ...." المیزان ج ۲۶ ص۷۷

میـان آنـان غلبه کرده بود، و زورگوئی اقویـا از هر سو مردم را احـاطه کرده و سپاه یأس و نومیـدی از ظهور کلمه حق، و آزاد شدن اهل دین، بر دلهای آنان یورش برده بود، و حوصله ها از طول کشیدن عمر باطل و نیامدن دوران ظهور حق سرآمده بود، و می خواستند دچار شک و تردیـد شونـد، که خـدای تعالی نجاتشان داد، و بعـد از آنکه وارد غار شدنـد از خدا درخواست رحمتی از جانب او کردند و اهتدائی آماده نسبت به امر خود خواستند که هرچه زودتر از این دودلی و سرگردانی نجات یابند و خداوند هم دعایشان را مستجاب کرد، و این طور هدایتشان نمود!

همچنانکه آن شـخص را که از خرابه دهی می گذشت و ناگهان این سؤال بنظرش رسید که آیا خدای تعالی بار دیگر اینان را زنده می کند؟ و آیا چنین چیزی ممکن است؟

خدای تعالی برای اینکه از آن سرگردانی نجاتش بخشد، او را برای صد سال بمیراند و مجدداً زنده اش کرد.

دولت حق چگونه ظاهر می شود؟

از آنجائی که این پنـدار (که دیگر حق ظاهر شـدنی نیست،) در نظر اصـحاب کهف قوت گرفت، و از زوال غلبه باطل مأیوس شدنـد، خداونـد متعال سالهای متمادی به خوابشان برد و آنگاه بیـدارشان کرد تا از یکدیگر بپرسـند که چقدر خوابیده ایم...؟ یکی بگوید: یک روز، و دیگری بگوید: پاره ای از یک روز!

آنگاه پیرامون خود نگریسـته و ببیننـد اوضاع و احوال دنیا طور دیگری شـده و اندک اندک بفهمند که صدها سال است که به خواب رفته انـد، و این چنـد صـدسال که به نظر دیگران چند صد سال بوده به نظر ایشان یک روز و یا پاره ای از یک روز می آیـد، و از همی جا که طول عمر دنیا، و با قلیل بودن آن، چنان نیست که بتوانـد حقی را بمیرانـد یا باطلی را زنـده کنـد، و این خـدای سبحان است که زمینی هـا را زینت زمین کرده، و دلهـای آدمیان را مجـذوب آنها ساخته و قرن ها و روزگارها جریان داده تا آنان را بیازمایـد که کـدام نیکوکارترنـد، و دنیا جز این سـتمی نـدارد که طالبان خود را با زیور و زر بفریبد، و آنها که پیرو هوی و هوسند، و دل به زندگی زمینی داده اند، گول بزنند!

و این خود حقیقـتی است که لا‌یزال برای انسانهـا، هروقت که به عمر رفته خود نظر بیفکننـد روشن می شود، و می فهمنـد آن هفتاد سالی که پشت سر گذاشـته و آن حوادث شیرین و تلخی را که دیـده، گوئی یک رؤیا بوده که در خواب و چرت خود دیده است. او مشاهده می کند که گویا همین دیروز بوده که درست زبان باز نکرده بود!

چیزی که هست، مستی هوی و هوس و سرگرمی و بازی با امور مادی دنیوی

نمی گذارد آنان متوجه حق گردند، و پس از تشخیص حق آن را پیروی کنند!

لکن برای خدا روزی است که در آن روز این شواغل دیگر آدمی را به خود سرگرم نمی کند، و این دنیا و زرق و برق آن آدمی را از دیدن حق بازنمی دارد، و آن روز مرگ است، همچنانکه علی علیه السلام فرموده:

-مردم در خوابند تا بمیرند،

-وقتی مردند بیدار می شوند!

روز دیگری نیز هست که خداوند سبحان در آن روز بساط دنیا و زندگی اش را بر می چیند و با فرمان قضاءش بشر را به سوی انقراض سوق می دهد.

بنابراین معلوم می شود که چرا "پرسش بین خود،" هدف از بیدار شدن آنان قرار گرفته است!

اولین سؤال: چقدر خوابیده ایم؟

قرآن مجید لحظه بیدار شدن اصحاب کهف را چنین نعریف می کند:

« یک نفر از ایشان گفت: چقدر خوابیده ایم؟ »

این عبارت نشان می دهد که یک نفر از ایشان بوده که از دیگران از مدت اقامت در غار پرسیده که چقدر خوابیده ایم؟ و از آن بر می آید که گویا سائل خودش احساس طولانی بودن مدت خواب را کرده بود، چون آن کسالتی که معمولاً بعد از خواب های طولانی برای آدم دست می دهد در خود دیده، و لذا حد اقل به شک افتاده و پرسیده که – چقدر خوابیده ایم!

در جواب او مردد شدند و گفتند:

-یک روز یا قسمتی از روز!

گویا این تردیدی که در جواب از خود قائل شدند، بدین جهت بود که دیده اند جای آفتاب تغییر کرده است. مثلاً اگر صبح به خواب رفته بودند، وقتی بیدار شده اند دیده اند که آفتاب در وسط آسمان و یا اواخر آن است، و آن گاه شک کرده اند در اینکه در این بین شبی را هم در خواب گذرانده اند یانه؟ تا در نتیجه خوابشان یک روز طول کشیده باشد، ویا چنین نبوده است؟ و در نتیجه پاره ای از روز را درخواب بوده اند. و بدین جهت جواب خود را با تردید دادند که یا یک روز درخواب بوده ایم و یا پاره ای از یک روز! به هر حال جوابی که دادند یک جواب است!

گفتند:

-پروردگار شما بهتر می داند که چقدر خوابیده اید!

گویندگان جمله فوق در مقام معرفت و خداشناسی از گویندگان جمله " یک روز یا قسمتی از روز را خوابیده ایم،" جلوتر بوده اند. مقصود آنها از گفتن جمله " خدا می داند...،" تنها اظهار ادب نبوده است، بلکه آنها به یکی از معارف توحید آشنائی داشته اند و گرنه ممکن بود بگویند: " پروردگار ما بهتر می داند که چقدر خوابیده ایم،" آن وقت این دسته آن عده ای نمی بودند که خدای تعالی درباره شان فرمود: " آنان را مبعوث کردیم تا بدانیم کدام طایفه بهتر تشخیص می دهند که چقدر خوابیده اند!" برای این که صرف اظهار ادب ملازم با بهتر تشخیص دادن نیست، و اظهار ادب کردن غیر تشخیص دادن و گفتن است.

تعداد نفرات اصحاب کهف

از گفتگوئی که قرآن از اصحاب کهف بعد از بیدار شدن نقل می کند، استفاده می شود که اصحاب کهف هفت نفر یا بیشتر بوده اند، نه کمتر، زیرا در حکایت گفتگوی ایشان یکجا تعبیر به " گفت" آمده و دو جا به "گفتند" و چون کمترین عدد جمع در عربی سه است، در نتیجه عددشان از هفت کمتر نبوده است، و حداقل در گفتگوی فوق سه نفر سؤال کرده اند و سه نفر جواب داده اند، و یک نفر هم که به " گفت" تعبیر شده، صاحب کلام " یکی از آنها گفت،" می باشد.

(۱)

اولین اقدام بعد از بیداری

آیه فوق ادامه گفتگوی بین اصحاب کهف است که بالاخره پیشنهاد می شود که یک نفر را به شهر بفرستند تا طعامی برایشان بخرد و غذائی تهیه کند و تأکید کردند که سعی کند از اهل شهر از کسی که طعام بهتر و پاکیزه تر دارد بخرد و بیاورد!

گفتند شخصی که فرستاده می شود، باید در رفتار و معامله کردن با اهل شهر بسیار دقت کند تا هیچگونه خصومتی یا نزاعی واقع نشود، که نتیجه اش این شود که مردم از راز ما و حال ما سر در آورند، و آن وقت بریزند به سرما و بر آنچه که می خواهند ظفر می یابند.

۱- مستند:آیه۱۹ سوره کهف "فَابعَثوُا اَحَدَکُم بِوَرِقَکُم هذِهِ اِلیَ المَدینَهِ...." المیزان ج ۲۶ ص۸۴

چون اصحاب کهف قبلاً مردمانی نیرومند و متنفذ بودند و الان فراری هستند و خود را پنهان کرده اند، لذا سفارش می کنند که چون ما مردمی سرشناس هستیم سعی کن کسی از مخفیگاه ما خبردار نشود و گرنه می ریزند و ما را سنگسار می کنند!

این که فرمود " سنگسار می کنند،" معنایش کشتن با سنگ است، که بدترین کشتن هاست، زیرا علاوه بر کشتن منفوریت و مطرودیت کشته را هم همراه دارد. و در اینکه خصوص رجم را از میان همه اقسام قتل اختیار نمود، خود مشعر بر این است که اهل شهر عموماً با اصحاب کهف دشمنی داشتند، زیرا اینان از دین آنان بیرون آمده اند با حرص عجیبی می خواهند با ریختن خون ایشان دین خود را یاری کنند. بنابراین اگر دستشان به ایشان برسد بی درنگ خونشان را می ریزند، و چون همه افراد می خواهند در این کار شرکت جویند، لاجرم جز با سنگسار کردن این غرض میسر نمی شود.

ترس از اعاده به کیش بت پرستی

گوینده بعد از آنکه از سنگسار شدن به وسیله کفار سخن گفت، اضافه کرد که: " ویا مجدداً شما را به کیش خود برمی گردانند! "

برداشتی که اصحاب کهف کردند طوری نبوده که مردم دست از سر آنان بردارند و یا به صرف ادعای اینکه گویند ما از دین توحید دست برداشته ایم از ایشان بپذیرند و جرمشان را ببخشند، بلکه به خاطر اینکه جرمشان تظاهر به دین توحید و خروج از کیش بت پرستی بود، و علناً بت پرستی را موهوم و افتراء بر خدا معرفی می کردند، عادتاً نباید به صرف اعتراف به بت پرستی قناعت کنند، بلکه باید آنقدر تعقیبشان کنند و رفتارشان را زیر نظر بگیرند تا نسبت به صدق دعوی شان اطمینان پیدا کنند و قهراً یک بت پرست شده و آداب آنها را انجام دهند، و از انجام مراسم و شرایع دین الهی محروم شوند!

ترس اصحاب کهف با عبارت " آن وقت دیگر هرگز رستگار نخواهید شد! " کاملاً مشخص می گردد که به چه دلیل اینهمه پافشاری در احتیاط از مقابله با مردم داشتند، چون این برگشت به شهر برای خرید غذا احتمال داشت آنها را لو دهد، و دانسته و فهمیده خود را در معرض کفر قرار دهند، که این از نظر خدای تعالی بخشودنی نیست.

اگر آنها خود را به مردم عرضه می کردند، و یا آنها را به نحوی به مخفی گاه خود راهنمائی می کردند خود را به اختیار گرفتار کفر و شرک می کردند، و عذرشان موجه نمی شد، و خداوند آنها را نمی بخشید!

تحلیلی از شخصیت معنوی اصحاب کهف

سیاق محاوره ای که قرآن مجید از اصحاب کهف حکایت کرده، سیاق عجیبی است، که بر کمال محبت آنها نسبت به یکدیگر در راه خدا، و برادری شان در دین، و برابری شان در بین خود، و خیرخواهی و شفقت شان نسبت به هم، اشعار دارد!

اشاره آن عده از اصحاب بر این حقیقت که:

« پروردگارتان اعلم است بر مدت خواب شما! »

برموقفی از توحید اشاره می کند که نسبت به صاحبان گفتار:

« خوابیدیم یکروز یا پاره ای از روز! »

رفیع تر و کامل تر است.

اما برادری و برابری شان از اینجا فهمیده می شود که یکی از ایشان وقتی می خواهد پیشنهاد دهد که کسی را بفرستیم به شهر، به یکی از رفقایش نمی گوید، تو برخیز و برو ! بلکه می گوید: یکی را بفرستید به شهر... و نیز نگفت که فلان شخص بخصوص را بفرستید!

وقتی صحبت از پول کرد نگفت پولمان را، یا از پولمان به او بدهید برود، بلکه گفت: " پولتان را بدهید به یکنفرتان،" و ورق پول را به همه نسبت داد.

همه این ها مراتب اخوت و برابری و ادب آنان را می رساند.

مراتب خیرخواهی آنان نسبت به یکدیگر را آیه " دقت کنید که چه کسی غذای پاکیزه تر دارد،" می رساند و جمله " اگر آنها بر شما دست یابی داشته باشند، " شفقت و مهربانی آنان را نسبت به یکدیگر می رساند، که چقدر نسبت به نفوسی که دارای ایمان بودند، و برای آن نفوس ارزش قائل بودند.

چگونه راز اصحاب کهف با پول عتیقه فاش شد؟

اشاره قرآن مجید به " پول" در آیه « یکی شان را با این پول به شهر بفرستید تا...، » بعید نیست برای این بوده که ما بدانیم جهت بیرون افتادن راز آنها همان پول بوده است، چون وقتی فرستاده آنان پول را درآورد تا به فروشنده مواد غذائی بدهد، فروشنده دید که سکه ای است قدیمی و مربوط به سیصد سال قبل.

در آیات این داستان غیر از این پول چیز دیگری باعث کشف این راز معرفی نشده است.

قرآن مجید در ادامه آیات می فرماید:

-این چنین ایشان را بر مخفی گاه آنان واقف ساختیم، (بـدون اینکه خودشان در جسـتجوی آنان باشـند،) تا بداننـد که وعده خدا حق است، و در رستاخیز تردیدی نیست.

وقتی که میان خویش در کار آنان مناقشه می کردند، گفتند:

-بر غار آنها بنائی بسازید! پروردگار به کارشان داناتر است.

و کسانی که در مورد ایشان غلبه یافته بودند گفتند:

-بر غار آنها مسجدی خواهیم ساخت!

مرگ اصحاب کهف و بنای مسجد یادبود آنها

بعد از آنکه فرسـتاده اصـحاب کهف به شـهر آمد و اوضاع و احوال شهر را دگرگون یافت و فهمید که سه قرن از خواب رفتن آنها گذشـته است، (البته این را نفهمید که دیگر شـرک و بت پرستی بر مردم مسـلط نیست، و زمام به دست دین توحید افتاده است،) لـذا چیزی نگـذشت که آوازه این مرد در شـهر پیچیـد، و خبرش در همه جـا منتشـر شـد، و مردم همه جمع شدنـد و به طرف غار هجوم و ازدحام آوردند، و دور اصحاب کهف را گرفتند، و حال و خبر می پرسیدند.

بعـد از آنکه دلالت الهیه و حجت او به دست آمـد، خداونـد همه شان را قبض روح کرد، پس، بعد از بیدار شدن بیش از چند ساعت زنده نماندند.

اینقـدر زنـده بودنـد تـا شـبهه هـای مردم درامر قیامت برطرف گردد، بعـد از آن همه مردنـد، و مردم گفتنـد: بنائی بر غار آنان بسازید، که پروردگارشان اعلم است!

از اینکه گفتنـد: « پروردگارشـان اعلم است! » اشـاره است به اینکه جمعیت وقتی آنـان را در غـار دیدنـد باز بین خود اختلاف کردند و اختلافشان هر چه بود بر سـر امری مربوط به اصحاب کهف بود، زیرا کلام، کلام کسی است که از علم یافتن به حال آنان و کشف حقیقت حال مأیوس باشد. گویا بعضی از دیدن آن صحنه شبهه شان نسبت به قیامت زایل گشته و آرامش خاطر یافتنـد، ولی بعض دیگر آنطور که باید و شاید قانع نشدند، لذا طرفین گفتند: بالاخره حرف ما یا حرف شـما هرکدام که باشـد بهتر است دیواری بر آنان بکشیم که مستور باشند، خدا به حال آنان آگاه تر است!

برخورد متفاوت موحدین ومشرکین درامراصحاب کهف

خداوند تعالی می فرماید:

« مردم درباره قیامت اختلاف نموده و سر و صدا راه انداخته بودند، که ناگهان ایشان را از داستان اصحاب کهف مطلع ساختیم تا بدانند که وعده خدا حق است، و قیامت آمدنی است، و شکی در آن نیست، ولکن مشرکین با اینکه آیت الهی را دیدند، دست از انکار بر نداشتند و گفتند: - دیواری بر آنان بسازید تا مردم با آنان ارتباط پیدا نکنند، چه از امر آنان چیزی برای ما کشف نشد، و یقین پیدا نکردیم، پروردگار آنان به حال آنان داناتر است!

موحدین گفتند: - امر ایشان ظاهر شد و آیت آنان روشن گردید، و ما به همین آیت اکتفاء کرده و ایمان می آوریم و بر بالای غار آنان مسجدی می سازیم که هم خدای سبحان در آن عبادت شود و هم تا آن مسجد هست نام اصحاب کهف هم زنده بماند، تا بدانند وعده خدا حق است، یعنی مسئله قیامت و معاد حق است! »

ارتباط موضوع خواب اصحاب کهف با موضوع قیامت

ارتباط خواب رفتن و بیدار شدن اصحاب کهف با مسئله قیامت از این جهت است که اصحاب کهف در عالم خواب جانشان از بدنشان کنده شد، و در این مدت طولانی مشاعرشان به کلی تعطیل گردید، و حواسشان از کار افتاد، و آثار زندگی و قوای بدنی همه از کار ایستادند، یعنی بدنها دیگر نشو ونما پیدا نکرد و موی سر و رویشان و ناخن هایشان دیگر بلند نشد، و شکل و قیافه شان عوض نگردید، و اگر جوان بودند پیر نشدند، و اگر سالم بودند مریض نشدند، و ظاهر بدنها و لباسهایشان پوسیده نشد، و آن وقت پس از روزگاری بس دراز به یکباره به حال اولیه که داخل غار شده بودند، برگشتند، و این خود به عینه نظیر قیامت است، و هر دو در اینکه خارق العاده اند شریکند، و کسی که آن را قبول داشته باشد، نمی تواند این را قبول نکند، و هیچ دلیلی بر نفی آن جز استبعاد ندارد!

این اتفاق در زمانی رخ داده که دو طایفه از انسانها باهم اختلاف داشته اند، یکی موحد بوده و اعتقاد داشته که روح بعد از مفارقت از بدن دوباره در روز قیامت به بدنها باز

می گردد. ولی طایفه دیگر مشرک بودند و می گفتند که روح اصلاً مغایر بدن است و در هنگام مرگ از بدن جدا می شود ولکن به بدن دیگری می پیوندد. این عقیده عموم وثنی هاست که آدمی با مرگ دستخوش بطلان و نابودی نمی گردد بلکه به بدن دیگری ملحق می شود، و این همان عقیده " تناسخ" است.

پس در چنین عصری حدوث حادثه ای جای هیچ شک و تردیدی باقی نمی گذارد که این داستان آیتی است الهی که منظور از آن از بین بردن شک و تردید دلهاست در خصوص امر قیامت، و منظور آوردن آیتی است تا بفهمند که آن آیت دیگر (قیامت) نیز ممکن است و هیچ استبعادی ندارد!

از همین جاست که در نظر قوی می آید، که اصحاب کهف بعد از چند ساعتی که مردم از حال آنان واقف شدند، از دنیا رفته باشند، و منظور خدای تعالی همین بوده باشد، که آیتی از خود نشان داده و دهان به دهان در بین بشر منتشر شود تا درباره قیامت تعجب و استبعاد نکنند!

دلیل ذکر موضوع مسجد یادبود

قرآن کریم می فرماید:

-آنها که بر امر اصحاب کهف غلبه کردند، گفتند: مسجدی بر اینجا بنا کنیم!

از اینکه گفتند "مسجد" و نگفتند " معبد،" مشخص می شود که گویندگان این حرف موحدین بودند، زیرا مسجد در عرف قرآن محل عبادت و ذکر خدا و سجده برای اوست، و قرآن کریم بتکده و یا سایر معابد را " مسجد" نخوانده است، و مسجد را در مقابل " صومعه" و " بِیَع" و" صلوات" قرار داده است.

(۱)

تعداد واقعی اصحاب کهف

خدای تعالی در این آیه اختلاف مردم را در عدد اصحاب کهف، و اقوال ایشان را ذکر فرموده است. و بنا به آنچه که قرآن شریف نقل کرده- (و قول خدا حق است!) – مردم سه قول داشتند که هر یک مترتب بر دیگری است:

۱-اینکه اصحاب کهف سه نفر بودند و چهارمی سگشان بوده است،

۲-اینکه پنج نفر بودند و ششمی سگشان بوده است،

۱- مستند:آیه۲۲سوره کهف " سَیَقوُلوُنَ ثَلا ثَةٌ رابِعُهُم کَلبُهُم وَ . . . ." المیزان ج ۲۶ ص۵۴

قرآن کریم بعد از نقل این قول فرموده – رجم به غیب می کردند – و بدون علمی و اطلاعی تیر به تاریکی می انداختند. و این تیر به تاریکی انداختن رد بر هر دو قول است، چه اگر مختص به قول دوم به تنهائی بود، حق کلام این بود که قول دومی را اول نقل می کرد و آنگاه رد خود را هم به دنبالش می آورد، و بعداً قول اول و بعد قول سوم را نقل می کرد.

۳-قول سوم اینکه هفت نفر بوده اند و هشتمی سگشان بوده است. خدای تعالی بعد از نقل این قول چیزی که اشاره به ناپسندی آن کند نیاورده است، و این خود خالی از اشعار بر صحت آن نیست.

(قبلاً نیز در محاوره اصحاب کهف تحلیل کردیم که با توجه به صیغه های جمع و مفرد به کار رفته در آیه حداقل عدد ایشان هفت نفر بوده است، نه کمتر!)

در ادامه آیه می فرماید:

« بگو پروردگارم به تعداد آنها داناتر است و جز اندکی شماره ایشان را ندانند...! »

در این آیه به رسول خدا"ص" فرمان می دهد که درباره عدد اصحاب کهف صحیح ترین نظریه را اعلام بدارد، و آن این است که خدا به عدد آنها داناتر است. در این کلام دلالتی است بر این که بعضی از کسانی که با رسول خدا"ص" مخاطب به این خطاب (پروردگارم به تعداد آنها داناتر است،) بودند، اطلاعی از عدد آنان داشته اند. از این کلام چنین به نظر می رسد که آن عده کمی که قضیه را می دانستند از اهل کتاب بوده اند.

سه قولی که درباره عدد اصحاب کهف ارائه شد در عهد رسول الله "ص" معروف بوده است.

معنای آیه این است که:

-وقتی پروردگار تو داناتر به عدد ایشان است، و اوست که داستان ایشان را برای تو بیان کرده است، پس دیگر با اهل کتاب درباره این جوانان محاجه مکن مگر محاجه ای که در آن اصرار نباشد، و یا محاجه ای که حجت آنان را از بین ببرد، و از هیچ یک از آنان درباره عدد این جوانان نظریه مخواه، پروردگار تو برایت بس است.

(۱)

تعداد سالهای خواب اصحاب کهف

این آیه مـدت اقامت اصـحاب کهف در غار را بیان می کنـد، که در این مـدت همه در خواب بودنـد، چون طولانی بودن این خواب مورد عنایت بوده، در اول آیات داستان نیز اشاره ای اجمالی به این مدت فرموده است:

« فَضَرَبنا عَلی آذانِهِم فی الکَهفِ سِنینَ عَدَداً. »

دنبال آیه مورد بحث در آیه بعدی فرموده:

« بگو خدا داناتر است که چه مدت خوابیده اند! »

آنگاه اضافه کرده است:

« بخوان آنچه بر تو وحی می شود....»

و سپس فرموده:

« بگو این حق از جانب پروردگارتان است! »

و جز در جمله مورد بحث عـدد سالهـای مکث ایشـان را بیـان نکرده است، پس بـا اینکه در جمله مزبور عـدد نامبرده را معلوم کرد، دوباره فرمود:

« بگو خدا داناتر است به مدت خواب آنها! »

خود اشاره به این است که عدد نامبرده صحیح است! آیه فوق می فرماید:

« و در غارشان سیصد سال به سر بردند، و نه سال بر آن افزودند! »

در اضافه کردن نه سال به سیصد سال چنین اشاره می کند که اصحاب کهف سیصد سال شمسی در غار بوده اند. چون تفاوت سیصـد سال شمسـی با قمری تقریباً همین مقدار می شود، و دیگر جا ندارد که کسـی شک کند در اینکه مراد به سـنین در آیه شریفه سالهـای قمری است، برای اینکه سـال در عرف قرآن به قمری حساب می شود، که از ماههای هلالی ترکیب می یابـد و در شریعت اسلامی هم معتبر است.

همانطور که قبلاً گفتیم در داستان اصـحاب کهف مردم اختلاف داشـتند و قرآن کریم حق داسـتان را ادا کرد و آنچه حقیقت

داشت بیان فرمود:

« قُلِ اَللّهُ اَعلَمُ بِمالَبِثوُا - بگو خدا بهتر می داند مدت خواب آنها را !

که اوراست غیب آسمانها و زمین! چقدر او بینا و شنواست!

۱- مستند:آیه۲۵سوره کهف " وَ لَبِثوُا فی کَهفِهِم ثَلاثَ مِأَهٍ سِنینَ وَ اْزدادوُا تِسعاً ...." المیزان ج ۲۶ ص۱۱۲

جز او ولیّ برای ایشان نیست!

هیچ احدی را در حکم خود شریک نمی کند!»

یعنی چگونه خدای تعالی داناتر به لبث و طول خواب آنان نباشد، با اینکه او به تنهائی ولیّ ایشان است، و مباشر حکم جاری در ایشان و احکام جاری بر ایشان است؟

پس جمله " خدا داناتر است به مدتی که آنها خوابیدند،" مشعر بر این است که مدتی را که در آیه قبلی برای مدت خواب اصحاب کهف بیان نموده، نزد مردم مسلم نبوده است، لذا رسول خدا"ص" مأمور شده با ایشان احتجاج کند و در احتجاج خود به علم خدا تمسک جسته و بفهماند که خدا از ما مردم بهتر می داند!

(۱)

داستان اصحاب کهف در آثار غیراسلامی

بیشتر روایات و سندهای تاریخی برآنند که قصه اصحاب کهف در دوران فترت مابین حضرت عیسی"ع" و ظهور رسول گرامی اسلام"ص" اتفاق افتاده است، به دلیل اینکه اگر قبل از عهد مسیح بود قطعاً در انجیل می آمد، و اگر قبل از دوران موسی"ع" بود در تورات می آمد، و حال آنکه می بینیم یهود آن را معتبر نمی دانند، هرچند عده ای از روایات دارند که قریش آن را از یهود تلقی کرده و گرفته اند، ولکن می دانیم یهود آن را از نصاری گرفته اند، چون نصاری به آن اهتمام زیادی داشتند، و آنچه که از نصاری حکایت شده قریب به مضمون روایتی است که " ثعلبی" در" عرائس" از ابن عباس نقل کرده است، و چیزی که هست روایت نصاری در مواردی با روایت مسلمین اختلاف دارد:

۱-اینکه مصادر سریانی داستان می گوید که عدد اصحاب کهف هشت نفر بودند، و حال آنکه روایات مسلمین و مصادر یونانی و غربی داستان آنان را هفت نفر دانسته اند.

۲-اینکه داستان اصحاب کهف در روایات مسیحیان از سگ ایشان هیچ اسمی نبرده است.

۳-اینکه مدت خواب اصحاب کهف را در غار دویست سال یا کمتر دانسته، و حال آنکه اکثر علمای اسلام آن را سیصد و نه سال یعنی همان رقم که از ظاهر قرآن شریف برمی آید، دانسته اند.

و علت این اختلاف، و محدود کردن مدت خواب آنان به دویست سال این است

۱- مستند:بحث تحقیقی المیزان ج ۲۶ ص۱۴۳

که گفتند طاغیه یعنی آن پادشاه جبار که این عده را مجبور به بت پرستی می کرده، و اینان از شر او فرار کرده اند، اسمش " دقیوس" بوده که در حدود سالهای ۲۴۹- ۲۵۱ میلادی می زیسته است، و این را هم می دانیم که اصحاب کهف به طوری که گفته اند، در سال ۴۲۵ و یا ۴۳۷ و یا ۴۳۹ از خواب بیدار شده اند، پس برای مدت خواب در غار بیش از دویست سال یا کمتر باقی نمی ماند.

اولین کسی که از مورخین مسیحی این مطالب را ذکر کرده، به طوریکه گفته اند، جیمز ساروغی سریانی بوده که متولد در ۴۵۱ میلادی و متوفای ۵۲۱ میلادی بوده است، و دیگران همه تاریخ خود را از او گرفته اند.

(۱)

غاراصحاب کهف کجاست؟

در نواحی مختلف زمین به عده ای از غارها برخورد شده که در دیوارهای آن تمثال های چهارنفری و پنج نفری و هفت نفری که تمثال سگی هم همراه با ایشان است، کشیده اند.

در بعضی از آن غارها تمثال قربانی هم جلوی آن تمثالهاست که می خواهند قربانی اش کنند. انسان وقتی این تصویرها را آن هم در غاری مشاهده می کند فوراً به یاد اصحاب کهف می افتد، و چنین به نظر می رسد که این نقشه ها و تمثال ها اشاره به قصه آنان دارد و آن را کشیده اند، تا رهبانان و آنها که خود را جهت عبادت متجرد کرده اند و در این غار برای عبادت منزل می کنند با دیدن آن به یاد اصحاب کهف بیفتند، پس صرف یادگاری است که در این غارها کشیده شده، نه اینکه علامت باشد برای اینکه اینجا غار اصحاب کهف است!

غار اصحاب کهف که این مردان در آنجا پناهنده شدند و در آنجا از نظرها غایب گشتند، مورد اختلاف شدید است که چند جا را ادعا کرده اند:

غار اِفِسوُس

یکی از این غارها که ادعا شده غار اصحاب کهف است، غار "اِفِسوس" نام دارد که صاحب " مراصد الاطلاع " آن را به اشتباه "اُفسوس" خوانده که شهر مخروبه ای است در ترکیه که در هفتاد و سه کیلومتری شهر ازمیر قرار دارد. این غار در یک کیلومتری شهر "اُفسوس" نزدیك قریه ای به نام " ایاصولوك" و در دامنه کوهی به نام " ینایرداغ" قرار

۱- مستند:بحث تحلیلی المیزان ج ۲۶ ص۱۴۵

گرفته است.

این غار غار وسیعی است که در آن – به طوری که گویند – صدها قبر که با آجر ساخته شده اند، وجود دارد. خود این غار هم در سینه کوه و رو به جهت شمال شرقی است، و هیچ اثری از مسجد، یا صومعه و کلیسا و خلاصه هیچ معبد دیگری بر بالای آن دیده نمی شود. این غار در نزد مسیحیان از هر جای دیگر معروف تر است، و نامش در بسیاری از روایات مسلمین نیز آمده است.

این غار علیرغم شهرت مهمی که دارد، به هیچ وجه با آن مشخصاتی که در قرآن کریم راجع به غار اصحاب کهف آمده است، تطبیق نمی کند:

۱-برای اینکه خدای تعالی درباره اینکه غار اصحاب کهف در چه جهت از شمال و جنوب و مشرق و مغرب قرار گرفته است، می فرماید: آفتاب وقتی طلوع می کند از طرف راست غار به درون آن می تابد، و وقتی غروب می کند، از طرف دست چپ غار، و لازمه این حرف این است که درب غار به طرف جنوب باشد، و غار "اُفسوس" به طرف شمال شرقی است، (که اصلاً آفتابگیر نیست مگر مختصری.)

همین ناجوری مطلب باعث شده که مراد از راست و چپ را، راست و چپ کسی بگیرند که می خواهد وارد غار شود، (آفتاب هم که می خواهد وارد غار شود، از طرف راست خودش وارد می شود،) نه از طرف دست راست کسی که می خواهد از غار بیرون شود. حال آنکه گفتیم معروف از راست و چپ هر چیزی، راست و چپ خود آن چیز است، نه کسی که به طرف او می رود!

۲-قرآن کریم فرموده: اصحاب کهف در بلندی غار قرار گرفتند. غار " اُفسوس " – به طوری که گفته اند- بلندی ندارد. (البته اگر کلمه " فجوه " را به معنای ساحت و درگاه بگیریم این اشکال وارد نیست.)

۳-ظاهر آیه در این است که مردم شهر مسجدی بر بالای آن غار بنا کردند، و در غار " اُفسوس " اثری، حتی خرابه ای، از آن به چشم نمی خورد، نه اثر مسجد و نه اثر صومعه و مانند آن. نزدیکترین بنای دینی که در آن به چشم می خورد، کلیسائی است که تقریباً در سه کیلومتری غار قرار دارد و هیچ جهتی به ذهن نمی رسد که آن را به غار مرتبط سازد.

از این هم که بگذریم، در غار "اُفسوس" اثری از « رقیم و نوشته» دیده نشده که دلالت کند که یکی یا چند تا از آن قبور قبر اصحاب کهف است، ویا شهادت دهد ولو تا حدی که چند نفر از این مدفونین مدتی به خواب رفته بودند و پس از سالها خدا بیدارشان کرده، و دوباره امر به قبض روحشان فرموده است.

غار رجیب

دومین غاری که احتمال داده اند غار اصحاب کهف باشد، "غار رجیب" است که در هشت کیلومتری شهر "امّان" پایتخت اردن هاشمی نزدیک دهی به نام "رجیب" قرار دارد، غاری است در سینه جنوبی کوهی پوشیده از صخره، و اطراف آن از دو طرف یعنی از طرف مشرق و مغرب باز است که آفتاب به داخل آن می تابد.

درب غار در طرف جنوب قرار دارد، و در داخل غار طاقنمائی کوچک است به مساحت ۲/۵×۳ متر، در یک سکوئی به مساحت تقریبی ۳×۳ متر و در این غار نیز چند قبر هست به شکل قبور باستانی روم، و گویا عدد آنها هشت یا هفت است.

به دیوار این غار نقشه ها و خطوطی به خط یونان قدیم و به خط ثمودیان دیده می شود که چون محو شده است، خوانده نمی شود. البته به دیوار عکس سگی هم که با رنگ قرمز و زینت هائی دیگر آراسته شده، دیده می شود.

بر بالای غار آثار صومعه بیزنطیه هست که از گنجینه ها و آثار دیگری است که در آنجا کشف گردیده است، و معلوم می شود بنای این صومعه در عهد سلطنت "جوستینوس اول" یعنی حدود ۴۱۸- ۴۲۷ ساخته شده است، و آثار دیگری نیز هست که دلالت می کند این صومعه یک بار تجدید بنا یافته است، و مسلمانان آن را پس از استیلا بر آن دیار مسجدی قرار داده اند، چون می بینیم که این صومعه محراب و مأذنه و وضوخانه دارد، و در ساحت و فضای جلوی درب این غار آثار مسجد دیگری است که پیداست مسلمین آن را در صدر اسلام بنا نهاده اند، و هرچند یکبار مرمت کرده اند. و پیداست که این مسجد بر روی خرابه های کلیسائی قدیمی از رومیان ساخته شده است.

این غار علیرغم اهتمامی که مردم بدان داشته اند و عنایتی که به حفظ آن نشان می دادند، و آثار موجود در آن، از این اهتمام و عنایت حکایت می کند، غاری متروک و فراموش شده بود، و به مرور زمان خراب و ویران گشته است، تا اینکه اداره باستان شناسی اردن هاشمی اخیراً در صدد بر آمده که در آن حفاری کند و نقب بزنند و آن را

پس از قرن ها خفاء از زیر خاک دوباره ظاهر سازد.

در آثاری که از آن استخراج کردند شواهدی یافت شده که دلالت می کرد این غار همان غار اصحاب کهف است که داستانش در قرآن مجید آمده است.

در عده ای از روایات اسلامی نیز این معنا آمده که غار اصحاب کهف در اردن واقع شده است. ("یاقوت" آنها را در" معجم البلدان" خود آورده است.)

" رقیم" هم اسم دهی است نزدیک به شهر امان که قصر یزید بن عبدالملک در آنجاست. البته قصر دیگری هم در قریه ای دیگر نزدیک آن دارد که نامش " موقر" است. شاعری گفته:

" آن زمان، بر بالای آن کاخ،

یزید را دیدار می کنند،

در حالی که موقر و رقیم،

در چشم انداز ایشان است! "

شهر امان امروزی هم در جای شهر" فیلادلفیا " که از معروفترین و زیباترین شهرهای آن عصر بوده، ساخته شده است. و این شهر تا قبل از ظهور دعوت اسلام بوده و خود آن شهر و پیرامونش از اوایل قرن دوم میلادی تحت استیلای حکومت روم بوده تا آنکه سپاه اسلام سرزمین مقدس را فتح کرد.

(۱)

سایر غارها

غارهای دیگری که کم و بیش ادعا شده غار اصحاب کهف باشد به شرح ذیلند:

۱-غار قاسیون:

این غار در کوه قاسیون قرار دارد، و این کوه در نزدیکی شهر صالحیه دمشق است که اصحاب کهف را بدانجا نسبت می دهند.

۲-غار بتراء:

چهارمین غار از این ردیف غاری است در بتراء یکی از شهرهای فلسطین

۱- حق مطلب این است که مشخصات غار اصحاب کهف با این غار بهتر انطباق دارد تا غارهای دیگر.

که اصحاب کهف را بدانجا نیز نسبت می دهند.

۳-غار اسکاندیناوی:

غار پنجم غاری است که – به طوریکه گفته اند – در شبه جزیره اسکاندیناوی در شمال اروپا کشف شده و در آنجا به هفت جسد سالم برخورده اند که در هیئت رومیان بوده اند و احتمال داده اند که همان اصحاب کهف باشند.

۴-غار نخجوان:

می گویند نزدیکی های شهر نخجوان که یکی از شهرهای قفقاز است غاری وجود دارد که اهالی آن نواحی احتمال داده اند که غار اصحاب کهف باشد، و مردم به زیارت آنجا می روند.

لکن هیچ شاهدی که دلالت کند بر این معنا وجود ندارد، علاوه بر اینکه مصادر تاریخی این دو غار آخری را تکذیب می کنند، چون قصه اصحاب کهف رومی است، و در تحت سلطه و سیطره رومیان اتفاق افتاده است، و رومیان حتی در بحبوحه قدرت و عظمت خود تا حدود قفقاز و اسکاندیناوی تسلط نیافته اند.

(۱)

کشفیات باستان شناسی درغاراصحاب کهف

اداره باستان شناسی اردن در غار" رجیب" واقع در هشت کیلومتری امان پایتخت اردن حفاری هائی کرده و پس از قرنها این غار متروک را ظاهر ساخته، و آثاری از آن استخراج کرده که دلالت می کند بر اینکه این غار همان غار اصحاب کهف است.

این حفاری و اکتشاف در سال ۱۹۶۳ میلادی صورت گرفته، و درباره آن کتابی به قلم بانی آن کار، فاضل ارجمند آقای " رفیق وفا دجانی" تحت عنوان « اکتشاف کهف اهل کهف» در سال ۱۹۶۴ منتشر شده، که در آن مساعی اداره باستان شناسی اردن و زحماتی که در نقب و جستجو تحمل نموده بودند به تفصیل بیان شده است.

خصوصیاتی که در اثر این حفاری به دست آمده و آثاری را که کشف کرده اند، همه تأئید می کند که این غار، غار اصحاب کهف است که داستانش در قرآن کریم آمده

۱- مستند:بحث تحلیلی و تاریخی المیزان ج ۲۶ ص۱۴۹

است. و نیز قرائنی را ذکر کرده اند که با کهف اصحاب کهف تطبیق می کند. این کتاب با ادله ای اثبات کرده که غار اصحاب کهف همین غار " رجیب" است، نه غار افسوس و نه آن غاری که در دمشق است، و نه آن غاری که در بتراء یا در اسکاندیناوی قرار دارد.

مؤلف در این کتاب این احتمال را که طاغوت آن روز که اصحاب کهف از گزند او فرار کرده اند و به داخل غار پناهنده شده اند، "طراجان" پادشاه بوده، به سال ۹۸-۱۱۷ میلادی، نه " دقیوس" در سنه ۲۴۹-۲۵۱ میلادی که مسیحیان و بعضی از مسلمین احتمال داده اند، و نه " دقیانوس" به سال ۲۸۵-۳۰۵ میلادی که بعض دیگر از مسلمین در روایاتشان آورده اند.

او این احتمال را تقویت کرده و چنین استدلال کرده که پادشاه صالحی که خدای تعالی در عهد او اصحاب کهف را آفتابی کرده و سرگذشتشان را برملا ساخته است به اجماع تمامی مورخین مسیحی و مسلمان اسمش " تئودوسیوس" بوده که به سال ۴۰۸-۴۵۰ می زیسته است.

اگر ما دوران فترت اصحاب صالح کهف را که در آن دوران در خواب بوده اند، از دوره سلطنت او کم کنیم، یعنی به طرف عقب برگردیم، روشن تر بگوئیم، اگر از اواسط سلطنت این پادشاه صالح یعنی حدود (۴۲۱م) که وسط دو رقم ۴۰۸ و ۴۵۰ است، سیصد و نه سال کم کنیم، و به عقب برگردیم، به سال (۱۱۲م) می رسیم که مصادف با زمان حکومت و سلطنت " طراجان" است.

این را هم می دانیم که وی فرمان صادر کرده بود که هر مسیحی که عبادت بت ها را قبول نداشته باشد، و از پرستش آنها سرباز زند، خائن به دولت شناخته می شود و محکوم به اعدام است.

همین حرف، اعتراض برخی از مورخین مسیحی، از قبیل " چیبون" در کتاب " انحطاط و سقوط امپراطوری روم" را دفع می کند که مدت خواب اصحاب کهف را آنطور که قرآن مجید گفته، قبول ندارد و کمتر از آن می داند. آری او گفته که اصحاب کهف در زمان پادشاه صالح یعنی " تئودوسیوس" (۴۰۸-۴۵۱م) از خواب بیدار شدند، و در زمان حکومت " دقیوس" (۲۴۹-۲۵۱م) از شهر گریخته و داخل غار شده اند، و فاصله این دو تاریخ دویست سال و یا چیزی کمتر از آن است، نه ۳۰۹ سال که قرآن مجید گفته است؛ جوابش هم روشن شد که پنهان شدن ایشان در غار زمان " دقیوس" نبوده بلکه زمان " طراجان" بوده است!

استدلال مؤلف بزرگوار کتاب « اکتشاف کهف اهل کهف» که خدا زحماتش را پاداش خیر دهد، استدلالی است تمام، الا اینکه چند اشکال بدان متوجه است :

۱-اینکه قرآن کریم سیصد و نه سال را سال قمری گرفته و ایشان آن را شمسی به حساب آورده که قهراً این نه سال باید از میان برداشته شود.

۲-اینکه ایشان از مورخین اسلام و مسیحیت ادعای اجماع کرده بر این که برملاشدن جریان اصحاب کهف در زمان " تئودوسیوس" بوده، و حال آنکه چنین اجماعی نداریم، زیرا بسیاری از مورخین روایاتشان از اسم این سلطان ساکت است، و جز عده قلیل به اسم او تصریح نکرده اند، و بعید نیست که آنها هم از روایات مسیحیان گرفته باشند، و مسیحیان هم آن را به حدس قوی از کتابی که به " جیمز ساروغی" (۴۵۲-۵۲۱م) نسبت می دهند، و در تاریخ ۴۷۴م تألیف شده، گرفته باشند، و پیش خود فکر کرده باشند پادشاهی که در این حدود از تاریخ باشد باید همان " تئودوسیوس" است.

علاوه از آن اجماع مرکبی که ادعا کرده اند که پادشاه طاغی معاصر اصحاب کهف " دقیوس" یا " دقیانوس" بوده، بر می آید که به هر صورت "طراجان" نبوده است.

۳-اشکال دیگرش این است که ایشان گفته اند صومعه ای که بر بالای کهف ساخته شده، شواهد باستانی شهادت می دهد بر اینکه در زمان "جوستینوس اول" (۴۱۸-۴۲۷م) ساخته شده است، لازمه این حرف این است که ساختمان آن تقریباً بعد از صدسال از ظهور و کشف داستان اصحاب کهف ساخته شده باشد، و حال آنکه ظاهر قرآن عزیز این است که ساختمان آن مقارن همان روزهائی بوده که داستان ایشان برملا شده است، بنابر این باید معتقد شد که بنائی که ایشان در نظر دارند بناء مجددی بوده که بعد از قرنها در آن ساخته شده است.

و بعد از همه این حرفها و احتمالات، مشخصاتی که قرآن کریم برای غار اصحاب کهف ذکر کرده، انطباقش با همین غار " رجیب" روشن تر از سایر غارهاست.

اصحاب اُخدود

اشاره

(۱)

اصحاب اخدود و سوزاندن مسیحیان

کلمه " اخدود" به معنای شکاف بزرگ زمین است، و اصحاب اخدود جبارانی ستمگر از یهود بودند که زمین را می کندند و آن را پر از آتش می کردند و مؤمنین مسیحی را به جرم اینکه به مسیح"ع" ایمان آورده اند، در آن آتش می انداختند و تا آخرین نفرشان را می سوزاندند.

آیات سوره بروج چنین آغاز می شود:

« سوگند به آسمان دارای برج ها،

سوگند به روز موعود،

سوگند به شاهد و مشهود،

که هلاک شدند اصحاب اخدود،

آن آتش بر افراخته،

آنگاه که آنان بر کنار آتش نشسته بودند

و ایشان بر آنچه با مؤمنان می کردند، گواه بودند،

و عیب نگرفتند از آنها جز اینکه به خدای عزیز ستوده ایمان داشتند،

آنکه فرمانروائی آسمانها و زمین اوراست،

و خدا بر همه چیز گواه است!»

۱- مستند:آیه ۴سوره بروج "قُتِلَ اَصحابُ الاُخدوُدِ ...! " المیزان ج ۴۰ ص۱۵۱

خداوند متعال در این آیات اصحاب اخدود را لعن می کند و از درگاه خود طرد می نماید، و اعمال شنیع آنان را چنین شرح می دهد:

-آتشی که برای گیراندنش وسیله ای درست کرده بودند،

-در حالی که خودشان برای تماشای ناله و جان کندن و سوختن مومنین بر لبه آن آتش می نشستند،

-و خود نظاره گر جنایتی بودند که بر مؤمنین روا می داشتند،

-هیچ نقطه ضعف و تقصیری از مؤمنین سراغ نداشتند جز اینکه به خدا ایمان آورده بودند!

-خدای مقتدر حمیدی که ملک آسمانها و زمین از آن اوست،

-و خدا بر همه چیز شاهد و نظاره گر است!

خدای تعالی در این آیات اشاره به اصحاب اخدود می کند و با این وسیله مؤمنین را به صبر در راه خدا تشویق می کند، و کسانی را که مردان و زنان مسلمان را به جرم این که به خدا ایمان آورده اند، شکنجه می کردند، به سختی انذار می نماید - کسانی نظیر مشرکین مکه که با گروندگان به رسول خدا "ص" چنین می کردند و آنان را شکنجه می کردند تا از دین اسلام به شرک سابق خود برگردند.

قرآن مجید دنبال مطلب را چنین ختم می کند که:

-محققاً این ستمگران و همه ستمگران روزگار که مؤمنین و مؤمنات را گرفتار می کنند، و بعداً هم از کرده خود پشیمان نمی شوند، عذاب جهنم در پیش دارند، و عذابی سوزاننده !

تاریخچه اصحاب اخدود

در روایات اسلامی (در تفسیر قمی) آمده که " ذو نواس" مردم حبشه را برای جنگ با یمن به هیجان آورد، و او آخرین پادشاه از دودمان " حمیر" و از یهودیان بود. به همین جهت همه مردم دین او را اتخاذ کردند و یهودی شدند. او خود را یوسف نام نهاده بود، و سالها سلطنت کرده بود، تا در آخر شنید که در نجران بقایائی از مسیحیان مانده اند که بر دین مسیح "ع" و حکم انجیلند، و بزرگ دینشان " عبدالله بن بریامن " است. اطرافیان پادشاه یهود او را تحریک کردند که به سوی قوم نجران لشکر بکشد و آنان را به قبول دین یهود وادار سازد.

ذونواس با لشکریانش حرکت کرد و به نجران آمد و همه مسیحی مذهبان را جمع کرد و پیشنهاد نمود تا به دین یهود درآیند ولی مردم نپذیرفتند. او با آنان مجادله کرد و باز پیشنهاد خود را تکرار کرد و مردم را به قبول آن تحریک نمود و تا جائی که

توانست بر این کار حرص ورزید، اما مسیحیان حاضر به قبول نشدند و حتی حاضر شدند کشته شوند و به دین یهود در نیایند.

ذونـواس برای از بیـن بردن مسـیحیان گـودالی پر از هیزم درسـت کرد و آتشـی عظیـم بر افروخـت و بعضـی را زنـده در آتش انداخت و بعضی را با شمشیر کشت و مثله کرد تا جائی که عدد کشته شدگان و سوختگان به بیست هزار نفر رسید.

یـک نفر از آنـان به نـام " دوش ذوثعلبان" بر اسب تیزتکی سوار شـد و گریخت و هرچه دنبالش رفتنـد نتوانسـتند او را بیابنـد. چون او راه " رمل" را پیش گرفت که افراد نا آشنا در آنجا گم می شوند. ذونواس با لشکر خود برگشت، و همچنان به کشتار آن مردم بپرداخت.

بعید نیست از روایات وارده درباره اصحاب اخدود استفاده شود که داستان اصحاب اخدود یک داستان نبوده است، بلکه وقایع متعـددی بـوده کـه یکی در حبشـه و دیگری در یمـن و یکی هم در عجم اتفـاق افتـاده است، و آیه شـریفه می خواهـد به همه داستانها اشاره کند.

در این میان روایات دیگری نیز هست که از محل وقوع این داستان ساکت است.

اصحاب فیل

اشاره

(۱)

حمله اصحاب فیل برای تخریب کعبه

قرآن مجید در این سوره به ماجرای اصحاب فیل اشاره می کند که از دیار خود به قصد تخریب کعبه معظمه حرکت کردند، و خدای تعالی با فرستادن مرغان ابابیل و آن مرغان با باراندن کلوخ های سنگی بر سر آنان، آنها را هلاک کردند، و به صورت گوشت جویده شده در آوردند.

این قصه از آیات و معجزات بزرگ الهی است که کسی نمی تواند انکارش کند، زیرا تاریخ نویسان آن را مسلم دانسته اند، و شعرای دوران جاهلیت در اشعار خود از آن یاد کرده اند.

(در این معجزه تقابل آشکاری است بین فیل و مرغ، و از بین بردن و هلاک کردن قوی ترین نیروی کفر با ضعیف ترین پرنده آسمانی و نشان دادن قدرت مطلقه الهی !)

این ماجرا در سال ولادت حضرت رسول اکرم "ص" واقع شده است.

شروع آیات به صورت استفهام چنین آغاز می شود:

« آیا علم یقینی پیدا نکردی که چگونه پروردگارت با اصحاب فیل رفتار کرد؟

آیا نقشه های شوم آنها را خنثی نکرد؟ »

منظور از نقشه های شوم آنان، سوء قصدی است که درباره مکه داشتند، و می خواستند بیت الله الحرام را تخریب کنند. آنان راه افتادند تا کعبه را ویران کنند، ولی در

۱- مستند:آیه۱تا۵سوره فیل "اَ لَم تَرَ کَیفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِاَصحابِ الفیلِ ...؟" المیزان ج ۴۰ ص ۳۹۰

نتیجه تضلیل الهی خودشان هلاک گشتند.

خدای تعالی جماعاتی متفرق از مرغان را بر بالای سر آنان فرستاد، و آن ابابیل مرغان، اصحاب فیل را با سنگهائی کلوخین هدف گرفتند. (ابابیل به معنای دسته ها و جماعت های متفرق است.)

اصحاب فیل بعد از هدف گیری مرغان به صورت جسدهای بی جان درآمدند، و سنگ ریزه ها به درون دل آنان فرورفتند و اندرونشان را سوزاندند.

داستان اصحاب فیل در روایات

آنچه در قرآن مجید به صورت خلاصه فوق بیان شده، در روایات و تواریخ به طور مفصل آمده است.

مطالب زیر از مجمع البیان نقل می شود:

« تمامی راویان اخبار اتفاق دارند در اینکه پادشاه یمن که قصد ویران کردن کعبه را داشته، شخصی بوده به نام " ابرهه بن صباح اشرم" و بعضی گفته اند کنیه او " ابویکسوم" بوده است. از " واقدی" نقل شده که گفته همین شخص جد " نجاشی" پادشاه یمن در عهد رسول الله"ص" بوده است.

داستان استیلای ابرهه بر یمن چنین بوده که او در یمن کعبه ای بنا کرد و درآن گنبدها از طلا نهاد و اهل مملکت خود را فرمان داد تا آن خانه را مانند مراسم حج زیارت کرده و پیرامون آن طواف کنند، و در این بین مردی از بنی کنانه از قبیله خود به یمن آمد و در آنجا به این کعبه قلابی برخورد کرد و آنجا را به نجاست آلوده کرد. اتفاقاً خود ابرهه از آنجا می گذشت و آن نجاست را دید و پرسید چه کسی به چنین عملی جرأت کرده است؟ او به نصرانیت خود سوگند خورد که خانه کعبه را ویران خواهد کرد تا کسی به حج و زیارت آن نرود.

آنگاه دستور داد تا فیل بیاورند و بین مردم اعلام کنند که آماده حرکت باشند. مردم و مخصوصاً پیروانش از اهل یمن بیرون شدند. اکثر پیروان او از قبیله عک و اشعرون و خثعم بودند.

ابرهه کمی راه پیمود و در بین راه مردی را به سوی بنی سلیم فرستاد تا مردم را دعوت کند تا به جای خانه کعبه، خانه ای را که او بنا کرده، زیارت کنند. از آن طرف مردی از حمس از بنی کنانه به او برخورد و به قتلش رسانید. این باعث شد کینه ابرهه بیشتر شود و سریع تر روانه مکه گردد.

ابرهه چون به طائف رسید از اهل طائف خواست تا مردی را برای راهنمائی با او

روانه سازنـد. اهـل طائف مردی از هـذیل به نام نفیل را با وی روانه کردنـد. نفیل با لشـکر ابرهه به راه افتاد و به راهنمائی آنان پرداخت تا به مغمس رسـیدند، و در آنجا اطراق کردند. مغمس محلی است در شش میلی مکه که در آنجا مقدمات لشکر را (که آشپزخانه و آذوقه و علوفه و سایر مایحتاج لشکر را حمل می کند،) به مکه فرستادند.

مردم قریش دسـته دسـته به بلندی های کوه ها بالا آمدند و چون لشکر ابرهه را دیدند گفتند که ما هرگز تاب مقاومت با اینان را نداریم، و در نتیجه غیر از عبدالمطلب بن هاشم کسی در مکه باقی نماند.

عبدالمطلب همچنان در کار سقایت خود پایداری نمود. شیبه بن عبدالدار نیز در کار پرده داری کعبه پایداری کرد.

در این موقعیت حساس عبدالمطلب دست به دو طرف درب خانه کعبه نهاد و عرضه داشت:

-بارالها !

هر کسی از آنچه دارد دفاع می کند،

تو نیز از خانه ات که مظهر جلال توست دفاع کن!

و نگذار با صلیبشان و کعبه قلابی شان بر کعبه تو تجاوز کنند،

و حرمت آن را هتک نمایند،

مگذار داخل شهر حرام شوند!

این نظر من است، ولی آنچه تو بخواهی همان خواهد شد!

آنگاه مقـدمات لشـکر ابرهه به شترانی از قریش برخوردند و آنها را به غنیمت گرفتند، از آن جمله دویست شتر از عبدالمطلب را بردند. وقتی خبر شتران به عبدالمطلب رسید از شهر خارج شد و به طرف لشکرگاه ابرهه روانه گشت. حاجب و دربان ابرهه مردی از اشعری ها بود، و عبدالمطلب را می شناخت. از پادشاه اجازه ورود برای وی گرفت و گفت اینک بزرگ قریش بر در است که انسانها را در شهر و وحوش را در کوه طعام می دهد. ابرهه گفت: بگو تا درآید!

عبدالمطلب مردی تنومند و زیبا بود، و همینکه چشم ابویکسوم به او افتاد بسـیار احترامش کرد، و به خود اجازه نداد او را روی زمین بنشاند، در حالی که خودش بر کرسی تکیه زده باشد، و نخواست او را در کنار خود بر کرسی بنشاند، به ناچار از کرسی پائین آمد و با آن جناب روی زمین نشست، و آن گاه پرسید: چه حاجتی داری؟

گفت: حاجت من دویست شتر است که مقدمه لشکر تو از من برده اند.

ابویکسوم گفت: به خدا سوگند دیدنت مرا شیفته ات کرد ولی سخنت تو را از نظرم انداخت!

عبدالمطلب پرسید: چرا ؟

گفت: برای اینکه من آمده ام خانه عزت و شرف شما را ویران کنم، و مایه آبرو و فضیلت شما اعراب را، و معبد دینی تان را که می پرستید ویران سازم و آنرا درهم کوبم، و در ضمن دویست شتر هم از تو گرفته ام، تو درباره خانه دینی ات هیچ سخنی نمی گوئی، و درباره شترانت حرف می زنی، و از کعبه دفاع نمی کنی، ولی از مال شخصی خود دفاع می کنی!

عبدالمطلب پاسخ داد:

-ای ملک! من درباره مال خودم با تو سخن می گویم که اختیار آن را دارم، و مؤظف بر حفظ آن هستم، این خانه هم برای خود صاحبی دارد که از آن دفاع می کند، و حفظ آن به عهده من نیست!

این سخنان ابرهه را مرعوب کرد و بدون درنگ دستور داد تا شتران او را به وی باز دهند. عبدالمطلب برگشت و آن شب برای لشکر ابرهه شبی سنگین بود و ستارگانش تیره و تار به نظر می رسید، و در نتیجه دلهایشان احساس کرد گویا می خواهد عذابی نازل شود.

در همان لحظه ای که آفتاب داشت طلوع می کرد، پرندگان ابابیل نیز از کرانه افق نمودار شدند، در حالی که سنگ ریزه هائی با خود حمل می کردند، و شروع کردند آنها را بر سر لشکریان ابرهه انداختن! هر یک از آن مرغان یک سنگ در منقار داشت، و دوتا به دو چنگال، همینکه آن یکی سنگهای خود را می انداخت و می رفت، یکی دیگر می رسید و سنگ خود را می انداخت، وهیچ سنگی از آن سنگها نمی افتاد مگر آنکه هدف را سوراخ می کرد، و به شکم کسی بر نخورد مگر آنکه پاره اش کرد، و به استخوانی نرسید مگر آنکه پوک و سست کرد و از آن طرفش در آمد.

ابو یکسوم که بعضی از آن سنگ ها بر بدنش خورده بود، از جا پرید تا بگریزد، به هر سرزمینی که پا گذاشت یک تکه از گوشت بدنش افتاده بود، تا بالاخره خود را به یمن رساند. وقتی او به یمن رسید دیگر چیزی از او و لشکرش باقی نمانده بود! و همین که

وارد یمن شـد سـینه و شـکمش بـاد کرد و منفجر شـد و به هلاـکت رسـید، و احـدی از اشـعری ها، و احـدی از خنثعم به یمن نرسید....»

در روایـات این داسـتان اختلاف شدیـدی درباره خصوصـیات آن هست که برای مطالعه جزئیات بایـد به تواریـخ و سـیره های مطول مراجعه کرد.

(۱)

کاروان های تجارتی قریش

قرآن مجیـد با این سوره بر قریش منت می گـذارد که خـدای تعالی با دفاعی که در ماجرای حمله ابرهه از مکه کرد، قریش را در انظار مورد احترام قرار داد تا بتوانند با امنیت کامل، بدون اینکه راهزنان متعرض آنها شوند، کوچ تابسـتانی و زمستانی خود را به منظور تجارت انجام دهند.

مضـمون این سوره نوعی ارتباط با سوره فیل دارد، لذا بعضـی از اهل سـنت گفته اند که سوره فیل و سوره ایلاف(قریش) یک سوره اند.

دلیـل اهـل سـنت روایتی است که می گویـد: قرآنی را که ابی بن کعب نوشـته بوده، بین این دو سوره بسم الله نگذاشـته است، ولی روایاتی که دلالت بر جدائی این دو سوره دارد و می گوید که بین آن دو بسم الله قرار گرفته است، متواترند.

کلمه " قریش" نام عشـیره و دودمان رسول خدا"ص" است که همگی از نسل " نضر بن کنانه" می باشند که نامش قریش نیز بوده است.

آیات چنین آغاز می شود:

« برای اینکه قریش با هم الفت گیرند،

الفتی که در سفرهای زمستانی و تابستانی ثابت و برقرار بماند،

پس باید یگانه خدای کعبه را بپرستند،

که به آنها هنگام گرسنگی طعام داد،

و از ترس و خطرات ایمن ساخت! »

مسـافرت هـای زمسـتانی و تابسـتانی یا " رحله قریش" به منظور تجارت آنان با خارج از مکه انجام می گرفت. این رحله ها از

مشـخصات اهل این شـهر بوده است، چون این شـهر در دره ای خشک و سوزان و بی آب و علف قرار گرفته بود که نه زرعی در آن

۱- مستند:آیه ۱تا۵سورهقریش " لِایلافِ قُرَیشٍ ایلافِهِم رِحلَهَ الشِّتاءِ وَ الصَّیفِ...." المیزان ج ۴۰ ص۳۹۶

بود و نه زراعتی، و قریش لاجرم زنـدگی را از راه تجارت می گذرانید، و در هر سال دو نوبت به تجارت می رفت. یک نوبت در زمسـتان که به طرف یمن می رفتند، و نوبتی دیگر در تابسـتان که به سوی شام ره می سپردند، و با این دو نوبت سفر کردن زنـدگی خود را اداره می کردنـد. مردم یمن و شام نیز پاس احترام قریش را می داشـتند، زیرا خانه کعبه بیت الله الحرام در بین ایشـان واقع شـده بود، و به همین جهت راهزنان و غارتگران متعرض ایشان نمی شدنـد، و نه سـر راه آنها را می گرفتنـد و نه به شهرشان حمله می کردند.

در این سوره که متعاقب سوره فیل آمده، خدای سـبحان می فرماید که چگونه با مرغان ابابیل از خانه خود دفاع کرد و به شـما قریش این عزت و احترام را ارزانی داشت تا شـما قریشیان با رحلت زمستانی و تابستانی مأنوس شوید، و امر معاشتان بگذرد، و گرنـه اگر ایـن کرامـت از خـانه خـدا بـه ظهـور نمی رسـید، دزدان و غـارتگران فرقی بین شـما و سـایر مردم نمی گذاشـتند، و کاروانهایتان را غارت می کردند، و حتی در خود مکه نیز از هجوم دیگران ایمن نبودید.

متعاقب آن خداونـد متعال دسـتور می دهد که باید آنها رب این خانه را بپرسـتند، زیرا رب این خانه بود که آنها را با دو رحله زمستانی و تابستانی مأنوس کرد، تا هم گردونه تجارت و زندگی شان بگردد، و هم در وطن ایمن باشند.

خداوند متعال سپس اشاره به منت واضحی می کند که در ایلاف دو رحلت وجود دارد، و نعمت ظاهری که نمی توانند آن را انکار کنند، و آن عبارت است از : تأمین معاش قریش و امنیت آنان !

قریش در سـرزمینی زنـدگی می کردنـد که نه نانشان تأمین بود، و نه جانشان، و نه سـرزمین خرمی داشـتند که دیگران بـدانجا بیایند، و نه جان دیگران در آنجا تأمین می شد. پس در این آیه می فرماید:

-قریش باید ربی را بپرستند،

که این چنین به بهترین وجهی امور آنها را تدبیر نمود،

و او همان رب بیت است.

در روایات اسلامی، در تفسیر قمی آمده که:

این سوره درباره قریش نازل شده است، چون قریش معاشـشان از دو رحله تابسـتانی و زمسـتانی به یمن و شام تأمین می شد، و آنها از مکه پوست و محصولات دریائی و کالاهائی را که در ساحل دریا پیاده می شده، از قبیل فلفل و امثال آن را بار می

کردند، و به شام می بردند، و در شام نیز جامه و آرد خالص و حبوبات خریداری می کردند. همین مسافرت باعث می شد که وحدت و الفتی در بین آنان برقرار شود. هروقت به یکی از این دو سفر دست می زدند، یکی از بزرگان قریش را رئیس خود می کردند، و زندگی شان از این راه تأمین می شد.

بعد از آنکه خدای تعالی رسول گرامی خود را مبعوث فرمود، مردم قریش بی نیاز از سفر شدند، چون از اطراف حجاز مردم رو به آن جناب می نهادند، تا هم آن حضرت را زیارت کنند، و هم خانه خدا را !

قوم تُبَّع، و انتظار پیامبرجدید

اشاره

(۱)

تبع، وانتظار ظهور پیامبر جدید

این آیه شریفه تهدیدی است به کفار مشرک، که خدای سبحان هلاکشان خواهد کرد همانطور که قوم " تبع " و اقوام قبل از ایشان را هلاک کرد!

" تبع " که در این آیه شریفه نامش آمده یکی از پادشاهان " حمیر " است که در یمن حکومت می کردند. به طوری که نقل کرده اند نامش " اسعد ابوکرب " و به قول بعضی دیگر " سعد ابوکرب " بوده است. در آیه شریفه نوعی اشاره هست به این که خود " تبع " از هلاکت سالم مانده است.

در روایات اسلامی، در مجمع البیان، آمده که " سهل بن ساعد " از رسول خدا "ص" روایت کرده که فرمود:

" تبع را ناسزا مگوئید، چون او اسلام آورده بود!"

در همان کتاب آمده که ولید بن صبیح از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

« تبع به اوس و خزرج (که دو فامیل از لشکریان وی بودند، و با لشکر او به مدینه آمده بودند تا یهود را از آنجا بیرون کنند، دستور داد در مدینه بمانند تا ظهور خاتم الانبیاء "ص" را درک کنند، چون از یهودیان شنید که گفتند ما بدینجا نیامده ایم مگر به خاطر اینکه از کتاب آسمانی خود چنین استنباط کرده ایم که این سرزمین محل هجرت آخرین فرستاده خداست، و آمده ایم تا شاید ظهور او را درک کنیم.) گفت: پس

۱- مستند:آیه ۳۷ سوره دخان "اَهُم خَیرٌ اَم قَومُ تُبَّع وَالَّذینَ مِن قَبلِهِم اَهلَکناهُم ...." المیزان ج ۳۵ ص۲۳۸

شما اوس و خزرج در این سـرزمین منزل کنیـد تا شایـد ظهور آن جناب را درک کنیـد، من نیز اگر درک کنم به خدمتش در می آیم و با او خروج می کنم! »

در درمنثور است که ابونعیم در کتاب دلایل از عبداله بن سلام روایت کرده که گفت:

« تبع از دنیا نرفت تا آنکه نبوت رسول خـدا"ص" را تصـدیق کرد. چون یهودیان (که از شام به مـدینه آمـده بودنـد و بـدانجا مهاجرت کرده بودند تا ظهور آن جناب را درک کنند!) جریان نبوت آن جناب را به وی گفته بودند، و به همین جهت او هم از قتل و غارت یهود یثرب صرف نظر کرد و تنها قرار گذاشت که دو طائفه از لشکریانش در مدینه بمانند.»

اخبار در داستان تبع بسیار زیاد است، ولی بعضی از آنها آمده که او اولین کسی بود که برای کعبه پیراهن درست کرد!

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹